

و صلح

فصلنامه شورای گسترش فرهنگ
صلح برای کودکان
شماره یکم، پاییز ۱۳۹۷
این شماره: خانواده و صلح

حمایت

دشمنی

مهاجرت

خشونت

فقر

جنگ

نا آگاهی

نادانی

تبعیض

مهرورزی

آگاهی

تبعیض

جدال

فقر

حمایت

جنگ

نژاد پرستی

خشونت

فرزند پروری

فرزند پروری

مهاجرت

خانواده

نادانی

پر خاش

نا آگاهی

و صلح

نژاد پرستی

دشمنی

آگاهی

مهرورزی

جدال

خانواده

پر خاش

به نام خدا

فصلنامه و صلح،
رسانه‌ی شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان
است که به صورت داوطلبانه تدوین و منتشر می‌شود.
این شماره با فونت «صلح» طراحی شده است.

شماره یک، پاییز ۱۳۹۷

مدیر اجرایی: فرحناز عطاریان

سردبیر: رضا عبدی

دبیر تحریریه: سمیه موسوی

مدیر هنری: مرصده عامری

طراح نشانه‌نویشت «و صلح»: دامون خانجانزاده

طرح جلد: نسیم کریمی‌نژاد

ویراستار: الهام سلمانی فروغی

تحریریه: مهوش کیان‌ارثی، لیلی کفاش‌زاده، سهیلا فغانی شجاع، مینا محمدی خراسانی، سارا پژوم، فاطمه عبدالله‌زاده، ساقی نظرداد، معصومه خلیلی، فرزانه فرزادنیا، علی عبداللهی، سحر طبیب‌زاده، الهام فخرایی، حسن احمدی، مازیار بهرامی، سحر تفرشی و اعضای گروه درنای صلح: هانا توکلیان، مبینا جلالی، علی سروش، ساغر زواره طباطبایی، مونس عظیمی، محمد نوری، محمد مهدی براتی، بهار میکاییلی، خشایار بنکدارنیا، امین حسین زاده، محمد ذاکری و رویا خوش‌رو

با سپاس ویژه از منیر همایونی، دکتر فاطمه قاسم‌زاده، دکتر نوش‌آفرین انصاری، محمدرضا تقی‌پور مقدم، دکتر بابک خطی، دکتر امیرحسین خاکبازان، دکتر مهدی مهدوی‌زاهد، دکتر سعید ناجی، فاطمه شادی‌افروز و موسسه آماج فرا توسعه‌نگر

وبسایت شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان:

www.vasolh.ir

مطالب و نظرات خود را برای «و صلح» به این نشانی ایمیل کنید:

info@vasolh.ir

شماره بعدی فصلنامه، با موضوع «امید و صلح» در زمستان ۹۷ منتشر می‌شود.
یا حق.

یادداشت

- نقش حیاتی زنان در پایداری صلح / نوش آفرین انصاری ۴
- ضرورت همگامی مدرسه در آموزش صلح / فاطمه قاسم‌زاده ۸

اندیشه

- تحول از درون / نائومی کلاین ۱۴
- ایجاد ارتباط میان فرزندپروری و صلح / سارا رودیک ۲۳

میزگرد

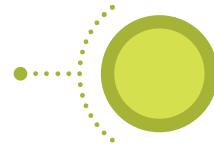
- نقش پدری در خانواده؛ صلح یا خشونت؟ / سمیه موسوی ۴۸

آموزش

- چگونه داوطلب بشوم؟ / سمیه موسوی ۸۱
- نقش فعالیت هنری در بهداشت روانی کودک / فاطمه سادات عبدالله‌زاده حسینی، ساقی نظرداد ۹۰
- نگاهی به نقش توان‌افزایی زنان در گسترش صلح / فرزانه فرزادنیا ۹۶
- آموزش صلح و مهارت‌های زندگی؛ چرا نه؟ / ماتیو آبراخت ۱۰۵
- آموزش صلح به کودکان، راهی برای ساختن دنیای بدون خشونت / الهام فخرایی ۱۱۰
- روش‌هایی برای ایجاد صلح در خانه / مرصده عامری ۱۱۲

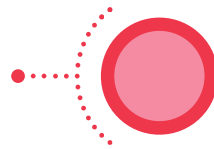
تجربه

- فرزاد و بی‌بی / حسن احمدی ۱۲۲
- آموزش روش‌های یادگیری به کودکان
- پیش‌دبستانی / سهیلا فغانی شجاع ۱۲۶
- معلولان و کنترل‌گری؛ خشونت به نام محبت / مازیار بهرامی ۱۳۵
- لزوم آشنایی خانواده‌ها با مسئله دیرآموزی / مهوش کیان ارثی ۱۴۰



کتابخانه

- زندگی پویا همراه با پویا / فرحناز عطاریان ۱۵۹
- هفت اسب هفت رنگ؛ کتابی عمیق‌تر از واژه‌ها / لیلی کفاش‌زاده ۱۶۳
- صلح، هدف ناگفته فلسفه برای کودکان است / فرحناز عطاریان ۱۶۹
- جور دیگر دیدن / علی عبداللهی ۱۷۴



رویدادها

- کتاب‌های خوردنی ۱۷۸
- موزه صلح تهران، موزه برتر کشور در بخش آموزش شد / سحر تفرشی ۱۸۱
- صلح، محیط زیست و آموزش ۱۸۵
- صلح و حقوق کودکی ۱۹۶
- صلح، احساس امنیت است / معصومه خلیلی .. ۲۰۷
- یادداشت سردبیر / رضا عبدی ۲۱۰



نقش حیاتی زنان در پایداری صلح

تعریف خانواده در فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان چنین بیان شده است: «خانواده کهن‌ترین، پایدارترین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی است که در تمام مراحل زندگی شامل کودکی، نوجوانی، جوانی، سال‌مندی و کهن‌سالی تکیه‌گاه اصلی یکایک اعضای خود در شادی‌ها، غم‌ها، دست‌آوردها و شکست‌هاست.»

باتوجه به این تعریف، طبیعی است که نهاد خانواده در ایجاد و پایداری صلح در جامعه اهمیت بسیار داشته باشد. در روزگار ما اندیشه صلح نیز مانند هر جریان دیگر به سواد اطلاعاتی وابسته است. به بیان دیگر، صلح نه خودبه‌خود اتفاق می‌افتد و نه خودبه‌خود پایدار می‌ماند، پس راهکارهایی باید در خانواده تدوین گردد که همه اعضای خانواده صلح را گرامی بدارند و مسئولیت اجرا و تقویت آن را به عهده گیرند. به نظر می‌رسد که زنان / مادران نیز در این زمینه نقشی حیاتی به عهده دارند.

قدم نخست شاید حس نیاز به دانستن درباره «خود» صلح باشد، سپس تدوین فهرست‌های مشخص از آثار و برنامه مطالعاتی در این زمینه و دنبال کردن این پرسش که چه چیز صلح را در خانواده پدید می‌آورد و چه چیز آن را نابود می‌کند. یادداشت‌های روزانه می‌تواند در این زمینه مفید و در بسیاری موارد راه‌گشا باشد.

بی‌گمان ادبیات در کشف ابعاد گوناگون صلح و ضد صلح و رسیدن به تصمیم درست بسیار مهم است. مطالعه دسته‌جمعی آثار ادبی اعضای خانواده را به هم نزدیک می‌کند. کشف حس صلح، به اشتراک گذاشتن آن و لذت بردن از آن از لحظه‌های نابی است که در عین گذرابودن می‌تواند اعضای خانواده را به تفکر و اظهار نظر وادارد و این خاطرات نیز هرگز و در هیچ سنی فراموش نمی‌شود. همچنین تعامل با جامعه، نگاه به طبیعت و توجه به فرهنگ، هنر، تاریخ و

سایر دستاوردهای بشری همه می‌تواند نشانه‌هایی باشد از جریان جست‌وجوی صلح در خانواده.

آنچه نیاز به برنامه‌ریزی و مدیریت دارد راهی است که باید برای رسیدن به هدف، یعنی دستیابی به سواد اطلاعاتی درباره صلح، طی شود. شاید از باورهای بسیار مهم که باید برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی شود حق مساوی در خانواده برای بیان عقاید و دیدگاه‌هاست. در خانواده‌هایی که این‌باور شکل نگیرد رسیدن به صلح تقریباً ناممکن است. نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد تقویت توانایی خوب‌نگاه‌کردن، خوب‌گوش‌کردن، خوب‌بیان‌کردن و خوب‌عمل‌کردن است؛ از باب مثال، حساس‌کردن تک‌تک اعضای خانواده نسبت به یک قطره اشک، توجه به یک نظر درست، رعایت عفت کلام و پایبندی عملی به گفته‌ها.

رسیدن به این مرحله، همان‌گونه که اشاره شد، به برنامه‌ریزی نیاز دارد، از جمله فراهم‌کردن بسترهای مناسب برای بروز این توانمندی‌ها در تک‌تک اعضای خانواده، از سال‌مندان تا کودکان. شاید بتوان گفت مهمترین هدف صلح در خانواده ساختن کانونی است که سفره تحکم به‌مرور از آن پرچیده و سفره مهرورزی در آن گسترده شود. واژه مهرورزی یا مهرورزبودن از قدرت بسیار برخوردار است و قادر است نوجوانان سرکش، مادران غمزده و پدران خشمگین را به افرادی آرام، منطقی، اهل مدارا و دوستدار خانواده تبدیل کند.

آنچه ضروری است برداشتن گام‌های عملی در این زمینه است، از جمله خواندن نظام‌یافته متون دینی، عرفانی، تاریخی، روان‌شناسی و ادبی؛ عضویت در سازمان‌های مردم‌نهاد و کسب تجربه در فعالیت‌های داوطلبانه آموزشی و اجتماعی و نهایتاً عضویت در کتابخانه‌های عمومی. برای ساکنان پایتخت عضویت در کتابخانه عمومی حسینیّه ارشاد برای دستیابی به منابع و شرکت در جلسات گوناگون و همچنین شرکت در برنامه‌های خانه‌کتابدار کودک و نوجوان و ترویج خواندن به‌ویژه در برنامه «سبد خواندن با خانواده» و برای

علاقه‌مندان در سایر نقاط کشور نیز پیوستن به طرح آموزش از راه دور مؤسسه مادران امروز توصیه می‌شود. برنامه‌ریزی برای رسیدن به صلح و حفظ آن در خانواده آسان نیست، اما خواسته‌ای مهم است که به‌مرور تک‌تک اعضای خانواده لذت کوشش برای رسیدن به آن را درک می‌کنند. به‌این‌ترتیب آنها صلح را نه‌تنها در خانواده کوچک خود، که فراتر از آن برای جامعه و محیط کار نیز طلب می‌کنند و بر زندگی خود و دیگران تأثیر می‌گذارند. از سوی هیأت مدیره شورای کتاب کودک، انتشار نخستین شماره نشریه «و صلح» را به همکاران عضو شورای گسترش فرهنگ صلح تبریک می‌گوییم. ضمن تشکر از سرکار خانم عطاریان و دیگر دست‌اندرکاران تدارک این شماره، شورای کتاب امیدوار است این نشریه به رسانه‌ای قدرتمند برای انعکاس تجربه‌های جهانی و بومی در زمینه صلح و خانواده تبدیل شود.

ضرورت همگامی مدرسه در آموزش صلح

هر جامعه مجموعه‌ای است از نهادهای مدنی از جمله نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که با یکدیگر در ارتباط دوسویه‌اند.

یکی از نهادهای بسیار مهم اجتماعی خانواده است. این نهاد ویژگی‌های خاص خود را دارد و کوچک‌ترین، دیرپاترین و مؤثرترین نهاد اجتماعی است. خانواده بیشترین و عمیق‌ترین ارتباط را با نهاد فرهنگی دارد که مهم‌ترین بخش آن آموزش و پرورش است، تا آنجا که می‌توان آموزش و پرورش کودکان به معنای عام و گسترده آن را در دو مقطع زمانی در این دو نهاد مهم در نظر گرفت: آموزش و پرورش رسمی در مراکز آموزشی (مدارس) و آموزش و پرورش غیررسمی در خانواده. آموزش و پرورش غیررسمی در خانواده با توجه به دلایل زیر از اهمیت بیشتری برخوردار است:

- کودکان حساس‌ترین سال‌های زندگی خود را، که دوران خردسالی است، بیشتر در خانواده می‌گذرانند. این سال‌ها، با توجه به اهمیتی که در رشد همه‌جانبه کودکان دارد، سال‌های شکل‌گیری شخصیت و اوج رشد و تکامل کودکان به شمار می‌رود.
- کودکان، حتی هنگامی که به مدرسه می‌روند، بیشترین ساعات زندگی خود را در خانواده سپری می‌کنند و در نتیجه تأثیرپذیری بیشتری از خانواده دارند. از این نظر نیز خانواده تفاوت مهمی با مراکز آموزشی دارد.
- ارتباط بین کودکان و والدین در خانواده بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از ارتباط بین دانش‌آموزان و معلمان در مدارس است. از این رو اثرپذیری کودکان در خانواده از نظر گستردگی و عمق بسیار فراتر از مراکز آموزشی است.

باتوجه به این موارد می‌توان گفت خانواده به‌ویژه در حوزه تربیتی بسیار اثربخش‌تر از مراکز آموزشی است و در نتیجه در فرایند الگوپذیری کودکان، که یکی از روش‌های مهم یادگیری است، خانواده نقش مؤثرتری دارد. در دوره نوجوانی اثرگذاری خانواده و مدرسه، باتوجه به نقش همسالان، کاهش می‌یابد.

یکی از مفاهیم بنیادینی که خانواده در آموزش و انتقال آن به کودکان نقش مؤثری دارد مفهوم صلح و نفی خشونت است. صلح و خشونت دو مفهوم اساسی در ساختار وجودی انسان‌ها هستند که از زمان‌های بسیار دور و در همه مکان‌ها با تفاوت‌هایی رودرروی یکدیگر قرار دارند؛ همچنان که نور در برابر تاریکی و نیکی در مقابل بدی جای گرفته است. صلح و خشونت هر دو مفاهیم گسترده‌ای در بطن خود دارند و از این رو هر دو کلیدواژه‌ای به‌شمار می‌روند که معانی متعددی دارد.

صلح مفاهیمی چون دوستی، مهربانی، یاری، بخشنده‌گی، امنیت، خوش‌رویی، آزادی، مدارا، شادی، مشارکت، سازندگی، همدلی، ارتباط مؤثر و مسئولیت‌پذیری را تداعی می‌کند.

خشونت نیز مفاهیمی مانند جنگ، ناامنی، دشمنی، ترس، درگیری، تخریب، سرکوب، آزار، شکنجه، کشتار، تنبیه، بی‌مسئولیتی، خودخواهی و... به همراه دارد.

وقتی با کودکان از صلح و خشونت سخن می‌گوییم، بنا بر طبیعت کودکانه خود، بسیاری از مفاهیم مرتبط با این دو واژه را می‌شناسند و بازگو می‌کنند.

پژوهش‌های روان‌شناختی نشان داده است که اگر کودکان در محیط‌های خشن قرار نگیرند، به‌طور طبیعی، صلح‌طلب‌اند. در واقع کودکان خشونت را می‌آموزند و در این آموزش محیط، به‌ویژه خانواده، نقش اساسی دارد. اما اگر هسته‌های اصلی خانواده، یعنی والدین، صلح را نیاموخته باشند نه‌تنها نمی‌توانند به کودکان خود بیاموزند، بلکه به‌جای ایجاد محیطی امن و آرام کانونی پرتنش و خشونت‌آمیز برای آنان فراهم می‌سازند و چرخه خشونت را تداوم می‌بخشند.

چرخه خشونت یکی از عوامل آسیب‌زا در تداوم خشونت و بازدارندگی

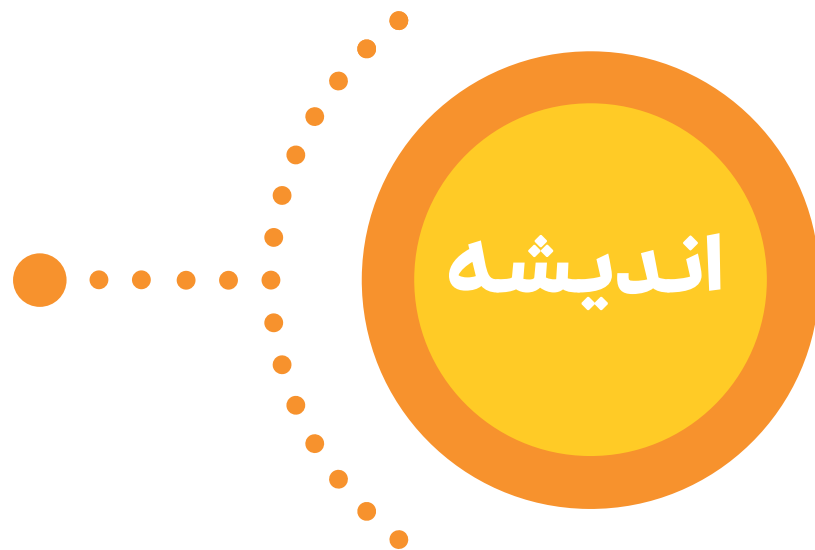
صلح است. براساس یافته‌های روان‌شناسی، بسیاری از کودکانی که در کودکی خشونت می‌بینند خشونت را می‌آموزند و در بزرگسالی خود مروج خشونت می‌شوند. توقف این چرخه آسیب‌زا یکی از وظایف مهم خانواده است. مراکز آموزشی نیز در ایجاد و توقف چرخه خشونت نقش مؤثری دارند.

به این ترتیب دو نهاد خانواده و مدرسه در کنار هم وظیفه آموزش کودکان را در سال‌های پراهمیت کودکی برعهده دارند؛ سال‌هایی که، براساس پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه روان‌شناسی و علوم تربیتی، در زمینه آموزش و پرورش ویژگی‌های زیر را دارند:

- آموزش در این سال‌ها بسیار سریع‌تر از سال‌های دیگر انجام می‌شود
 - آموزش در این سال‌ها نسبت به سال‌های بعد عمیق‌تر صورت می‌گیرد
 - آموزش در این سال‌ها ماندگاری بیشتری دارد.
- باتوجه به این ویژگی‌ها، سال‌های کودکی مناسب‌ترین سن برای آموزش صلح و پرهیز از خشونت است. در مقدمه بیانیه شورای گسترش فرهنگ صلح نیز بر اهمیت دوران کودکی در تجربه، تمرین و آموزش صلح تأکید شده است. اما خانواده و مدرسه در صورتی می‌توانند در آموزش صلح به کودکان کمک کنند که خود آموزش‌دیده باشند؛ در واقع آموزش والدین و معلمان مقدم و پیش‌شرط آموزش کودکان در هر زمینه از جمله صلح است. منظور از آموزش تنها انتقال مطالب مرتبط با صلح و روش‌های ترویج آن نیست. در یادگیری مشاهده‌ای یا الگوبرداری، که یکی از روش‌های رایج و مهم یادگیری در دوران کودکی است، کودکان آنچه می‌بینند می‌آموزند؛ بنابراین به رفتار ما توجه دارند و نه گفتار ما. این اصل روان‌شناختی نشان می‌دهد که در خانواده و مدرسه ایجاد تغییرات ساختاری و زمینه‌سازی برای آموزش صلح ضرورت دارد. نمونه‌هایی از این تغییرات در خانواده و مدرسه ارائه می‌شود:
- برقراری ارتباط مؤثر بین والدین به‌عنوان الگو و بین والدین و

فرزندان در خانواده

- برقراری ارتباط مؤثر بین معلمان با یکدیگر و بین معلمان و دانش‌آموزان در مدرسه (منظور از ارتباط مؤثر ارتباط همراه با احترام، پذیرش و درک متقابل است).
- تأکید بر مشارکت در خانواده و مدرسه
- پرهیز از جداسازی دانش‌آموزان در مدارس با عناوینی مانند تیزهوش، توان‌یاب جسمی یا شناختی و هر ویژگی دیگر و تأکید بر آموزش فراگیر
- پذیرش تفاوت‌های افراد با یکدیگر و احترام به ارزش‌های آنان در خانواده و مدرسه به‌عنوان تجربه و تمرین برای پذیرش آنها در جامعه.
- نمونه‌های دیگری از این روش‌ها در بیانیه شورای گسترش فرهنگ صلح نیز آورده شده است.
- هماهنگی خانواده و مدرسه در آموزش صلح به کودکان و در بسیاری موارد دیگر نیازی اساسی است که متأسفانه در حال حاضر کمتر وجود دارد.
- در پایان ذکر این نکته ضروری است که اگرچه آموزش صلح به کودکان، به‌ویژه در شرایط ملی و جهانی فعلی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، دستیابی به صلح نیازمند تغییرات ساختاری دیگری از جمله ساختارهای اجتماعی-اقتصادی کشورها در راستای پاسخگویی به نیازها و رفاه مردم در جوامع مختلف است.
- فقر یکی از عوامل مهمی است که در دو بُعد اقتصادی و آموزشی یکی از موانع بزرگ در راه رشد و توسعه فردی و اجتماعی و برقراری صلح در جهان است و نیازمند مداخله مؤثر و برنامه‌ریزی‌شده همه نهادهای مدنی به‌ویژه دولت‌هاست.



- تحول از درون
- ایجاد ارتباط میان فرزندپروری و صلح

تحول از درون

موانع پیش روی ما تنها بیرونی نیست
نوشته نائومی کلاین، منتشر شده در **The Nation**

ترجمه مینا محمدی خراسانی

مقدمه مترجم

}} تغییر اقلیم مسئله‌ای بینانسی است و فرزندان ما نیز در معرض خطرهای ناشی از آن‌اند. مباحث مربوط به اقلیم معمولاً در فضاهای آکادمیک یا سیاسی، با ادبیاتی آماری و منطقی، محدود شده و خانه برای اغلب ما فقط حوزه‌ای عاطفی است که مراقبیم با ابراز صریح و سرد ترس‌ها و سوگواری‌هایمان امنیت احساسی‌اش را خدشه‌دار نکنیم.}}

یکی از وجوه بسیار ناخوشایند تغییرات اقلیمی چیزی است که اکولوژیست‌ها از آن تحت عنوان «ناهماهنگی» یا «اختلال زمانی» یاد می‌کنند و منظورشان فرایندی است که در آن گرمایش باعث می‌شود گونه‌های حیوانی، در نتیجه بحران منابع غذایی، از پایداری بیفتند. نیافتن غذای کافی به‌ویژه در زمان جفت‌گیری ممکن است موجب کاهش سریع جمعیت شود.

به‌عنوان مثال، الگوی مهاجرت بسیاری از گونه‌های پرندگان آوازخوان طی یک هزاره شکل گرفته و در چنین الگویی تخم‌ها دقیقاً زمانی می‌شکنند که منابع غذایی، نظیر کرم، بیش از همیشه در دسترس والدین است تا جوجه‌های گرسنه را تغذیه کنند. اما حالا چون بهار زود از راه می‌رسد کرم‌ها هم زودتر به دنیا می‌آیند و این بدان معناست که در برخی نواحی زمانی که

“اندیشه”

جوجه‌ها سر از تخم درمی‌آورند تعداد کرم‌ها کمتر است که در نتیجه برای سلامتی و باروری پرندگان خطرناک است. در مورد مشابه دیگری گوزن‌های کانادایی وست‌گرینلند زمانی به زمین‌های محل زایمان خود می‌رسند که در تطابق با الگوی رشد علوفه‌هایی نیست که هزاران سال به آن متکی بوده‌اند. این گیاهان امروزه به دلیل افزایش دما زودتر رشد می‌کنند و در نتیجه گوزن ماده انرژی کمتری برای شیردهی، تولیدمثل و تغذیه بچه‌هایش دارد: نمونه‌ای از ناهماهنگی که موجب کاهش شدید تولد و نرخ زنده‌ماندن این حیوانات است.

دانشمندان بر روی ده‌ها گونه موجود، از پرستوی دریایی شمالگان گرفته تا مرغ مگس‌خوار ابلق، مشغول مطالعه اختلال زمانی وابسته به اقلیم‌اند. اما یک گونه بسیار مهم از قلم افتاده است: ما، انسان هوشمند. ما نیز از معضل وحشتناک اختلال زمانی وابسته به تغییر اقلیم رنج می‌بریم، اگرچه بیشتر در زمینه‌ای فرهنگی-تاریخی تا بیولوژیکی. مشکل ما آن است که بحران تغییر اقلیم درست در برهه‌ای از تاریخ برایمان پدیدار شد که شرایط سیاسی و اجتماعی به شکل بی‌نظیری در تناقض و ضدیت با مسئله طبیعت بود و آن برهه پایان دوره پویای دهه هشتاد میلادی و نقطه عزیمت نهضت گسترش سرمایه‌داری در سراسر جهان بود. تغییر اقلیم مسئله‌ای جمعی است و مواجهه با آن نیز نیازمند حرکت جمعی؛ کاری که بشر تاکنون به‌واقع انجام نداده؛ درحالی‌که این امر در میانه جنگی ایدئولوژیک، که بر بستر همان ایده فضای جمعی به راه افتاد، وارد جریان اصلی آگاهی شد. این اختلال زمانی تأسف‌برانگیز موانع مختلفی در برابر توان ما برای مقابله مؤثر با این بحران ایجاد کرده است. قدرت شرکت‌ها درست هنگامی افزایش یافت که کنترل بی‌سابقه رفتار آنها

"اندیشه"

به منظور حفاظت از کره زمین لازم بود؛ بدین معنا که دقیقاً زمانی که بیشترین نیاز را به قدرت قوانین داشتیم، کلمه «مقررات» معنای ناپسندی به خود گرفت. معنای این اختلال زمانی این بوده که ما تحت سیطره طبقه‌ای از سیاستمداران بوده‌ایم که فقط بلد بودند مؤسسات عمومی را قحطی زده و بی‌خاصیت کنند، آن هم درست زمانی که این مؤسسات به استحکام و بازسازی اندیشه نیاز داشتند. معنایش هم این بوده که ابزار «تجارت آزاد» ما را مقید کرده، درست هنگامی که سیاست‌گذاران بیشترین میزان انعطاف‌پذیری را برای تحولی عظیم در حوزه انرژی نیاز داشتند. مواجهه با این موانع ساختاری تا دستیابی به اقتصاد بعدی وظیفه مهم هر جنبش اقلیمی جدی‌ای است، اما این تنها کار لازم نیست. علاوه بر آن لازم است با موانعی مواجه شویم که ناهماهنگی بین تغییر اقلیم و سیطره بازار در درون خود ما ایجاد کرده و به این جدی‌ترین بحران انسانی با چیزی بیش از نگاه وحشت‌زده پنهانی توجه کنیم؛ زیرا این‌گونه که زندگی روزمره ما تحت تأثیر بازار و غلبه تکنولوژی تغییر یافته، اکنون بسیاری از ابزارهای ضروری مشاهده را از دست داده‌ایم تا بتوانیم خودمان را متقاعد کنیم که تغییر اقلیم واقعی است و باور کنیم سبک زندگی دیگری هم امکان‌پذیر است.

شگفت آنکه درست زمانی که لازم بود گرد هم آییم، فضای جمعی ما از هم پاشید؛ درست زمانی که باید کمتر مصرف می‌کردیم، مصرف‌گرایی تقریباً همه ابعاد زندگی‌مان را در بر گرفت؛ درست زمانی که کاهش سرعت و افزایش توجه لازم بود، فقط سرعتمان افزایش یافت و درست زمانی که به چشم‌اندازی گسترده‌تر نیاز داشتیم، فقط توانستیم لحظه حال را ببینیم. این ناهماهنگی انسانی ناشی از تغییر اقلیم

“اندیشه”

است و نه تنها بر گونه خودمان که احتمالاً بر همه انواع دیگر روی این سیاره نیز تأثیرگذار خواهد بود.

و اما خبر خوب این که، برخلاف گوزن‌های شمالی و پرندگان آوازخوان، ما انسان‌ها از موهبت منطق پیشرفته و در نتیجه توانایی سازگاری خودخواسته بیشتری برخورداریم تا بتوانیم الگوهای رفتاری قدیمی را با سرعتی قابل توجه تغییر دهیم. اگر ایده‌های حاکم بر فرهنگمان مانعی در برابر نجات است، پس تغییر آن ایده‌ها نیز در ید قدرت خود ماست. اما پیش از آنکه چنین چیزی ممکن شود لازم است طبیعت ناهماهنگی اقلیمی شخصی‌مان را بشناسیم.

• **تغییر اقلیم نیازمند کاهش مصرف است، اما مصرف‌کننده بودن تنها چیزی است که بلدیم.**

تغییر اقلیم مشکلی نیست که به راحتی و با تغییر آنچه می‌خریم حل شود- مثلاً به جای ماشین شاسی‌بلند خودرو هیبریدی بخریم یا وقتی سوار هواپیما می‌شویم مالیات کربن آن را بپردازیم. تغییر اقلیم در اصل بحرانی است که در نتیجه مصرف بیش از حد قشر نسبتاً برخوردار ایجاد شده؛ بدین معنا که افراطی‌ترین مصرف‌کنندگان باید به سمت مصرف کمتر حرکت کنند.

مشکل، برخلاف آنچه اغلب گفته می‌شود، «طبیعت انسانی» نیست. ما برای این همه خرید کردن متولد نشده‌ایم و در گذشته‌ای نه چندان دور با مصرف کمتر نیز تا همین حد (و اغلب بیشتر) خوشحال بودیم. مشکل در نقش مبالغه‌آمیزی است که مصرف در این عصر به خصوص ایفا می‌کند.

سرمایه‌داری متأخر به ما می‌آموزد که خودمان را از خلال انتخاب‌های مصرفی‌مان خلق کنیم: از راه خرید کردن هویتمان را شکل می‌دهیم، اجتماعمان را می‌یابیم و خودمان را بیان می‌کنیم. در نتیجه از

“اندیشه”

بیان اینکه «مردم نمی‌توانند آن قدر که می‌خواهند خرید کنند، چون بار زیادی بر سیستم‌های پشتیبانی زمین تحمیل می‌کند» شاید چنین برداشت شود که به مردم حمله می‌کنیم و منظورمان این است مردم دیگر نمی‌توانند خود واقعی‌شان باشند. احتمالاً به همین دلیل است که از سه R اصلی **Reduce، Reuse و Recycle** (کاهش، استفاده مجدد و بازیافت) تنها به سومی تا حدی توجه شده، چون به ما اجازه می‌دهد همچنان به خرید کردن ادامه دهیم و فقط پسماندها را در سطل‌های تفکیک‌شده بریزیم. دو R دیگر، که از ما می‌خواهند کمتر مصرف کنیم، تقریباً از همان ابتدای راه مرده بودند.

• تغییرات اقلیمی آهسته است و ما سریعیم.

وقتی سوار بر قطاری تندرو از مقابل منظره‌ای روستایی می‌گذرید، به نظر می‌رسد هرآنچه می‌بینید ساکن و متوقف است: آدم‌ها، تراکتورها یا ماشین‌ها در جاده‌های روستایی. اما مسلماً این‌طور نیست؛ آن‌ها در حال حرکتند، اما با سرعتی کمتر که در مقایسه با سرعت قطار، ساکن به نظر می‌رسند.

تغییرات اقلیمی هم همین‌طورند. فرهنگ ما، که با استفاده از سوخت‌های فسیلی قدرت گرفته، مشابه همان قطار تندروست که تا رسیدن به مقطعی مشخص، مثل زمان ارائه گزارش فصلی، انتخابات بعدی یا تغییر جهت کوچک بعدی، با سرعتی بی‌حد به جلو می‌راند. تغییرات اقلیم اما شبیه چشم‌اندازی است که از پنجره تماشا می‌کنیم و از منظر سرعت بالاتر ما ایستا به نظر می‌رسد. اما آن‌هم در حال حرکت است و روند آهسته تغییرش در کاهش صفحات یخ، بالآمدن سطح آب‌ها و افزایش تدریجی دما محاسبه می‌شود. و اگر این تغییرات آهسته را به حال خود رها کنیم، قطعاً چنان سرعت می‌گیرد که توجهمان را به خود

“اندیشه”

معطوف کند- مثلاً به شکل جزیره‌ای مسکونی که در آب فرورفته یا طوفان عظیمی که شهرها را درنوردیده. اما آن هنگام دیگر برای اقدام در جهت ایجاد تغییر دیر است، چراکه احتمالاً دیگر دوران اوج بحران فرارسیده.

• **تغییر اقلیم بومی و وابسته به جغرافیاست و ما در آن واحد همه جا هستیم.**

سرعت بالای حرکت ما تنها مشکل نیست. مشکل دیگر این است که جغرافیایی که تغییرات در آن رخ می‌دهد بسیار بومی است: شکفتن زودهنگام گلی خاص، نازکی غیرعادی ضخامت یخ روی دریاچه یا دیررسیدن مرغی مهاجر. درک و توجه به چنین تغییرات ظریفی نیازمند پیوند بسیار نزدیک با اکوسیستمی خاص است. این نوع پیوند تنها در صورتی ممکن است که آن مکان را عمیقاً بشناسیم و نه تنها به‌عنوان منظره بلکه به دید منبع پشتیبانی نگاهش کنیم و شناخت بومی با حسی از اعتماد مقدس از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

اما چنین چیزی در دنیای شهری و صنعتی‌شده مدام کمیاب‌تر می‌شود. ما کم‌کم داریم خانه‌هایمان را برای شغل جدید، مدرسه جدید یا عشق جدید رها می‌کنیم. و با این‌کار از محلی که به‌هرحال تا پیش از آن شناخته بودیم بریده می‌شویم و همچنین از دانشی که پیشینیان ما برایمان فراهم آورده بودند.

حتی شاید حضور و زندگی روزانه کسانی که قادرند باقی بمانند از جغرافیای فیزیکی مکانی که در آن زندگی می‌کنند جدا شود. همان‌طور که درون ماشین، محل کار و خانه کنترل‌شده‌ای زندگی می‌کنیم که ما را از عناصر اقلیمی دور می‌کنند، تغییراتی که در طبیعت روی می‌دهد به‌راحتی از ما عبور می‌کند. ممکن است درباره نابودی محصولات کشاورزی مزارع اطراف

“اندیشه”

خانه‌های شهری‌مان بر اثر خشکسالی هیچ ندانیم، چون سوپرمارکت‌ها هنوز هم پُرند از انبوه محصولات وارداتی که هر روز هم مقادیر بیشتری از آنها با کامیون از راه می‌رسد. برای جلب توجه ما چیزی عظیم- مثل طوفانی بزرگ یا سیلی که هزاران خانه را ویران کند- لازم است تا بفهمیم واقعاً یک جای کار می‌لنگد. حتی در آن صورت هم زمان زیادی برای شناختش نداریم، چون پیش از آنکه شناخت واقعیات جدید مجالی برای درونی‌شدن بیابند بحران بعدی از راه می‌رسد.

درهمین حال تغییرات اقلیمی نیز به سرعت این آوارگی مردم را افزایش می‌دهد؛ بدین ترتیب که بلایای طبیعی، محصولات کشاورزی از دست‌رفته، احشام گرسنه و قحطی‌زده و تنش‌های قومی متأثر از اقلیم نیز افراد بیشتری را مجبور می‌کند خانه آباو اجدادی خودشان را ترک کنند. با مهاجرت هر انسان پیوندهای حیاتی با نواحی خاصی قطع می‌شود و در نتیجه افراد کمتری برای توجه نزدیک و شنیدن صدای آن سرزمین باقی می‌مانند.

• **آلاینده‌های آب‌وهوا نامرئی‌اند و ما باور به چیزهای نادیدنی را از دست داده‌ایم.**

در سال ۲۰۱۰ وقتی چاه نفتی ماکوندو، متعلق به شرکت بریتیش پترولیوم، کاملاً تخریب شد و سیل مواد نفتی به درون خلیج مکزیک روانه شد، یکی از چیزهایی که از مدیرعامل شرکت، تونی هیوارد، شنیدیم این بود: «خلیج مکزیک اقیانوس بسیار وسیعی است. حجم مواد نفتی‌ای که ما در آن می‌ریزیم نسبت به کل حجم آب بسیار کم است.» آن زمان این سخن، به درستی، با تمسخر عده زیادی مواجه شد، اما هیوارد صرفاً یکی از باورهای ارزشمند فرهنگی ما را بیان کرده بود: آنچه به چشم دیده نمی‌شود، نمی‌تواند به ما آسیب برساند و حتی وجودش مورد تشکیک جدی است.

“اندیشه”

اقتصاد ما تا حد بسیار زیادی بر این فرض استوار است که همواره یک «دور» وجود دارد که می‌توانیم ضایعات را آنجا بریزیم. مکانی دور هست که آشغال‌های ما، وقتی از کنار پیاده‌رو جمع می‌شود، آن‌جا برده شود؛ جایی دور هست که وقتی سیفون می‌کشیم، فاضلاب آن‌جا می‌رود. برای پسماند استخراج مواد معدنی و فلزاتی که کالاهایمان را می‌سازند و مواد اولیه‌ای که به محصول نهایی تبدیل می‌شوند هم جایی دور هست. اما درس لکه نفتی بریتیش پترولیوم به بیان تیموتی مورتون، نظریه‌پرداز زیست‌محیطی، این است: در جهان ما هیچ «دوری» وجود ندارد.

وقتی در سال ۱۹۹۹ کتاب بدون لوگو را منتشر کردم، خوانندگان از دانستن اینکه پوشاک و ابزارهای مصرفی‌شان تحت چه شرایط نامطلوب و آزاردهنده‌ای تولید می‌شود شوکه شدند. با وجود این آموخته‌ایم که با آن زندگی کنیم - نه اینکه ببخشیم، اما در حالی از فراموشی پیوسته نسبت به این واقعیت زندگی کنیم. آنچه داریم اقتصاد ارواح و کوریِ عامدانه است.

هوا نادیدنی‌ترین چیز است و گازهای گلخانه‌ای، که آن را گرم می‌کنند، برای ما ارواحی مرموزند. دیوید آبرام، فیلسوف، معتقد است در بخش عمده‌ای از تاریخ بشری دقیقاً همین کیفیت نادیدنی هوا بوده که به آن قدرت و احترام بخشیده. «اینوئیت‌ها آن را سیلا نامیدند: خرد بادهای جهان؛ مردم ناواهو آن را نیلچی یا باد مقدس و عبریان باستان رواک یا روح خیزان نامیدند.» اتمسفر «یکی از اسرارآمیزترین و ترسناک‌ترین ابعاد زندگی» بود. اما در این زمانه «گاهی اتمسفر را چیزی می‌شناسیم که بین دو نفر در جریان است». آبرام می‌نویسد که ما با فراموش کردن هوا آن را به فاضلاب خودمان تبدیل کرده‌ایم، «بهترین مکان برای محصولات جانبی ناخواسته در صنایع... حتی تیره‌ترین و

“اندیشه”

بدبوترین دودهایی که از لوله‌ها بیرون می‌آید نیز سرانجام پراکنده و ناپدید می‌شود و درنهایت در اتمسفر نامرئی محو می‌شود. و بعد دیگر رفته: خارج از دید، خارج از ذهن». بخش دیگری از آنچه فهم تغییر اقلیم را برایمان دشوار می‌کند فرهنگ حال پیوسته ماست که عامدانه خودش را از گذشته‌ای جدا می‌کند که ما را خلق کرده و نیز از آینده‌ای که با اعمالمان به آن شکل می‌دهیم. معنای تغییر اقلیم این است که هرچه از نسل‌ها قبل انجام داده‌ایم، به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، نه‌تنها حال حاضر بلکه نسل‌های آینده را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. اما این قالب‌های زمانی به زبانی تعلق دارند که امروزه برای اغلب ما بیگانه شده است.

صحبت از بیان قضاوت شخصی یا سرزنش خود بابت سطحی بودن یا بی‌ریشگی و غربتمان نیست. بلکه مسئله رسیدن به این تشخیص است که ما محصول پروژه‌ای صنعتی هستیم که در طول تاریخ به‌شدت به سوخت‌های فسیلی وابسته بوده است. و ما باز هم می‌توانیم تغییر کنیم، همان‌گونه که پیش از این کرده‌ایم. روزی پس از شنیدن سخنرانی وندل بری، کشاورز شاعر، درباره اینکه هرکداممان بیش از هر کس دیگری موظفیم به موطن خود عشق بورزیم از او پرسیدم که برای افراد غربت‌زده و بی‌ریشه‌ای مثل من و دوستانم، که درون کامپیوترمان زندگی می‌کنیم و همیشه برای خانه‌مان مشغول خریدیم، چه توصیه‌ای دارد. پاسخش این بود: «جایی متوقف شوید و فرایند هزارساله شناخت آنجا را آغاز کنید.»

“اندیشه”

ایجاد ارتباط میان فرزندپروری و صلح

سارا رودریک

صلح - این معنای باشکوه - همچنان ناشناخته مانده
وقتی نام صلح را به زبان می‌آوریم
شعله‌های آتش جنگ پیش چشمانمان زبانه می‌کشد
ما پیروان این مکتبیم: جنگ را به یاد آر؛
جنگ را از میان ببر.

نه هیچ صلحی در کار است و نه از میان‌بردنی
خشونت و صلح قدرت‌های عمیق ما هستند
که از بطن آرزو و مسئولیت در ما متولد شده‌اند.
صلح، معنای باشکوه؛ سروده موریل روکیسر

۲۱ سپتامبر

نوشتن یادداشت‌های حاضر را ۱۲ روز پیش تمام کردم، کمی پیش
از اینکه «شعله‌های آتش جنگ پیش چشمانمان زبانه بکشد». گویا
اکنون ایالات متحده آمریکا با ضرورت و تأثیر انتقام‌گیری
موافق است. عده کثیری از شهروندان اطمینان دارند که مداخله
نظامی امنیت آنها را تضمین می‌کند و این‌که
حمله متقابل با استفاده از بمب و اسلحه لازم و
مطلوب است. کسانی هم هستند، از جمله من،
که از خساراتی که مهاجمان به اصطلاح محق به
دیگران وارد می‌کنند ناخرسند و وحشت‌زده می-
شوند و البته عده‌ای هم از رنجی ناخرسند و
وحشت‌زده‌اند که سیاست‌های نظامی ایالات
متحده به مردم تحمیل می‌کند. در سراسر دنیا

“اندیشه”

مردم از خشونت کسانی رنج می‌کشند که از عدالت پشتِ اعمال‌شان مطمئنند و همچنین از افراد درنده‌خویی که برسر قدرت‌اند و دلیل حرکات‌شان چیزی جز علاقه شخصی یا حرص و طمع نیست. شاید بتوانیم این خشونت‌ها را زبان ترس، فقدان و سوگ وحشتناک، فقر، تجاوز، بی‌عدالتی و جنون بنامیم، اما به‌سختی می‌توانیم آنها را زبان «ما» و «آنها» و «خدایی که درون ماست» بدانیم. آیا می‌توانیم تصور کنیم با ایجاد پیشینه‌های مشخص که قدرت فرضی دلبستگی به‌شمار می‌رود، گام‌های کوچکی به‌سمت مقوله «خشونت و صلح بشر» برداریم و سپس درصد حرکت به‌سمت ایجاد رابطه‌ها و شرایطی برآییم که حداقلی از عدالت و امنیت به همراه داشته باشد؟

این مقاله‌ای مطبوعاتی است که به والدگری اختصاص دارد. از اواخر اوت یا اواسط سپتامبر پدران و مادران، فرزندان و همسران‌شان و دوستانی به ملاقاتم آمدند که طیف سنی فرزندان آنها بین ۵ تا ۱۰ بود. در آنها می‌توانستم کارها و روابطی را مشاهده کنم که این‌جا و جاهای دیگر توصیف کرده‌ام: احترامی خوشایند نسبت به بدن و روح آسیب‌پذیر، توجهی عاشقانه و تلاشی بردبارانه برای مراقبت، تغذیه، آموزش و راحتی آنها. همچنین خشم، سردرگمی، ترس از بیماری و آسیب‌های اتفاقی که ممکن است به آنها برسد، بی‌انگیزگی، ناامیدی و خستگی را هم دیدم و شنیدم. و البته شوخ‌طبعی، شادی مطبوع و افتخار به چیزهای ساده‌ای را دیدم که به‌سختی می‌توان درباره‌اش نوشت.

من از این والدین هیچ‌چیزی نشنیدم که بتوانم براساس آن نظرشان را درباره سیاست‌های نظامی پیش‌بینی کنم و کسانی هم که می‌شناسم نظر واحدی ندارند. درک یک شاعر را دیدم از چیزی که «آرزو» می‌نامدش، چیزی که من در این

“اندیشه”

یادداشت‌ها گرامی‌داشت عمیق زندگی افراد و اشتیاق به محافظت از آنها می‌دانمش. من مسئولیتی دیدم که هیچ‌گاه ریشه‌کن نمی‌شود و طرد آن ممکن نیست. اگر «صلح قدرتی عمیق است که از آرزو و مسئولیت در ما متولد شده»، پس این عواطف و قواعد فرزندپروری نیز منبعی برای ایجاد صلح‌اند.

آیا کار پدری کردن یا مادری کردن و تفکری که این کار [در کودک] پرورش می‌دهد، می‌تواند درباره فرهنگ صلح آگاهی بخشد و آن را تقویت کند؟ من امیدوارم این چنین باشد، نه به این دلیل که معتقدم والدین به طور ذاتی ضد جنگ یا ضد خشونت سازماندهی شده‌اند. والدین ماهر و فداکار ممکن است نظامی، صلح طلب یا اصلاً بی‌اعتنا به سیاست، حامی حق استفاده از سلاح یا طرفدار خلع سلاح، مخالف یا موافق مجازات اعدام باشند. ممکن است علاقه چندانی به سیاست نداشته باشند یا ممکن است فعالانه درگیر سیاست‌های ضد خشونت باشند و این‌ها هیچ‌کدام ارتباطی نداشته باشد به والدگری و هویتی که در این زمینه دارند. با وجود این من امیدوارانه می‌اندیشم والدینی که مراقبت از کودک را کاری دائم و جدی در جریان زندگی می‌دانند ممکن است راه‌هایی برای اندیشه و رفتار پیدا کنند که به «خلق و پایداری فرهنگ صلح» کمک کند.

می‌دانم که پدرها و مادرهای دیگری هم در این امید سهیم‌اند. من صحبت‌های زنان و مردانی را شنیده‌ام که می‌گفتند که مراقبت از کودک نه تنها زندگی‌شان بلکه شیوه تفکرشان را هم تغییر داده، که از زمانی که پدر و مادر شده‌اند به درکی متفاوت از جهان و اشتیاق و مسئولیت‌شان در قبال آن رسیده‌اند. بعضی‌شان نیز در جست‌وجوی فضاهایی عمومی‌تر برای بیان پیشرفت عواطف و دیدگاه‌هایشان برآمده‌اند و

“اندیشه”

به آن دست یافته‌اند.

این توضیحات مایه تسلای من بود. من هم عقیده داشتم کار و عواطف مادرانه به ذهن من نیز راه یافته و نظرم درباره آن را تغییر داده است. اما در طول ۱۲ سال اول، یا بیشتر، که از مادر شدن می‌گذشت این امکان را در نظر نگرفتم که رابطه‌ام با فرزندانم «کار» به حساب می‌آید، با این تفاوت که این کار بهره و سود فکری دارد. سپس زمانی که فرزندانم تمام روز در مدرسه بودند، تحلیل‌ها و سیاست‌های فمینیستی برایم بسیار جالب شد.

تأثیرات فمینیسم بر ارتباط من با مادری کردن دو بخش داشت؛ دیگر برایم «طبیعی» یا اجتناب‌ناپذیر نمی‌نمود که مادری کردن مختص زنان باشد و زنانی که مادر شده‌اند بهایی گزاف پردازند برای بهره‌بردن از لذت‌ها و نیروهایی که مربوط به فرزندپروری‌شان نیست. این احساس که مادر شدن اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌تواند انتخاب خود فرد باشد، این‌که مادرها مانند همه زنان دیگر حقوقی دارند و باید با آنان منصفانه رفتار شود، مرا قادر کرد مادربودن را جدی بگیرم. در همان زمان بسیاری از فمینیست‌ها زندگی و کار مادران را ارج می‌نهادند. تصور اینکه ممکن است بهره‌ای فکری در مادر شدن وجود داشته باشد کاملاً غریب و هیجان‌انگیز بود. شروع کردم به مشاهده مادران در رابطه با فرزندان‌شان، گوش‌دادن به آنها، خواندن درباره آنها و یادآوری تجربه زیسته‌ای که خودم در قالب مادر در رابطه با دخترم داشتم. طولی نکشید که عملاً به طرزی وسواس‌گونه سعی کردم جنبه‌های گوناگون رابطه مادرانه را موشکافی کنم و فکر می‌کردم تقریباً شروع به شناختن آن کرده‌ام.

در طول سال‌های شیفتگی مادرانه و آزادی‌ای که فمینیسم به ارمغان آورده بود (کلیشه‌ای که مناسب به نظر می‌رسد)، من با جنگ نیز درگیر

“اندیشه”

بودم. خیلی پیش از آنکه بچه‌دار بشوم احتمال وقوع فاجعه‌ای اتمی هرروز فکرم را به خود مشغول می‌کرد، تا جایی‌که اکنون وقتی به آن می‌اندیشم برایم باورنکردنی است (نه به این دلیل که خطر فاجعه هسته‌ای را که اکنون وجود دارد تشخیص نمی‌دهم، بلکه چون آن‌زمان تمام فکر و ذکرم این شده بود که فرزندانم با بیماری یا تصادف بزرگ می‌شوند). در اولین اعتراضم علیه «دخالت نظامی آمریکا» (آن‌زمان این‌طور نامیده می‌شد) در ویتنام در پاییز ۱۹۶۳ کمی پیش از تولد نخستین فرزندم شرکت کردم. از سیاست‌های «دفاعی» آمریکا در آسیا، آمریکای مرکزی و سراسر دنیا هرچه بیشتر آگاهی پیدا کردم، خشمگین‌تر شدم. همه این‌ها زمانی اتفاق می‌افتاد که من مشتاق فمینیسم بودم و سخت در فکر مادری‌کردن، و در همین زمان علاقه به تفکر درباره جنگ در من قوت گرفت که چیزی فراتر از تلفیق اطلاعات و تحیل‌هایی بود که در بحث‌ها و نشست‌های آزاد مطرح می‌شد.

«مخالفت» من با سلاح اتمی و اقدامات نظامی تا شرکت در تقریباً تمام اعتراضاتی ادامه یافت که دیگران سازمان‌دهی می‌کردند. اما مباحث مربوط به جنگ بر حیات فکری‌ام غالب شد - مباحث اخلاقی مربوط به خدمت سربازی و نتایج آن، نظریه جنگ عادلانه و توجیه منع سلاح اتمی، نظریات و پیشینه رفتارهای بدون خشونت، مردانه‌بودن جنگ و جنسیت جنگ. درحالی‌که خوانندگان محلی تشویق‌مان می‌کردند «بیشتر از این جنگ را مطالعه نکنیم» [۴] من خواندم، تشویق کردم و به یک گروه مطالعات صلح زنان پیوستم، سمینارهای جدید ترتیب دادم و درباره جنگ آموزش دادم و نوشتم.

برخلاف انتظار، اجتناب‌ناپذیر بود که اهمیتی که برای «اندیشه مادرانه» قائل بودم به تعارض یا حتی جدالی نپردازد که در زندگی والدین وجود

«اندیشه»

دارد. همچنین اجتناب‌ناپذیر بود که روابط مادرانه را منبعی برای مقاومت در برابر جنگ و ایجاد «صلح» بیابم. در آن زمان در هر چیزی که یاد می‌گرفتم و مطالعه می‌کردم، این موضوع را جست‌وجو می‌کردم. بعضی مادران، از جمله خودم، داستان مادری کردن مرا شبیه جنگ می‌دانستند و بعضی دیگر، با ساده‌لوحی، آن را امیدوارکننده می‌دیدند. من اما ترس و امید را آمیخته به هم می‌بینم. هم‌چنان معتقدم که بسیاری والدین بیشتر اوقات با فرزندان‌شان روابطی حمایت‌گرانه، محترمانه و خوشایند برقرار می‌کنند، اما خشونت و بی‌توجهی همیشه جزء احتمالاتند. همین‌ها هستند که وجود قواعد مبتنی بر ارتباط بدون خشونت را ضروری می‌سازند و بنابراین مادران و پدران را قادر می‌کنند در ایجاد فرهنگ صلح همکاری کنند.

من عنوان این مقاله را فرصتی یافتم برای بازبینی ارتباط میان مادری کردن و صلح که زمانی ایجادش کردم که خطر هسته‌ای، نظامی‌گری ایالات متحده آمریکا، التهاب فمینیسم و اشتغال من به مادربودن همگی در اوج خود بودند. مقاله را با بررسی جنگ به‌عنوان فرهنگی که می‌تواند به فرهنگ ایجاد صلح ارتقا پیدا کند آغاز می‌کنم و سپس جنگ در فضای فرزندپروری را توصیف می‌کنم. نهایتاً با این پرسش بحث‌برانگیز درباره واژگان، سخن خود را پایان می‌دهم: آیا باید درباره مادران سخن گفت، یا مادری کردن به‌عنوان عملی که مردان را نیز شامل می‌شود یا پدران و مادرانی که این مقاله آنان را مخاطب قرار می‌دهد، یا به‌طور کلی پدرها و مادرها؟

در این مجموعه یادداشت‌هایم بیشتر درباره والدین صحبت می‌کنم. من همه کسانی را مخاطب قرار می‌دهم که مسئولیت رفاه کودکان را جدی می‌گیرند و تمام کسانی که کار مراقبت از

“اندیشه”

کودکان را بخش مهمی از زندگی خود می‌دانند؛ این دربرگیرنده تمام کسانی نیز می‌شود که پدر و مادر در معنای رایج نیستند، اما معلم، پرستار کودک، خویشاوند دور، همسایه و همه کسانی‌اند که خود را مراقب کودک می‌دانند و از او محافظت می‌کنند، روحش را تغذیه می‌کنند و راه زندگی را به او می‌آموزند. در پایان، این واژه را براساس تلویحاتی که در نابودی جنگ و ایجاد صلح دارد مجدداً بررسی می‌کنم.

فرهنگ جنگ

باید گفت جنگ تظاهر فرهنگی است که از آن می‌آید؛ باید گفت چیزی بیشتر از رویداد است، پدیده‌ای که در محدوده‌ای معین شکل می‌گیرد و آغاز و پایان دارد. بسیاری از جنگ‌ها از جهاتی رویدادند که با حملات و تجهیز قوا و اغلب در سرتاسر جهان با تقلای مادران برای «نجات» فرزندان‌شان از زیر چرخ‌دنده‌های ماشین‌های جنگی آغاز می‌شوند. بعضی جنگ‌ها با امضای معاهدات پایان می‌یابند و بمب‌گذاری و دیگر حملات تروریستی متوقف می‌شوند. اما جنگ «تنها یک رویداد» نیست، بلکه تظاهر «وجه پنهان» فرهنگ‌ها و جوامعی است که جنگ در آنها شکل گرفته است. [۵]

پیش از این که اولین حمله صورت گیرد باید دشمنانی وجود داشته باشند مستحق کشته‌شدن، حداقل یک دشمن باید مدعی قلمرو و اموال طرف مقابل باشد، حداقل یک طرف باید خطرناک شناخته شود. پیش از شروع، نیروهای نظامی برانگیخته می‌شوند و بعضی اوقات تعداد زیادی از آنها؛ ارتش دائماً حمایت می‌شود و سلاح‌ها ارتقا پیدا می‌کنند، تولید می‌شوند، خریداری یا معامله و تقریباً انباشته می‌شوند. خشونت فراگیر می‌شود و زنانگی و مردانگی به خدمت جنگی درمی‌آید که

“اندیشه”

مردان را به جنگیدن و زنان را به تحسین آن، ساخت مهمات، کارکردن به جای مردان، پرستاری از زخمی‌ها و گاهی حتی جنگیدن وا می‌دارد. شهروندان برای خشونت نظامی، پیش‌بینی آن و منصفانه‌دانستش آماده می‌شوند؛ حالا جنگ می‌تواند آغاز شود. وقتی خشونت سازمان‌یافته جنگ تمام می‌شود و معاهدات امضا می‌شوند، میراث جنگ بر جای می‌ماند: ویرانی زیربناهای جسمانی و اجتماعی که مردم برای خود و خانواده‌هایشان به جا می‌گذارند، زندگی و روان آشفته کسانی که جنگیده‌اند و کودکانی که در جنگ بزرگ شده‌اند که همگی تغییراتی بی‌بازگشتند، یک دنیا سلاح در خیابان‌ها، و تعداد حتی بیشتری سرباز که برای کشتن آموزش دیده‌اند، شهروندانی که روش‌های خشونت‌آمیز را آموزش دیده‌اند و نه روش‌های بدون خشونتِ کنارآمدن با تعارض را، طبیعتی که زهرآلود و سوخته و زشت و بی‌مصرف شده است. معاهده ورسای [۶] آشکارا باعث ادامه جنگ در زمان صلح شد. در موارد اخیر، جنگ عراق که آمریکا در آن «برنده شد» و جنگ کوبا [۷] که ما یا آن را «باختیم» یا از آن فرار کردیم، نشان داد صلح ممکن است شامل تنبیهی رسمی و ادامه‌دار، مجازات، غرامت، غلبه و محرومیت شود. حتی بهترین معاهده نیز تنها آغاز ایجاد صلح است و نه خود صلح.

فتوحات رسمی و جنگ بین کشورها، یعنی مشخص‌ترین نوع جنگ، تنها یک صورتِ جنگ‌اند، جنگ‌افزارهای فوق‌پیشرفته و سلاح‌های اتمی تنها یک صورتِ جنگند، جنگ‌های شهری، نژادی، جنگ‌های چریکی و خشونت‌های شهری در واکنش به حملات اجتماعی، اسلحه خانگی، سلاح‌های سبک که به راحتی معامله و حمل می‌شوند، مواد منفجره خانگی و مین‌ها نیز وجود دارند. تمایز میان نظامیان و غیرنظامیان، اگر اصلاً وجود

“اندیشه”

داشت، دیگر نمی‌تواند پایدار بماند؛ اولین آسیب متوجه غیرنظامیان، کودکان، افراد ناتوان، افراد سال‌خورده و بیش از همه زنان است. بدن زنان مانند زمین جنگ می‌شود و تجاوز تبدیل می‌شود به سلاح؛ جنسیت زنان برای آسایش سربازان به خدمت گرفته می‌شود. این شرایط هم‌زمان یا شاید زودتر از زمانی خود را نشان داد که پرده از جنگ سرد برداشته شد.

فعالان حقوق زنان در تلاشند که نشان دهند خشونت نظامی بخشی متمایز از دیگر رسوم اجتماعی نیست. پیوستاری از آزار و بی‌اعتنایی و آسیب عمدی، اتاق‌خواب، مجامع مدیریتی، بندهای اعدامیان، جبهه‌های جنگ، مدرسه، دانشگاه، کاهش رفاه، بمب‌های دقیق، خط‌کشی نژادی، شرایط استخدامی تبعیض‌آمیز و ضایع کردن زمین‌های بینوا با سلاح هسته‌ای را به هم مرتبط می‌سازد. سربازی که پسر خوبی است، وقتی به خانه بازمی‌گردد تبدیل به متجاوز شده است، اصناف کارفرما تمام منابع و کارگران را تحت امر خود می‌دانند، دولت‌ها با خونسردی قاتلانی را به قتل می‌رسانند که دیگر تسلیم شده‌اند و بی‌خطرند. کودکان می‌آموزند نه‌تنها از اجبار و زور متنفر نباشند بلکه تحسینش کنند؛ آنها نوعی بی‌اعتنایی ابتدایی نسبت به رنج دیگران را می‌آموزند، حال چه سلاحی پیشرفته باعث این رنج شده باشد و چه بیماری، بدشانسی، بی‌عدالتی اجتماعی یا سوءاستفاده خانگی. موتور جنگ که افراد را مستحق کشته‌شدن و قابل

چشم‌پوشی می‌داند در واقع نوعی نژادپرستی را در زمینه‌ای پرورش می‌دهد که به آن وابسته است. شهرها و روستاهایمان، بدن و هویت‌مان با خشونتی شکل می‌گیرد که از آن رنج می‌بریم و متحمل آنیم. همان‌طور که ویرجینیا ولف [۸] در دوران فاشیسم سال ۱۹۳۰ این را درک کرد و گفت: «دنیای عمومی و خصوصی به‌طور غیرقابل تفکیکی

«اندیشه»

به هم مرتبطاند؛ استبداد و نوکرمآبی‌ای که در یک شخص هست، استبداد و نوکرمآبی دیگران نیز هست.»

این پرتره از فرهنگ جنگ یک کابوس شبانه است، اگرچه در اخبار عصر ظاهر می‌شود. در جنگ حتی سربازان از یکدیگر و گاهی حتی از «دشمن» مراقبت می‌کنند. در خانه، مدرسه، بیمارستان و دفاتر دولتی مردم از زندگی‌ها محافظت می‌کنند، روح‌ها را پرورش می‌دهند، ادراک خود و دیگران را درباره تصورشان از نیازها و توانایی‌هایشان گسترش می‌دهند تا با آنها سازش یابند. فرهنگ جنگ و فرهنگ صلح درهم آمیخته‌اند. به‌نظر می‌رسد موازنه دنیا به‌سمت جنگ دارد به هم می‌خورد. در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها به‌نظر می‌رسد امنیت و آزادی‌ای ناپدید شده که ملازم صلح است. وظیفه ایجاد صلح صرفاً روش جدیدی برای زیستن نیست، بلکه برای تقویت و بنیان‌نهادن عناصر مهار، احترام، هم‌دلی و مراقبت است که تقریباً در همه فرهنگ‌ها، حتی جنگ‌طلب‌ترین فرهنگ، وجود دارد.

فرزندپروری نیز بخشی از فرهنگ است و جدا از آن نیست، به‌خصوص که به‌نظر می‌رسد فرزندپروری تقلیدی از جنگ است. با کودکان مانند «اشیای تحت مالکیت» برخورد می‌شود، در بدترین موارد بدن آنها هدف درد و سوءاستفاده عمدی قرار می‌گیرد. عناصر جنگ جنبه‌های ضمنی زندگی والدین است، میل به تصرف و صحنه‌هایی از میل به توهین. اما فرهنگ فرزندپروری، آن‌طور که تا این هنگام دیده‌ام، به‌سمت صلح پیش می‌رود. وقوع تغییر در شیوه‌های فرزندپروری به‌سمت تمرین‌های صلح به‌صورتی آگاهانه‌تر و مسئولانه‌تر درواقع تغییر در فرهنگی است که شیوه فرزندپروری از بطن آن آمده، فرهنگی دور از بی‌توجهی و تجاوز و در جهت محافظت و پاسخ به نیازها.

“اندیشه”

جنگ رویدادی است که با بعضی رویدادهای دیگر می‌توان به آن اعتراض کرد: تحریم، تظاهرات، تقاضای «بازگرداندن سربازان ما به خانه» و «توقف بمب‌افکنی». وقتی جنگ، که تظاهر یک فرهنگ است، وجود دارد، تاب‌آوری کم‌رنگ می‌شود. ایجاد تعادل فرهنگی از جنگ به سمت صلح نیازمند تغییرات روزافزون در روابط و ارزش‌های اجتماعی است. ویرجینیا هلد در کتابش، تحت عنوان اخلاق فمینیستی [۹]، با روشی ارزشمند از انقلاب فمینیسم به عنوان انقلابی فرهنگی یاد می‌کند. او فرهنگ را از محتویات آن و شرایط سیاسی جدا نمی‌کند و اهمیت اقتصاد و ساختار قدرت را نیز نادیده نمی‌گیرد. هلد معتقد است هیچ مرزی میان وجه سمبلیک و واقعی امور انسانی قطعی، دقیق و پایدار نمی‌ماند، اما فمینیسم را در حال تلاش برای خلق واقعیات فرهنگی می‌بیند [۱۰].

اگرچه من چندان تمایل ندارم درباره انقلاب یا درباره مسائل فرهنگی یا فمینیسم آن‌گونه صحبت کنم که ویرجینیا هلد خیال‌بافانه از آنها سخن می‌گوید، کلماتی که در این باره به زبان می‌آورد امیدوارانه به نظر می‌رسند: ساختن واقعیات فرهنگی جدید، به طور مثال تغییر تعادل فرهنگی به سمت صلح به معنای تغییر «راه‌های نگرش ما به دنیا و فکرکردن و احساس کردن درباره خودمان در آن است»، تغییر «تفسیر ما از دنیا، ارزش‌های مستقر در آن و علی‌الخصوص ترکیب قدرت مورد نظر ماست»، ساختن نوعی از واقعیات فرهنگی که همبستگی بشر را تشویق و درعین حال سلطه [بر دیگران] را تقبیح می‌کند.

یکی از اهداف فرزندپروری این است که در شرایطی که از نظر قدرت ذاتاً نابرابر است، روابطی تقریباً دور از سلطه و با همبستگی انسانی خودتصدیق‌کننده ایجاد کنند که در طول زندگی خود را بازتولید خواهد کرد و تکرار خواهد شد، حتی با وجود اینکه کودکان تغییر و رشد می‌کنند.

“اندیشه”

من یک جنبه فرزندپروری را در نظر می‌گیرم: تعارض و جنگ. شیوه‌های فرزندپروری از جنگ و صلح تشکیل می‌شوند، اگرچه بسیاری از این شرایط به‌خوبی با اصول آگاهانه بدون خشونت کنترل می‌شوند. روشن‌ساختن قوانینی که جدال‌های والدین مستلزم آن است به‌خودی‌خود باید همبستگی میان فرزندپروری و صلح را قوی سازد. امیدوارم که وضع این قواعد در راستای ارتقای ارتباط بدون خشونت و در ایجاد گونه‌هایی از «واقعیات فرهنگی» مؤثر واقع شود که در آن مجادله بدون خشونت به‌عنوان جنبه‌ای در تمرین‌های معمول خانوادگی، اصطلاحاً فرزندپروری، در نظر گرفته می‌شود.

تعارض و جنگ

تعارض بخشی فراگیر از زندگی والدین است و اغلب شامل جنگ نیز می‌شود. والدین با فرزندان و نیز با خودشان وارد جنگ می‌شوند، بچه‌ها با یکدیگر می‌جنگند و والدین در جنگ‌هایشان مداخله می‌کنند، گاهی در جهت اینکه مشکل را حل و فصل کنند و گاهی برای اینکه با تندخویی در آن مداخله کنند. والدین درباره این جنگ‌ها باهم، با فرزندان و دیگر همسالان‌شان گفت‌وگو می‌کنند و ماجراهایی تعریف می‌کنند که اغلب عناصر شبیه جنگ یا شبیه صلح فرهنگ‌شان را در آن منعکس می‌کند.

دو ماجرای زیر مثال‌هایی هستند از این‌گونه نقل‌ها؛ زن و مادری که نامش را نیاورده‌ایم اولین ماجرا را در جانب‌داری از همسرش می‌گوید که به‌نفع دخترشان جنگیده. دیوید بلنکن‌هورن این ماجرا را در کتاب خود، که درباره پدری‌کردن است، نقل می‌کند:

«دخترم حدوداً هفت سال داشت، آن زمان تازه برایش دوچرخه مدل جدیدی خریده بودیم.

“اندیشه”

دوچرخه بیرون در علفزار مقابل خانه بود. دخترم رفت بیرون و دید دوچرخه نیست. در این اثنا پسری را دید که پایین خیابان ایستاده... و دوچرخه او نیز دزدیده شده. شوهرم سوارون خودش شد و می‌دانی چه کرد؟ ون را مستقیم برد سمت جایی که دو پسر ایستاده بودند و آنها هردو دوچرخه را رها کردند و فرار کردند. حالا نه تنها دوچرخه دخترم، بلکه دوچرخه پسرانتهای خیابان را هم نجات داده بود. همه همسایه‌ها می‌دانستند او چه کرده.

دخترم هم بسیار به پدرش افتخار می‌کرد.» [۱۱]

آدر لرد دومین داستان را درباره خودش برای ما می‌گوید، فمینیست آفرو-آمریکایی و مادر همجنسگرا. لرد تلاش کرد وقتی به پسرش زورگویی کرده بودند، با تقویت حس شرم، وادارش کند به اقدام متقابل. در نتیجه توصیه دوستی عاقل، تصمیم گرفت روشش را تغییر دهد:

«جاناتان مجبور نبود علی‌رغم میل خودش بجنگد، ولی با ننگیدن کمی احساس بهتری پیدا کرد... در راهرو نشستم و جاناتان را بوسیدم و اشک‌هایش را پاک کردم و گفتم: «بهت گفته بودم یک‌بار وقتی همسن تو بودم چقدر ترسیده بودم؟»

هیچ‌وقت صورت پسر کوچولویم را موقع تعریف کردن داستان شکستن عینکم و جنگ‌های بعد از مدرسه‌ام فراموش نمی‌کنم. نگاهی بود حاکی از رهایی و درعین حال حالتی از ناباوری که باهم یک‌جا جمع شده بودند» (۱۹۸۴: ۷۶).

والدین برای فرزندان‌شان تعریف می‌کنند که قدرت در جنگ به چه معناست، جنگیدن و افتخار به جنگ‌جوها یعنی چه و شاید بالاخره بگویند یعنی چه که آدم با ننگیدن احساس بهتری داشته باشد. هر دو راوی داستان‌های بالا از والدینی که با آنان صحبت کرده‌اند تجلیل می‌کنند، دیوید بلنکن‌هورن نقش سنتی پدر

«اندیشه»

حمایت‌گر و احساس خوشایندی را تشویق می‌کند که همسران و فرزندان با دریافت حمایت مردانه پیدا می‌کنند، آدر لرد با خودانتقادی و همچنین افتخار، خودش را در چالش با جنبه‌ای از فرهنگ جنگ می‌بیند.

«این روشی است که با آن اجازه می‌دهیم انهدام کودکان‌مان آغاز شود، به نام محافظت و برای اینکه دردهای خودمان التیام پیدا کند. پسرم ضرب‌وشتم شد؟ من فهمیدم اولین درسش را گرفته که قدرت چقدر ممکن است مخرب باشد. شاید همین درست باشد.» [۱۲]

به عقیده من داستان زنی که بلنکن‌هورن نقل می‌کند (۱۹۹۶) فرهنگ جنگ را پایدار می‌کند. پدری که دوچرخه را از پسرانی پس می‌گیرد که آن را دزدیده‌اند، حتماً قوی‌تر و قدرتمندتر از آنان نیز هست که این قدرت فیزیکی را به‌عنوان بهترین و یا تنها روش موجود پیشنهاد می‌کند. تشویق همسرش هم به این معناست که احتمال درستی این کار را تقویت می‌کند. لرد، که در موقعیت‌های دیگر اغلب از خودش به‌عنوان مبارز یاد می‌کند، به‌نظر می‌رسد در حال تغییر نقطه تعادل از فرهنگ جنگ به سمت صلح است. از پسران انتظار می‌رود حمله متقابل کنند. اگر وقتی سخت در حال جنگی، کتک بخوری، فرهنگ را تغییر نمی‌دهی، فقط از میزان محبوبیت خودت کم می‌شود. دورشدن از صحنه جنگ بدون احساس شرم، به قول ویرجینیا هلد (۱۹۹۳)، «آغاز تغییر اشتیاق مردم به نوعی از زندگی است که در آن در صدر باشند و... تغییر شیوه‌ای است که [با آن] معنای خود و زندگی‌شان را رضایت‌مندان می‌یابند».

به‌علاوه جنگیدن با کودکان و برای کودکان، والدین با خودشان نیز می‌جنگند. والدین از بی‌احترامی و توهین رنج می‌برند. شک دارم والد

“اندیشه”

یا شخصی باشد که از پذیرش این واقعیت فرار کند یا کودکی باشد که نتواند متوجه این موضوع شود. بسیاری از والدین نیز از قالب‌های تکراری خشونت اجتماعی، که مستقیم یا غیرمستقیم متوجه فرزندان‌شان است، رنج می‌برند: آسیب‌های کلاس، تعصب‌های نژادی، سوء تفاهم‌های اخلاقی، تحقیر و توهین جنسی تبعیض‌آمیز و توهین از سوی جنس مخالف. والدین همچنین باید از کودکان‌شان در برابر سوءاستفاده یا ظلم دیگر بزرگسالان محافظت کنند، حتی کسانی که با آنان رابطه صمیمی دارند، مانند معشوق، والد دیگر یا دوستان.

کودکان معنای بی‌عدالتی، سوءاستفاده و تاب‌آوری را از داستان‌هایی می‌آموزند که والدین‌شان درباره خودشان و اعمال‌شان تعریف می‌کنند و همچنین از سکوت والدین‌شان، خواه آموخته‌ای درست باشد یا نادرست. بعضی والدین مزایای بی‌اعتنایی و آرام‌بودن را القا می‌کنند. «متجاوزان» ممکن است قدرتی باشند بالای سر والدین: صاحب‌خانه، مددکار، معلم یا پزشک. حمله متقابل پرمخاطره است. تحقیرهای کوچک تلافی لازم ندارد. بعد فرزندان یا والدین هنگامی که والدین در اعتراض به تجاوزی واقعی یا ادراک‌شده شکست می‌خورند، اظهار سردرگمی، خشم و خودتردیدی می‌کنند. در تعارضی قوی، بعضی والدین حمله متقابل انجام می‌دهند، اما نه با دورکردن کسی که به حریم‌شان تجاوز کرده، بلکه با جدالی پایدار که مستلزم رویارویی با هم‌سالان توهین‌کننده، ملاقات با معلمان و مراجعی که از اقدام سر باز می‌زنند، مکالمه با آشنایان بی‌اعتنا و هر اقدام عملی دیگری که از توهین مضاعف جلوگیری کند.

در توصیف جنگ و نگرش‌های مربوط به آن هدف اول من تأکید بر اهمیت و پیچیدگی جنگ در زندگی والدین و تصمیمات و قوانینی است که

“اندیشه”

جنگ مستلزم آنهاست. اما هدف دیگر من یافتن گزاره‌های مربوط به فرهنگ صلح در فرزندپروری است. زمانی که اولین بار درباره جنگ در زندگی والدین فکر کردم، با نوشته‌های گاندی [۱۳]، کینگ [۱۴] و دیگر نظریه‌پردازان بدون خشونت می‌خکوب شدم [۱۵]. من عمداً بر فرزندپروری و مفاهیم موجود در آن به‌عنوان نوعی راهنما تمرکز کردم. قطعاً این نقطه‌نظر خودخواهانه‌ای برای نگرش به فرزندپروری است. همچنین ممکن است نوعی بی‌احترامی به اهمیت امپریالیسم و نژادپرستی‌ای تلقی شود که انسان امروز از آن رنج‌برده و با آن جنگیده است. با این حال به بررسی همان چیزی ادامه دادم که آن زمان در فرزندپروری دیده بودم. هیچ مفهوم دیگری به این اندازه به من کمک نکرد.

من چهار اصل بدون خشونت را شناسایی کردم که، البته ناتمام، می‌تواند بسیاری از تجربیات فرزندپروری را مدیریت کند. نخستین اصل و یکی از اصولی که برای روش‌های بدون خشونت آشکارا مؤثر است ترک اسلحه و راهبردهایی است که فرد را تخریب می‌کند و آزار یا آسیب روانی یا جسمانی بلند مدت بر جای می‌گذارد. خشونت شامل هرگونه سلاحی می‌شود که تخریب می‌کند، از جمله واژه‌هایی که بیانگر تنفرند یا مشت یا هر سلاحی که بدن دارد. ترک خشونت به معنی صلح‌طلبی نیست؛ یعنی نپذیرفتن اصول جنگ‌افروزی به‌عنوان تمرین. بیشتر والدین صلح‌طلب نیستند (حتی در آنچه از کینگ خواندم و البته نظر گاندی نیز در مواردی مبهم است). صلح‌طلبی شامل دوری‌جستن از خشونت علیه کودکان و هر موجود ضعیف و بی‌سلاح نیز می‌شود و پرورش‌دهنده بدبینی مفرط است، حتی نسبت به خشونتی که با دلایل کاملاً توجیه‌شده انجام می‌شود.

دومین اصل، که به‌اندازه اصول کینگ و گاندی

“اندیشه”

مهم است، تاب‌آوری در مقابل بی‌عدالتی است. در تمرین‌های فرزندپروری تاب‌آوری تنها محدود به بی‌عدالتی‌هایی است که کودکان، خود والدین یا همسایگان تحمیل می‌کنند. حتی در همین محدوده‌ها نیز به نظر می‌رسد تاب‌آوری در مقابل بی‌عدالتی ضعیف‌ترین عنصر فرزندپروری بدون خشونت است. علاوه بر این، آن دسته از والدینی که به تاب‌آوری در برابر بی‌عدالتی در عین پذیرفتن خشونت متعهدند تعهد خودشان را آن قدر گسترش نمی‌دهند که افراد بیرون خانواده و فراتر از همسایگی را هم دربر بگیرد. گسترش قابل‌توجه این نگرش و ارزش به فراتر از حد همسایگی و محل، بزرگ‌ترین چالشی است که فرزندپروری بدون خشونت با آن روبه‌رو می‌شود.

سوم اینکه روش‌های بدون خشونت مستلزم مصالحه است و یا دست‌کم بودنِ جوهری مشترک و مطمئن و نبودن نفرت و تلخی‌ای است که، اگر بخواهیم نظر کینگ را درباره‌اش خلاصه کنیم، «قضاوت را مختل می‌کند و روح را خراش می‌دهد» [۱۶]. مصالحه به معنای فراموشی نیست، بلکه برعکس، مستلزم یادآوری و نگاه‌داشتن آن چیزی است که قابل‌توجه است. کمیته حقیقت و مصالحه آفریقایی جنوبی [۱۷] این ملزومات را در نامش خاطرنشان می‌سازد. مصالحه تغییر شخصی، بازسازی، تجدید اعتماد و حرکت به سمت جلو را میسر می‌کند.

در نهایت روش‌های بدون خشونت مستلزم تعهد به حفظ صلح است. حفظ صلح اغلب نیازمند توافق و آرامش است که هدف آن اجتناب از جراحات و سوءتفاهم‌هایی است که حتی بخشی از جدال‌های بدون خشونت را نیز تشکیل می‌دهند. در فضاهای عمومی و خانگی حافظان صلح ممکن است حقیقت را همراه با خشونت ممزوج با آن قربانی کنند تا آرامش و امنیت را

“اندیشه”

حفظ کنند و «عالی» رفتار کنند. اما تعارضات واقعی نیز بین حفظ صلح و عدالت وجود دارد. علاوه بر این، حفظ صلحی که والدین و به خصوص مادران بابتش سرزنش می‌شوند ممکن است اغلب از روابطی که فرزندان به آن وابسته‌اند به خوبی حفظ و نگهداری کند. من معتقدم تمرین کافی فرزندپروری که به وسیله چهار اصل بدون خشونت به خوبی مدیریت شده برای فراهم آوردن مدلی از تمرین‌های بدون خشونت، که هرکسی از خلال آنها می‌تواند بیاموزد، کافی است؛ یا با روشی خانگی‌تر، با بیان درخواست‌های بدون خشونت و انعکاس دقیق‌تر سردرگمی و احساس شکستی ممکن می‌شود که والدین هنگام جنگیدن یا شکست در جنگ احساس می‌کنند. این‌ها ارمغان چیزی است که من «روش» تحقیق روی فرزندپروری می‌دانم که آن هم متشکل است از تمرکز بر والدین از منظری از ادراکات و ارزش‌های بیرون از آن، مثلاً از منظر نظریات و تمرین‌های انتقادی ضد نژادپرستی یا مطالعات اخیر در باب دموکراسی. در استفاده‌ای که من از روش تحقیق کردم، می‌توانید از منظری بدون خشونت به فرزندپروری نگاه کنید، به این امید که جایی بیابید که می‌خواهید در آن باشید. اما نشان دادن شکست‌ها و تفاوت‌ها در این روش نیز اجتناب‌ناپذیر است. ارزیابی اصولی نیز، که به نظر می‌رسد راهنمایی‌کننده باشد، در سایه فرزندپروری ممکن است. به طور مثال، پنجمین اصل مهم کینگ و گاندی خودآزاری است که شخص به خودش روا می‌دارد و زیان‌های جنگ را بیان می‌کند. این اصل به نظر من بیشتر وسوسه مادران است تا امری ایده‌آل. سپس به نگاهی منتقدانه‌تر نسبت به کاربرد این اصل، که در قالب تمرین عمومی خشونت طراحی شده بود، دست یافتم. در روش راهنمایی‌گرفتن از مفاهیم و ارزش‌هایی که مستقل به دست آمده‌اند پیامدهایی ذاتی

“اندیشه”

وجود دارد. آنها در مواجهه با جزئیات ناآشنا و مشاهدات تازه و دریافتن خوشایندی آشناترین ارتباطات خصوصی، شبیه امور دولتی رفتار می‌کنند. برای من همچنین کشف چیزی وجود داشت که در پی یافتنش بودم، پروژه‌های متمایز، ناقص اما روبه پیشرفت صلح. سپس بازتاب کمتر راهنمایی‌شده و دارای سوگیری کمتر درباره مادری کردن در سایه پتانسیل آن برای درآمدن به شکل تمرینی برای صلح، شکلی تازه به خود گرفت. من مشاهده‌کننده‌ای مستقل و شیء‌گونه نبودم و نمی‌توانستم باشم. در طول یافتن چیزی که به دنبالش بودم منبعی برای امید نیز یافتم که محکم و واقع‌گرایانه بود.

حداقل یک نقص در تمرکز خاص من یا استفاده من از این روش وجود دارد؛ با هدایت توجه به سمت اشتیاق و تعارضات جنگ، و سپس با عاریه‌گرفتن مفاهیمی از جدال بدون خشونت، آسان است که از روشنی و خوشایندی رابطه با کودکان، از لذت، کسالت معمول و جذبه‌ای چشم‌پوشی کنیم که اغلب در کار وجود دارد. اینکه همیشه در فرزندپروری باید به جنگ توجه داشت ممکن است پیچیده باشد. در طول سال‌هایی که به مادری کردن و صلح سخت علاقه‌مند شده بودم، در کامپیوتر یا در مطالعاتم جست‌وجو می‌کردم، والدین و فرزندانی را می‌دیدم که در کنار هم شاد زندگی می‌کنند و احساس می‌کردم دارم در خیالی شوم زندگی می‌کنم. در طول هفته‌هایی که این مقاله را می‌نوشتم با شیفتگی دیدم که فرزندانم و دوستان‌شان با فرزندان‌شان مشغول‌اند. با اشتیاق مادر بزرگانه، از فاصله‌ای دور، با شادی آنها با یکدیگر شاد شدم و از جوانه‌زدن شخصیت‌های فردی متعالی که در روح آنان مانند گنج اندوخته شده بود. اما لحظاتی از جنگ‌هایی که به‌خوبی مدیریت شده‌اند و ساعاتی سرشار از صبر و کار سخت

“اندیشه”

هم دیدم. شرایطی داشتم که سردرگمی و اندوهی را به یاد می‌آوردم که هم برای والدین و هم برای فرزندان بخشی از فرزندپروری است. جنگ نیز به همان اندازه اندوه، ناامیدی، سرخوردگی و خشم، واقعیت فرزندپروری است. انکار این واقعیت باعث می‌شود والدین احساس کنند فرزندان‌شان به‌طور متمایزی ناخشنودند، و اینکه در میان والدین تنها آنها هستند که نتوانسته‌اند شادی فرزندان‌شان را تضمین کنند. این به‌دلیل آمیختگی غم و شادی، تعارض و همکاری، خشم و عشق است که ممکن است درس‌های ارزشمندی درباره صلح بیاموزیم.

والدین و پدرها و مادرها

می‌خواهم مطلب را با ضمیمه‌ای به پایان برسانم برای پرداختن به این سؤال: برای سخن‌گفتن با افرادی که به کار مراقبت از کودک مشغولند از چه زبانی باید استفاده کرد؟ وقتی دارید درباره کار مراقبت از کودک صحبت می‌کنید، افرادی را که مراقب کودکند مادر صدا می‌زنید، یا مادرها و پدرها (آن‌طور که مقاله مستلزم آن است)، یا والدین، که من از آن استفاده کرده‌ام؟

در روزهای گذشته از مادری‌کردن به نام عملی یاد کردم که مردان را نیز شامل می‌شود. من هنوز معتقدم، می‌دانم و با این واقعیت زندگی کرده‌ام که مردان نیز به اندازه زنان قادرند مسئولیت‌های مادربودن را به عهده بگیرند. اخیراً بیشتر اصرار دارم که زنان نیز قادرند مسئولیت‌هایی را که آشکارا مردانه‌اند خودشان به عهده بگیرند: مثلاً محافظت و قانون. وقتی درباره پدرانی نوشتم که کار مادران را انجام می‌دهند، بر توانایی آنها در محافظت، نگهداری و فراهم‌سازی آسایش و قانون تأکید کردم. وقتی درباره مادرانی صحبت کردم که کار پدران را انجام می‌دهند، تأکید کردم

"اندیشه"

که هیچ فردی به تنهایی نمی‌تواند امکانات را برای کودکان فراهم سازد یا از آنها محافظت کند و این‌ها وظایف جامعه است. اما پیام مشخص است: کار مراقبت از کودکان کار مردان و زنان است. به جای این‌که به‌طور تاریخی این پدیده را بشناسم، آن‌طور که هم‌اکنون نیز در بسیاری فرهنگ‌ها، فرزندپروری وظیفه‌ای است که در تمام طول زندگی به عهده زنان است، این کار را مادری کردن و مردانی را که این کار را انجام می‌دهند «مادر» می‌نامم. من خیلی وقت‌ها گفته‌ام که مادران زیادی مرد هستند، که مردان نباید از هر جنبه‌ای از کار مادری کردن معذور داشته و خارج شوند. اما این اصطلاح فراگیر مادری کردن تا زمانی که همه همچنان مادران و پدران را از هم تمایز می‌دهند شنیده نمی‌شود.

سپس صحبت درباره والدین را مفید یافتم. با واژه والدین می‌توانستم بسیاری از کسانی را وارد دایره سخنانم کنم که از کودکان مراقبت می‌کنند، اما نه پدرند و نه مادر. بعضی از آنها استخدام شده‌اند، مانند معلمان و پرستاران بچه، بعضی دیگر خویشاوندان دورند، بعضی از آنها به‌طور اتفاقی با کودک رابطه دلبستگی پیدا کرده‌اند، چون هنگامی که کودک تنها بوده حضور داشته‌اند. هرکس که مسئولیت مراقبت از کودک را جدی می‌گیرد و کار مراقبت از او را بخش مهمی از زندگی‌اش می‌داند والد است. این کار همچنین مرا قادر کرد به همه انواع فرزندپروری به‌عنوان راه‌هایی برای دیدن، رشد دادن و پافشاری بر روش‌های بدون خشونت نگاه کنم.

در این یادداشت‌ها برای اولین بار خودم را ملزم به سخن‌گفتن کردم و بیش از همه درباره فرزندپروری. نوعی تلاش و تجربه شکستی عاطفی بود. مجدداً جملاتی نوشتم که به‌نظر واقعاً درباره مادران بود. در بعضی موارد به واژه والدین اشاره کردم، در بعضی موارد احتمالاً

“اندیشه”

حواسم به اصلاح آن نبود. من با احساسی از خودسانسوری آن را نوشتم، چنان مسحور فراگیربودن مفهوم گفتمان فرزندپروری شده بودم که نه تنها آن را سنگین یافتم، بلکه نسبت به آن تردید و بدگمانی نیز داشتم. من به اشتیاقم برای انکار تفاوت‌های جنسیتی تردید دارم، به سرباززدن از قبول تمایز میان پدرها و مادرها. در گفتمانی خنثی، چه در باب فرزندپروری و چه در باب مادری کردن، دشوار می‌توان زایمان زنان را ارزش‌گذاری کرد و معنای بسیار متفاوتش را برای مردان شناخت که در این کار نقش داشته‌اند. همچنین گفتمان جنسیت‌شمول، از روابط جنسی [۱۸] چشم‌پوشی می‌کند؛ به‌طور مشخص از فرایند دخول که در والدین دگرجنس خواه همچنان منشأ اصلی بسیاری از تولدهاست و از هویت جنسی که در خلال بسیاری از تجربیات کسب می‌شود. آن‌طور که من می‌دانم، از همان آغاز گفتمان خنثی‌سازی جنسیتی بر هویت جنسیتی عمیق والدین، معنا و ارزش متمایزی که فرزندپروری هنوز برای زنان در فرهنگ‌ها و خانواده‌ها دارد و نیز بر چالش‌هایی سرپوش می‌گذارد که مردان هنگام رویارویی با کاری تجربه می‌کنند که هنوز تصور می‌شود متعلق به زنان است. هرچند می‌ترسم تفاوت‌های جنسی را انکار کنم، از تصدیق آنها نیز بیم دارم. همچنان در خارج کردن یا، فراتر از آن، معذوردانستن مردان از کار فرزندپروری نیز خطراتی وجود دارد. بنابراین هرگونه تصدیق‌گذاری بر تفاوت‌ها احتمالاً ما را به سمت این تعمیم بی‌اهمیت و زیان‌بار سوق می‌دهد که زنان چه می‌کنند و مردان چه می‌کنند. از همه مهم‌تر، صحبت کردن از مادران و پدران این خطر را دارد که این تصور مجدداً ایجاد شود که فرزندپروری کاری است ذاتاً مختص والدین دگرجنس خواه، آن هم در زمانی که حقوق والدین همجنس خواه، اگر اصلاً وجود داشته

"اندیشه"

باشد، همچنان شکننده است. پرسش از تفاوت‌های جنسی ارزش تازه‌ای می‌یابد وقتی در زمینه تلاش برای انتقال یک فرهنگ از جنگ به صلح قرار می‌گیرد. تقسیم‌بندی‌های جنسیتی سفت‌وسخت از خصوصیات بیشتری نیروها و رتبه‌بندی‌های نظامی است. هنجار مردانگی و زن‌گریزی و متهم به زن بودن یا همجنس‌گرا بودن به‌طور معمول برای استخدام، سربازگیری، آموزش و نظم‌دادن به سربازان مرد استفاده می‌شود. مهم است که بر این نکته پافشاری کنیم که از نظر محتوای هیجانی، کار اصلی فرزندپروری از نظر فرهنگی به همان اندازه که برای زنان ناتمام است برای مردان هم هست. نگرش به بدن از مهم‌ترین علل است که میان فرهنگ جنگ و فرهنگ صلح تمایز ایجاد می‌کند. جنگ‌افروزی شامل ویژگی‌های معروفی می‌شود، از جمله اشتیاق به آسیب‌رسانی، آزار و انهدام بدن‌ها. صلح حداقل از بدن‌ها در برابر حملات جنگ محافظت می‌کند. فرزندپروری نیز شامل چنین ویژگی‌هایی می‌شود: تعهد به محافظت از حیات جسمانی کودکان و حفظ آنها از آزار بدنی. پدری و مادری کردن و والدگری موردی که متوجه همسایگان است، اغلب شامل گرمی‌داشت عمیق بودن جسمانی فرد می‌شود؛ نگرشی که در مقابل جنگ قرار می‌گیرد.

تحقیر و ایجاد رعب نسبت به بدن‌های متفاوت، نگاه به آنها را به‌عنوان دشمنی که مستحق کشته‌شدن است آسان‌تر می‌کند. تقسیم‌بندی نژادی و ترس از بدن‌های متفاوت یا بیگانه جزئی از طبیعت جنگ است. انکار تفاوت‌های جنسیتی به‌نظر می‌رسد مخالف این ترس و تحقیر عمل می‌کند، ولی این کار را هم بیشتر با دوری‌جستن از آن انجام می‌دهد تا با مواجهه با آن.

هیچ‌چیزی در فرزندپروری نیست که مانع

"اندیشه"

نژادپرستی و قبیله‌گرایی شود. اگرچه گاهی اتفاق می‌افتد که گرامی‌داشتن بدن کودکان کشتن کودکان دشمن را ناممکن می‌کند. در نظر بعضی مادران و والدین همه کودکان به‌خودی‌خود موجوداتی گران‌بها هستند. یا مادران با مادران دشمن و پدران با پدران دشمن همانندسازی می‌کنند، این جنگی است که در آن تفکر مادرانه و پدرانه محافظت از فرزندان دشمن را نیز شامل می‌شود و با مادران و پدران دشمن، که بدن کودکان خود را گرامی می‌دارند، همانندسازی می‌شود. به‌نظر می‌رسد انکار تفاوت‌های بدنی و نترسیدن از جنسیت بدن مخالف جنگ عمل می‌کند. بدن گران‌بهای کودکان دارای جنسیت و جنسی است، همان‌طور که بدن پدران و مادران. اگر جنسیت و هویت جنسی آنان نادیده گرفته شود، نمی‌توان آنها را تمام و کمال گرامی داشت. درعین‌حال که نمی‌خواهم بر تفاوت‌های جنسی تأکید بسیار کنم، همچنین نمی‌خواهم نادیده‌اش بگیرم. درحالی‌که می‌خواهم تمام کسانی را مخاطب قرار دهم که والد هستند، نمی‌خواهم و، صادقانه بگویم، نمی‌توانم مشخصه جنسیتی زندگی مادران و در نتیجه کار و تفکر مادرانه را انکار کنم. گفتمان مادرانه و پدرانه، که این ویرایشگران اتخاذ کرده‌اند، فضایل بسیاری دارد، اما گفتمانی است که من هم باید بیاموزم.

این مطلب خلاصه مقاله‌ای است که نویسنده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در امریکا نوشته و در نشریه مادری، پدری و فرهنگ صلح منتشر کرده است.

[۱] Sara Ruddick

[۲] Peace, the great meaning

[۳] Muriel Rukeyser

[۴] نام آهنگی از گروهی محلی در حوالی نیویورک به نام گروه «بافندگان» (Weavers) که در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۶۰ فعالیت می‌کردند.
[۵] این ایده، که جنگ یک تظاهر فرهنگی است، میان فمینیست‌ها رایج است. من در این باره یادداشتی با عنوان «نکاتی در باب سیاست‌های صلح فمینیستی» نوشته‌ام (۱۹۹۴). اسکات (۱۹۹۵) و کوکو (۱۹۹۶) نیز دو یادداشت جدیدتر نوشته‌اند- نویسنده.
[۶] معاهده ورسای را دولت‌های پیروز در سال ۱۹۱۹ در کاخ ورسای

“اندیشه”

پاریس امضا کردند که رسماً به جنگ جهانی اول پایان داد. بر این اساس آلمان متعهد شد خلع سلاح شود و به متحدان غرامت بپردازد- م.

[۷] از دهه هشتاد قرن نوزدهم آمریکا به کوبا توجه کرد. در طول زمان رابطه آمریکا و کوبا فرازونشیب بسیاری داشته است. در زمان رهبری کاسترو روابط آمریکا با کوبا روبه‌تیرگی گذاشت و آمریکا کوبا را در محاصره اقتصادی قرار داد؛ این شرایط جنگ اقتصادی هنوز هم با شدت و ضعف در زمان‌های گوناگون ادامه دارد- م.

[۸] **Virginia Woolf**

[۹] **Held, Virginia . (1993). Feminist Morality: Transforming Culture, Society and Politics. Chicago: University of Chicago Press**

[۱۰] تمام عبارات از فصل یک کتاب هلد (۱۹۹۳) نقل شده‌اند- نویسنده.

[۱۱] **Blankenhorn, David. (1996). Fatherless America. New York: Basic Books**

Cuomo, Chris J. (1996, Fall). "War is Not Just an Event." Hypatia 11 (4): 30-

[۱۲] **Lorde, Audre. (1984). Sister/Outsider. Trumansburg, NY: Crossing Press**

[۱۳] مهاتما گاندی (۱۸۶۹-۱۹۴۸): رهبر جنبش صلح‌آمیز استقلال هند از سلطه بریتانیا

[۱۴] مارتین لوتر کینگ (۱۹۲۹-۱۹۶۸): رهبر جنبش حقوق مدنی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار

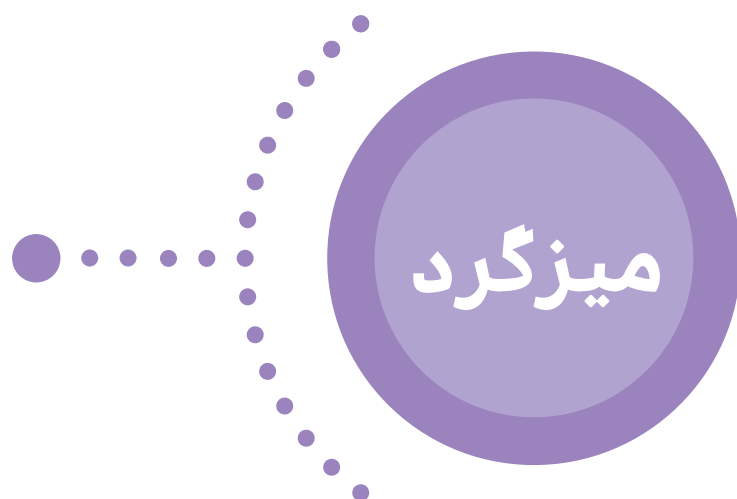
[۱۵] در کتابم به نام تفکر مادرانه (۱۹۹۵) درباره روش‌های بدون خشونت مفصل‌تر سخن گفته‌ام، به خصوص در فصل هفتم. آنجا به زندگی‌نامه این نظریه‌پردازان نیز اشاره کرده‌ام -نویسنده.

[۱۶] از خطابه‌ای با نام «دشمن را دوست مدار» که در کریسمس سال ۱۹۵۷ در مونگمری آلاباما ایراد شد. این خطابه تقریباً در همه گردآوری‌هایی که از سخنان مارتین لوتر کینگ انجام شده وجود دارد -نویسنده.

[۱۷] **South African Truth and Reconciliation**

sexuality [۱۸]

"اندیشه"



● «نقش پدری در خانواده؛
صلح یا خشونت؟»

«نقش پدری در خانواده؛ صلح یا خشونت؟»

بسیاری معتقدند که صلح یا خشونت از درون خانواده آغاز می‌شود و از نقش‌های تعریف‌شده درون این ساختار اجتماعی، برخی دیگر اما بر این باورند که خانواده تنها تابعی از نهادها و سازوکارهای کلان اجتماعی همچون نهاد سیاست، دین یا اقتصاد است و به خودی خود و به‌طور مستقل نقشی در بازتولید صلح یا خشونت در جامعه ندارد. باوجوداین گره‌های نظری پایدار اما هیچ‌کدام ما نمی‌توانیم تصاویر حک‌شده دوران کودکی خود را از ذهن بزدااییم، خاطراتی از دعواهای کوهانه با خواهرها و برادرها، درگیری‌هایمان با مرجع قدرت در خانواده‌مان در دوره نوجوانی و عصیان‌های آن روزگار، چالش‌هایمان با وضعیت اقتصادی خانواده، بایدها و نبایدها و هنجارها، ارتباط والدین‌مان باهم، دختر یا پسر بودن‌مان و نقش‌های جنسیتی درون خانواده و... در همه این تصاویر یکی از اثرگذارترین قهرمان‌ها، ضدقهرمان‌ها یا شاید هم چهره‌های خاکستری همیشه ماندگار پدر است، مردی که (بیاییم در قطعیت این جنسیت‌بخشی شک کنیم) شیوه زیستش در درون ساختار خانواده اثری مانا در رفتارهای خشونت‌آمیز یا صلح‌آمیز ما در مقاطع بعدی زندگی‌مان داشته است، در صلحی جاگرفته در درون ما یا خشمی سرکوب‌شده و نهادینه در اعماق جان‌مان. بازخوانی و تحلیل این جایگاه، یعنی نقش پدری در خانواده و نسبتش با صلح یا خشونت، محمل گفتگویی با صاحب‌نظران در اولین شماره از فصلنامه و صلح شد.

«میزگرد»

از این رو در بعد از ظهری بهاری مهمان «موزه صلح» واقع در پارک شهر تهران شدیم. مهمانان ما نیز در این میزگرد «دکتر امیرحسین خاکبازان» متخصص مشاوره خانواده و روانکاو، «دکتر مهدی مهدوی زاهد» حقوق‌دان و متخصص جامعه‌شناسی حقوق و «دکتر بابک خطی» پزشک متخصص کودکان و فعال مدنی حقوق کودک بودند. گستره تخصصی مهمانان میزگرد و زاویه دید متفاوت هریک از آنان به مفهوم خانواده و نقش‌های تعریف‌شده در آن مباحث متنوع و پرچالشی را موجب شد؛ مباحثی همچون موضوع طرح‌شده در ابتدای این مقدمه، انگاره‌های زنانه‌نگر و نسبت‌شان با بازتعریف نقش‌ها در خانواده، کودکان با شرایط خاص و خانواده و جامعه‌ای که پذیرای آنها حتی در ساحت واژگان نیستند، و نهایتاً کودکان طبقه متوسط و خشونت‌های پنهان و نادیده خانوادگی اعمال‌شده بر آنها. آنچه پیش روی شماست برآمده از دل این گفتگوهاست که شاید مهم‌ترین برآیند آن تولید پرسش‌هایی در ذهن فعال مخاطب و پیشنهاد موضوعاتی تازه برای بازاندیشی و گفتگوی دوباره باشد.

«نقش پدری در خانواده؛ تعریف و جایگاه آن»

مجری: به‌عنوان نخستین پرسش و برای ورود به بحث اصلی، بیایید از نقش پدری در خانواده سخن بگوییم. از منظری که هرکدام از شما دوستان بر روی موضوع خانواده کار کرده‌اید و تجربه و مطالعه دارید، نقش پدری را چگونه تعریف می‌کنید و معنا می‌دهید؟

دکتر خاکبازان: من از تصویر ذهنی از پدر شروع می‌کنم. از هرکس بپرسید پدر کیست، اولین شخصی که در ذهنش می‌آید پدر خودش است. ولی آیا آنها که پدر ندارند نمی‌توانند تعریفی از

«میزگرد»

پدر بدهند؟ می‌بینیم که این‌طور نیست، آنها هم تعریف دارند از پدر، از پدر فانتزی‌ها و آرزوهایشان صحبت می‌کنند و یا حتی پدری که از او عصبانی‌اند. می‌گویند پدری باید می‌بوده و نبوده. یا پایمان را فراتر بگذاریم، آنهایی که پدرشان تا لحظه آخر با آنها بوده، وقتی می‌گوییم پدر را تعریف کن، غیر از اینکه پدر واقعی‌اش می‌آید توی ذهنش، او هم از فانتزی‌هایش می‌گوید و گاه حتی پدر واقعی را به‌امید آن پدر فانتزی می‌خواهد که نباشد. پس ما اگر مفهوم پدر را یک مقدار وسیع‌تر از مفهوم پدر بیولوژیک ببینیم، راحت‌تر می‌توانیم نقش پدر را بفهمیم.

حالا شروع تعریف پدر از کجاست؟ بچه وقتی به دنیا می‌آید اولین کسی که با او در ارتباط است مادرش است که به‌طور کامل به او رسیدگی می‌کند و این برای کودک ایده‌آل است. اما در یک لحظه اتفاقی می‌افتد، مادر می‌گوید: «حالا که شیرت را خورده‌ای و همه چیز مرتب است، باید مدتی تنها باشی تا من بتوانم غذا درست کنم. چون بابا دارد می‌آید»؛ یعنی بچه متوجه می‌شود که باید تنها بماند و دوری مادر را به هر دلیلی تحمل کند. اینجا بچه حس می‌کند که همه چیز او نیست. اینجا اولین جایی است که نبود مادر مهم می‌شود و، با نبود مادر، پدر نمایان می‌شود. پرده‌برداری از پدر در روان کودک معمولاً از کلام مادر آغاز می‌شود. جمله معروفی از روانکاو معروف هست که می‌گوید «مادر همیشه آغوشش را باز می‌کند برای کودک و دعوتش می‌کند و می‌گوید بیا، هرچیز که می‌خواهی من به تو می‌دهم. ولی پدر دست بچه را می‌گیرد و دنیا را به او نشان می‌دهد، با همه زشتی، تلخی، زیبایی و فشاری که وجود دارد.» شاید اینجا بتوانیم نقش پدر و عملکردش را نشان بدهیم و به‌جای اینکه بگوییم پدر، از عملکرد پدر صحبت کنیم. این‌گونه می‌توانیم از

«میزگرد»

نقش پدر و چرایی‌هایی که در ذهنمان است صحبت کنیم به جای این که از شخص پدر صحبت کنیم؛ یعنی پدری که بچه را از آغوش گرم مادر جدا می‌کند و او را با اجتماع و مسئولیت و شغل آشنا می‌کند. این برای هیچ‌کس خوشایند نیست. مثلاً هیچ کودکی خوشش نمی‌آید روز اول مدرسه ساعت شش صبح از خواب بیدارش کنند و به مدرسه بفرستند. ولی والدین به او می‌گویند چاره‌ای نیست و باید برود. این نقش پدری است، این چیزی است که به‌عنوان تعریف از پدر مد نظر من است و راجع به آن صحبت می‌کنم؛ یعنی مفهومی که برای کودک، برای انسان و برای بشر قانون می‌گذارد. در واقع پدر نماد قانون است، نماینده نظم اجتماعی است. پدر کسی است که قانون اعمال می‌کند. از این تعریف می‌توانیم به بسیاری از سوالات پاسخ دهیم.

دکتر مهدوی: برای جلوگیری از تکرار و هم‌پوشانی در مواضع و بحث، یک نکته کلیدی این است که ما در جامعه‌شناسی حقوق می‌گوییم که نهادهای اجتماعی دارای پویایی و سیالیت هستند. امروز در سال ۲۰۱۸ میلادی و ۹۷ شمسی شرایط لزوماً با آنچه در دهه‌های گذشته بوده این‌همانی و یکسانی ندارد. می‌شود گفت تغییر نقش پدر در خانواده به‌نوعی تابعی از تغییر نهادها و گروه‌های اجتماعی است. با این مقدمه من می‌خواهم بحث پیشینی‌تری آغاز کنم و آن این است که ما باید از تحولات نهاد خانواده صحبت کنیم و به‌تبع آن از تحولات نقش پدری هم صحبت خواهد شد. سابق بر این، مثلاً ۴۰ سال پیش، یک جمله کلیشه در همه آموزه‌های جامعه‌شناسی و حقوقی بود که «خانواده، به‌مثابه یک نهاد، بنیان جامعه است». اما در دهه اخیر، در ایران کمتر و در سایر نقاط بیشتر، ما شاهد این هستیم که خانواده در حال تبدیل‌شدن از یک نهاد به یک گروه اجتماعی

«میزگرد»

است. نهاد مجموعه‌ای از کارکردهای مشخص و پیش‌بینی‌پذیر دارد. یکی از این کارکردها انسجام‌بخشی است. اما گروه اجتماعی جنبه‌ای داوطلبانه دارد، مثل گروه‌های دوستی که یک زمان به‌طور ارادی آغاز می‌شوند و بعد به‌طور ارادی خاتمه پیدا می‌کنند. ما امروزه با یکسری هم‌زیستی‌های بدون ازدواج مثل هم‌باشی‌ها، هم‌خانگی‌ها و حتی همسان‌گرایی‌ها روبه‌رویم که نهاد خانواده را از نهاد تشکیل‌دهنده اساس جامعه به گروهی اجتماعی تبدیل کرده است.

بحث دوم این است: تصویر و ایماژ ما از پدر دقیقاً برگرفته از چیست؟ این دقیقاً از مناظر مختلف قابل‌گفت‌و‌گو است. تصویر من از پدر یک تصویر فردی است. اما من از یک تصویر جمعی می‌خواهم شروع کنم. ذهنیت عمومی ایرانیان (که وجود خود این مفهوم جای بحث دارد، ولی من این را فعلاً مفروض می‌گیرم) از نقش پدر لزوماً برخاسته از دریافت‌های فردی‌شان نیست، که البته آن هم هست. ما یکسری ساختارهای قدرت داریم در حیطه اجتماعی که آنها هم سازنده تصویر پدر در اذهان‌اند؛ مثلاً حاکم در نظام سیاسی ما به‌عنوان پدر شناخته شده. این تصاویر به حوزه‌های فردی ما تسری پیدا می‌کند. با این توضیح من تصور می‌کنم برای اینکه ما نقش پدری را بتوانیم خوب فهم و تصور بکنیم، لازم است علاوه‌بر حوزه‌های درونی خانواده به حوزه‌های بیرون خانواده و فرافردی هم توجه کنیم.

بحث سوم این است: نقش پدر در کدام خانواده مد نظرمان است؟ این سؤال ما را به یکسری پرسش‌های دقیق‌تر رهنمون خواهد کرد. ما نمی‌توانیم پدر را کلیشه‌ای کلی در نظر بگیریم. ما می‌توانیم از خانواده مدنی دموکراتیک گفتگو محور صحبت کنیم و نقش پدر در این خانواده با یک خانواده دیگر متفاوت است. مثلاً وقتی از ارزش‌های

«میزگرد»

دموکراتیک صحبت می‌کنیم، مثل مدارا، بردباری، تساهل، تسامح، دیگرپذیری و هم‌پذیری، همه این‌ها درون خانواده دموکراتیک نقشی برای پدر می‌سازد که در خانواده غیردموکراتیک یا کمتر دموکراتیک نقش پدر با آن متفاوت است.

دکتر خطی: در ذهنیت من ورود به بحث پدر در خانواده یک بحث ثانوی است. ما نقش‌هایی به‌عنوان نقش‌های بیولوژیک پدر یا مادر تعریف می‌کنیم و پایه بحث‌هایمان را روی آن می‌گذاریم که حالا تصویر پدر در خانواده به‌عنوان یک تصویر خاص چطور می‌تواند باشد یا تصویر پدر در خانواده‌های مختلف چطور است. به‌نظر من اینها همه داده‌هایی هستند که از یک سری اطلاعات از پیش‌تعیین‌شده می‌آیند. من می‌خواهم یک قدم عقب‌تر بروم و بگویم که ما به‌جز نقش بیولوژیک بیاییم از والدین سخن بگوییم؛ یعنی بدون اینکه هیچ نقش جنسیتی‌ای برای پدر و مادر قائل بشویم. در دوره‌هایی در جامعه بشری زن‌سالاری برقرار بوده و در دوره‌هایی مردسالاری. این پیش‌زمینه‌ها، بدون اینکه حتی خودمان هم بخواهیم و متوجهش باشیم، به‌شکلی کاملاً ناخودآگاه در بحث‌های به‌ظاهر روشنفکرانه و حتی گاه آوانگارد ما هم نفوذ می‌کند. زیرساخت‌هایی در ذهن ما هست که همه‌چیز را خراب می‌کند. برای اینکه به مسئله پدر برسیم باید ببینیم چرا نقش مادر این است. من فکر می‌کنم اختیارات در برابر مسئولیت باید باشد و مسئولیت در برابر اختیار. ما به چه حقی در انباشته‌های ذهنی‌مان این‌همه به مرد اختیارات داده‌ایم که حالا در خانواده دموکراتیک او را تحسین کنیم و در خانواده غیردموکراتیک در پی اصلاحش باشیم؟ درحالی‌که باید ملاک و موضوع شایسته‌سالاری باشد. آنجایی که شایسته‌سالاری حاکم باشد، هرکس به آنچه شایستگی دارد می‌رسد.

«میزگرد»

به نظر من در این تعاریف سه-چهار تا مشکل وجود دارد. اولین مشکل این است که مشکل درونی خانواده همیشه از یک مشکل بیرونی می‌آید. در ساختارهایی مثل ساختارهای اجتماعی ما مردها، یعنی آنهایی که در قدرت‌اند، اصولاً مفهومی به نام هژمونی زن‌ها را نمی‌پذیرند. اگر هم بپذیرند، فقط از آن استفاده انتخاباتی و سیاسی می‌کنند؛ یعنی ما در سیاست‌گذاری مشکل داریم، یک جور پدرسالاری حاکم است. دومین مسئله اینکه مردها، علی‌رغم تمام ادعاها و یادداشت‌هایی که درباره حقوق و تساوی زن و مرد دارند، انگاره‌ای ذهنی دارند که یک‌سری کارها کار زن‌ها نیست. خود خانم‌ها هم همین تصور را دارند و مشکل اصلی اینجاست که بعضی مادرها و زن‌ها هم این اتوریته را برای مردها قائل‌اند و آن را به پسرها و دخترهایشان الهام و الحاق می‌کنند. یک قسمت دیگر مشکل هم باز خانم‌ها هستند که اختیار در برابر مسئولیت را قبول ندارند؛ دوست دارند مدرن و آوانگارد باشند، ولی در اقتصاد خانواده مشارکتی نکنند و پول توجیبی بگیر باشند.

بنابراین ما اول باید فکر کنیم نقش پدر از کجا آمده است. من می‌گویم نقش پدر باید تبدیل به نقش والدینی بشود. پس من با اصل موضوع مشکل دارم. ما باید بدون تفکیک جنسیتی روی والدین صحبت کنیم. اگر هم در جایی این مسئله وجود دارد، ما از اصطلاحی به نام تبعیض مثبت استفاده می‌کنیم. مثلاً در اروپا می‌گویند خانمی که از مراکش و سوریه آمده‌ای، ما به تو حق مساوی با مرد می‌دهیم. ولی به این نکته توجه ندارند که او در یک بستر و خانواده‌ای زندگی می‌کند که حتی اجازه نمی‌دهد از خانه بیرون برود. بنابراین در محیط خانواده خودش ایزوله می‌شود و این را در فرزندش هم بازتولید می‌کند. بعد ما می‌بینیم این تروریست‌هایی که از اروپا می‌آیند از این فرهنگ نشأت می‌گیرند.

«میزگرد»

اینجاست که تبعیض مثبت مطرح می‌شود؛ یعنی قانونگذار می‌گوید تو زن مراکشی یا سوری مهاجر باید بیایی به محیط اجتماعی و ما در محیط‌های اجتماعی برای تو امکانات خاص قائل می‌شویم. بنابراین من فکر می‌کنم نقش پدر در کنار نقش مادر باید تعریف بشود، نه بالاتر و نه پایین‌تر. هیچ اتوریته و کلیشه‌ای وجود ندارد. در انتهای کتاب کچل کفترباز صمد بهرنگی، اگر درست خاطر ما باشد، نوشته بود که بچه‌های ما باید بدانند پدرانشان هم در این اجتماع غریق‌هایی بیش نیستند و هیچ‌کاری هم از دست‌شان برنمی‌آید و زورشان هم در نهایت به زن‌شان می‌رسد. ما باید اینها را در کار با بچه‌ها در نظر بگیریم. برخی می‌گویند باید به بچه‌ها گفت که پدر قهرمان است. من با این تصویر موافق نیستم. بچه باید بداند تصویر بیرونی پدرش چیست، تصویر مادرش چیست. باید نقش‌های کلیشه‌ای اقتصادی مثل کارآفرینی و نان‌آوری پدر و پول‌توجیبی‌بگیر بودن مادر یا انجام‌دادن کارهای خانه را از ذهن بچه‌ها پاک کرد. بچه‌ها باید محدودیت‌های پدر و مادرشان را درک کنند تا در آینده توانایی «نه» شنیدن و بزرگ‌شدن داشته باشند و بتوانند نقش‌های مثبت و مفید خودشان را پیدا کنند. و آخرین نکته اینکه هم پدرها و هم مادرها باید بچه‌هایی تربیت کنند که هیچ اتوریته‌ای برای مادر یا پدر به‌طور خاص قائل نباشند. دکتر مهدوی به‌درستی اشاره کردند که حاکم در کشور ما پدر جامعه محسوب می‌شود، اما در جامعه‌ای مثل هند علاوه بر گاندی، ایندیرا گاندی یا خانم چامورو هم مادر جامعه محسوب می‌شوند.

«میزگرد»

«نقش پدری؛ اتوریته و قانون در خانواده»

مجری: در بحث دوستان درباره نقش پدری، بحث اتوریته و قانون مطرح شد. در بحث

روانکاوی، آن‌طور که دکتر خاکبازان گفتند، تا قبل از پدر بچه در یک نارسیسیزم مطلق هست و با حضور پدر و نام پدر پای قانون به میان می‌آید. پس پدر همبسته قانون است. آقای دکتر مهدوی تشابهی میان خانواده و نظام سیاسی برقرار کردند و گفتند پدر در جامعه ما تصویری همانند حاکم جامعه دارد. دکتر خطی هم به‌طور کلی اتوریته را زیر سؤال بردند. الان پرسشی که به میان می‌آید این است: آیا می‌توانیم پدر را همبسته اتوریته و قانون بدانیم؟ یا، این‌طور که دکتر خطی می‌گویند، باید اتوریته را بشکنیم و تفکیک کنیم و از نقش والدینی حرف بزنیم؟ آیا اصلاً خانواده نیاز به ایفای نقش اتوریته دارد؟ این تغییری که در ساختارها ایجاد شده و در آن خانواده از یک نهاد بدل به یک گروه شده، که تم اصلی آن داوطلبانه و انتخابگرانه بودن است، چه تأثیری بر نقش پدری گذاشته و تکلیف اتوریته در این ساختار چیست؟ و آیا از منظر روان‌شناختی، حقوقی و جامعه‌شناختی حذف اتوریته از ساختار خانواده ممکن است؟

دکتر خطی: من فقط تعریضی این وسط بیاورم. آنچه دیگر دوستان گفتند توصیف اوضاع فعلی است و من هم با این توصیف موافقم. ولی آنچه من گفتم درواقع شرایط مطلوب و وضعیتی است که باید روی آن کار کنیم تا به آن برسیم، همان‌طور که خیلی از کشورها هم به آن رسیده‌اند. من می‌گویم باید به این سمت حرکت کنیم که این اتوریته از بین برود.

دکتر خاکبازان: در اینجا معمولاً مشکلی پیش می‌آید و نیاز به توضیح زیاد دارد تا پذیرش روانی پیدا کند. آن هم این است که شما در صحبت‌هایتان گفتید که قانونی بیاید جلوی من را بگیرد؛ درحالی‌که قانون جلوی هیچ‌کس را نمی‌گیرد. قانون می‌آید تا عدالت و بهزیستی بیاورد. خشم انسان‌ها از قانون براساس این پیش‌فرض است

«میزگرد»

که قانون می‌آید جلو من را بگیرد. جالب است که من هنوز وارد موضوع اتوریتته نشده‌ام و در این بحث این اتوریتته به این قانون نسبت داده شد و این جهان‌شمول است؛ یعنی وقتی بحث قانون می‌آید همه یاد اتوریتته و فشار و خشونت می‌افتند، درحالی‌که من می‌خواستم از مفهومی بنیادی‌تر و بزرگ‌تر به نام «عملکرد پدری» حرف بزنم، نه شخص پدر. عملکرد پدری طیف وسیعی دارد و اولین بار مادر ارائه‌اش می‌کند. اوست که به کودک می‌گوید «اگر این کار را نکنی، شب بابا بیاید به او می‌گوییم». بعد بچه می‌بیند بابا که خانه آمده آن‌قدر خسته است که خوابیده. در اینجا عملکرد پدری مال کدامیک از والدین است؟ چطور تقسیم‌بندی شده؟ مال مادر است یا پدر؟ مهم این است که عملکرد پدری قانون را می‌آورد و قانون در راستای بهزیستی و عدالت اجتماعی است. اگر این عملکرد وجود نداشته باشد، بچه تا ابدالدهر در آن خانه می‌ماند. به بچه گفته می‌شود تو از یک سنی باید بروی مدرسه، باید بروی سر کار. این قانون است و خشونت نیست. من می‌خواهم این دو مفهوم را از هم جدا کنم؛ لبه تیغی که همیشه به خشونت کشیده می‌شود. چرا این‌قدر کودک‌آزاری در خانه هست؛ پدر بیشتر، ولی مادر هم با آمار بالایی این کار را می‌کند؟ این آمار از کجا می‌آید؟ چون قانون، که همبسته عملکرد پدری است، خیلی خوشایند انسان نیست، این را خشونت فرض می‌کند. این است که گویا جایگاه پدری، فارغ از کسی که در این جایگاه قرار می‌گیرد، همیشه جایگاهی خشن به نظر می‌آید. من یک جایی خواهم گفت والدین تقویت‌کننده هم یا تضعیف‌کننده هم برای اجرای قانون‌اند. من بحث قانون را محور مباحثم قرار دادم چون فکر می‌کنم خشونت از اینجا می‌آید. من به تبعیض جنسیتی قائل نیستم، ولی به عملکرد مادر و پدر و تفکیک اینها معتقدم.

«میزگرد»

دکتر مهدوی: این پیش‌فرض شماست؛ یعنی شما خودتان پیش‌فرضی برای پدر در نظر گرفتید و این پیش‌فرض خودش می‌تواند محل مناقشه باشد، یعنی آنجایی که بحث ضمانت اجرا برای کار پیش می‌آید. شما پیش‌فرض گرفتید هر جا قانون و اجبار هست مربوط به عملکرد پدری است، ولو اینکه مادر آن را انجام دهد. هر جا رأفت و عطوفت و مهربانی هست مربوط به نقش مادری است، ولو اینکه پدر آن را انجام دهد. من تصور می‌کنم شما یک خانواده معیار توی ذهنتان دارید و براساس آن خانواده معیار یک‌سری کارکردها را تعریف می‌کنید. برای نقض این خانواده معیار یک مثال مطرح می‌کنم. من بر روی بحث خانواده در اسکاندیناوی کار کرده‌ام. آنجا در خانواده‌های همسان‌گرا از والد یک و دو یاد می‌کنند. آنجا فرزندی وجود دارد که والد یک و دو هر دو مذکرند یا مؤنث‌اند و در این حالت دیگر بحث عملکرد پدری یا مادری مطرح نیست.

دکتر خاکبازان: درست است. موضع من می‌تواند محل مناقشه باشد. آیا پدر همیشه باید خشونت به خرج بدهد؟ نه، به نظر من پدر باید نماینده قانون باشد، برای اینکه من این موضوع را از ابتدای بحثم از حالت جنسیتی خارج کردم. مشکل اینجاست که ما داریم بیولوژیکی و جنسی می‌بینیم. من می‌گویم به نقش جنسیت **gender** نگاه کنیم. من می‌گویم مادر می‌تواند یک جا نقش پدری داشته باشد. در تعاریفی که من دارم استفاده می‌کنم، در آن مادر بیولوژیکی منظورم نیست. من از عملکرد مادری حرف می‌زنم. از مادر یا پدر حرف نمی‌زنم، از نقش و عملکرد حرف می‌زنم. فرض کنید پدر بیولوژیکی در خانه وجود ندارد، یک مادر هم عملکرد پدری را ایفا می‌کند و هم مادری را. در چنین خانواده‌ای هم که پدر یا مادر به‌طور مشخص وجود ندارد

«میزگرد»

می‌تواند بحث عملکرد پدری یا مادری هم وجود داشته باشد.

«نقش والدینی، سیالیت یا تفکیک نقش‌ها و تبعیض جنسیتی»

دکتر مهدوی: در آنجا (حوزه اسکاندیناوی و اروپای غربی) بحث پدری و مادری مطرح نیست و آنها به‌تعمد والد یک و دو می‌گویند؛ یعنی می‌خواهم بگویم ما یک‌سری کلیشه‌های ذهنی داریم که برخاسته از رسوبات فکری قدیمی ماست. وقتی از چهارچوب‌های ذهنی خودمان بیرون می‌آییم، می‌بینیم که مثلاً در چنین خانواده‌ای که پدر یا مادر به‌طور مشخص وجود ندارد، این عملکردها وجود دارد، با این توضیح بسیار مهم که آن عملکردها دیگر به پدر یا مادر نسبت داده نمی‌شوند. بگذارید من یک مثال بزنم. در قانون حمایت از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب سال ۹۲ جواز سرپرستی به دختران مجرد بالای سی سال داده شده. ما در اینجا با یک خانواده تک‌والد مواجهیم که همه نقش‌ها در آن حضور دارد. پس بهتر است به‌جای گفتن از نقش پدری یا مادری، از نقش والدی صحبت کنیم.

دکتر خاکبازان: من اینجا بحث تبعیض جنسیتی مد نظر نیست، بحث تفکیک وظایف و نقش‌ها را دارم بیان می‌کنم. هرکس در خانواده وظیفه‌ای بر عهده می‌گیرد. یک وقت در خانواده‌ای پدر امکان کار بیرون از خانه ندارد، مادر بیرون از خانه کار می‌کند. من مشکلی با این ساختار ندارم، از نقش‌ها حرف می‌زنم و به تفکیک آنها قائلم. یک جایی واقعاً نمی‌شود، پدر نمی‌تواند بچه را شیر دهد. و به‌هرحال باید این باور را داشته باشیم که نقش فرهنگی تفکیک‌شده میان زن و مرد مهم است.

دکتر خطی: با احترام به قانونگذار، من باید بگویم

«میزگرد»

که کلیشه‌ها ساخت ما هستند. اگر هر هفت میلیارد جمعیت جهان همه به کلیشه معتقد باشند، باز هم کلیشه کلیشه است. قانون هم که از آسمان نیامده است و می‌توان آن را عوض کرد. برای مثال ما کنوانسیون حقوق کودک را سال ۷۲ پذیرفتیم. هنوز ۲۶ سال است دنبال اجرایی‌شدن آن هستیم. قانون یک امر انعطاف‌پذیر است.

مجری: وقتی ما داریم از نسبت پدری یا مادری یا حتی والدینی حرف می‌زنیم، به‌طور ضمنی داریم نسبت زن و شوهر را با کودک بیان می‌کنیم. پس یک کسی باید باشد که برای این کودک در خانواده قانونگذار باشد. اصلاً آیا کودک نیاز به قانونگذاری دارد؟ و این قانونگذاری نسبتش با صلح و خشونت چیست؟ من می‌خواهم بعد از مسئله قانون به بحث اقتصاد و نان‌آوری در خانواده و نسبتش با صلح و خشونت هم برسیم. می‌خواهم به‌طور دقیق این را بپرسم: آیا قانون باعث خشونت در خانواده می‌شود یا عدم حضور قانون؟

دکتر مهدوی: من یک پیشنهاد دارم. شما مفهومی در ذهنتان هست که آن اسمش قانون نیست، هنجار است. قانون به‌لحاظ ادبیات حقوقی تعریف مشخصی دارد و به‌معنای مصوبات لازم‌الاجرای مجلس است. ولی این معنا مراد شما نیست؛ مراد شما آن هنجارهای درون خانواده است. حالا من چرا این تفکیک را انجام دادم؟ چرا که اساساً یکی از ایده‌های اصلی که ما باید مطرح کنیم، و پیشنهاد من هم هست، خودتنظیم‌گری نهاد خانواده است. وقتی ما بخواهیم خانواده را با معنایی که از قانون گفتم مدیریت کنیم، تورم و ازدیاد قوانین خودش باعث خشونت می‌شود. من مصادیقی از این خشونت را یادداشت کرده‌ام که به‌موقع خدمتتان عرض می‌کنم. پیشنهاد من این است که در قضیه

«میزگرد»

خانواده دولت یک حضور کمینه و حداقل دخالت‌ها را داشته باشد و سایر تنظیم روابط درون خانواده با نهادهای هنجاری دیگر مثلاً عرف، اخلاق، سنت‌ها یا مذهب باشد.

حالا من قانون را در معنای حقوقی آن مثال می‌زنم و به شما نشان می‌دهم که قانون مدنی خودش مولد خشونت می‌تواند باشد و این خشونت هم لزوماً خشونت سخت نیست، می‌تواند خشونت نرم باشد. ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی را من برای شما قرائت می‌کنم. می‌گوید در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است. این همان ادامه نگاه مورد بحث قبلی ماست. آن نگرشی که یک‌سری کلیشه‌های جنسیتی را بازتولید می‌کند، در این متن قانون دوباره مصرح و تکرار شده است. همان نگاهی که برای پدر یک‌سری کارکردها قائل است، وقتی به زوجین می‌رسد برای شوهر یک‌سری خصائص قائل است. وقتی می‌گوییم ریاست خانواده، یک نگاه پدرسالارانه خیلی عمیقی پشتش هست تا اینکه بگوییم مدیریت خانواده یا به جای اینکه گفته شود از تکالیف مرد است، می‌گوید از خصائص مرد است. خصلت یک ویژگی ذاتی را بیان می‌کند. این همان جایی است که می‌تواند تولید خشونت بکند. و این دقیقاً آن نگاه جنسیتی قانونگذار است.

دکتر خاکبازان: چه اصطلاح جالبی به کار برده شده. وقتی از خصائص استفاده می‌کند اتفاقاً دارد خیلی به‌جا استفاده می‌کند، چون دارد می‌گوید یک خصوصیت است. من این نگاه را جنسیتی نمی‌بینم. من می‌گویم اگر جنسیتی بود، باید می‌گفت این از وظایف مرد و شوهر است، ولی در اینجا می‌گوید این خصیصه مرد است.

دکتر مهدوی: بگذارید من از قانون اساسی برای شما استفاده کنم تا موضوع روشن‌تر بشود. قانون اساسی مادر قوانین و در رأس قوانین است.

«میزگرد»

وقتی این قانون می‌خواهد از نقش‌ها در خانواده صحبت کند، برای زن در توضیحاتش فقط نقش مادری قائل می‌شود. مثلاً اصل ۱۰ قانون اساسی می‌گوید: از آنجاکه خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است (اشاره به موضوع نهاد و گروه که قبل از این گفتم)، همه قوانین و مقررات مربوط باید در جهت آسان‌کردن تشکیل خانواده و پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی برپایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد. (برای خانواده جنبه قدسی قائل است، درحالی‌که ما شاهد این هستیم که با تابوزدایی از طلاق، خانواده نهاد عرفی شده.) شما این را در نظر بگیرید. بعد جلوتر که می‌آید، بند ۳ قانون اساسی باز این موضوع را مطرح می‌کند، در فصول بعدی هم...

مثلاً در اصل ۲۱ می‌گوید دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت تمام موازین اسلامی تبیین نماید و بعد چند مورد را می‌گوید و من آن موردی را که مشخصاً به بحث ما ارتباط پیدا می‌کند عنوان می‌کنم. بند ۲ این را مطرح می‌کند که موضوع آن زن و حمایت از حقوق زن است. ولی وقتی دارد مصادیق را می‌گوید، از حمایت مادران به خصوص در دوران بارداری سخن به میان می‌آورد. زن یعنی فقط مادر و حضانت فرزند، یعنی زن یک موجود مستقل نیست، مادری نقشی است که قانونگذار برای زن تعریف کرده است. من دارم مؤید و مستندات آن نگاه را در دید قانونگذار می‌گویم. یعنی زن لزوماً واجد نقش مادر است، درحالی‌که یکی از تحولاتی که در آن درگیریم خانواده‌هایی هستند که علی‌رغم امکان بارداری نمی‌خواهند فرزنددار بشوند. این نگاه که دچار کلیشه‌های جنسیتی است در نگاه قانونگذار ایرانی هست و مصادیقش خیلی زیاد است.

دکتر خطی: من الان بند ۱۱۰۶ را برای شما می‌خوانم که می‌گوید در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر

«میزگرد»

است؛ یعنی زن بنشینند در خانه و پول توجیبی بگیر باشند، در حالی که الان واقعیت جامعه ما این نیست. زن‌ها هم در شهرهای بزرگ و هم در شهرهای کوچک تقریباً پابه‌پای مردها دارند کار می‌کنند.

نسبت نهاد خانواده با دیگر نهادها

مجری: بیایید بحث را از حقوق زنان به کودک برگردانیم. کودکی پا به این دنیا گذاشته که نیاز به مراقبینی دارد. این مراقبین قرار است نیازهای کودک را برآورده کنند. این کودک هنجار می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ مراقبت می‌خواهد یا نه؟ و این نیازها باید از طرف چه کسی و به چه صورتی به او داده شود؟ این مراقب بزرگسالی که کودک با او مواجه است چطور باید کودک را با صلح یا خشونت همبسته کند؟

دکتر مهدوی: من فقط یک توضیح در راستای متدولوژی بحث اضافه کنم. ببینید من گمان کنم ما ناگزیر از بیان این بحث هستیم؛ یعنی وقتی شما دارید از بحث حقوق کودک سخن می‌گویید، ناچارید نگرش‌هایی را که به والدین وجود دارد هم محل گفتگو قرار دهید. من در ادامه می‌خواهم نسبت نقش والدین و نهادهایی مثل آموزش، اقتصاد و دین را بگویم، چون این مباحث پیشینی‌تر است. اگر ما در این نسبت‌ها مسائل را حل نکنیم، خروجی درستی نخواهیم داشت. من تصورم بر این است که نسبت و همبستگی مستقیمی میان تحولات نهاد دین و نهاد خانواده و به تبع آن نقش‌ها در آنها وجود دارد. وقتی شما نگاهتان به دین تغییر می‌کند و انتظارتان از دین تغییر می‌کند، در نگرش‌تان نسبت به نقش والدین هم بسیار مؤثر است؛ یعنی نگرش‌های حاصل از نواندیشی دینی و اجتهادهای تازه در دین، نقش والدین را تغییر می‌دهد.

«میزگرد»

من از یک امر بیولوژیک مثال می‌زنم. ما شاهد این هستیم که با فتاوی مذهبی به‌راحتی امکان انجام عمل تلقیح مصنوعی وجود دارد. ما اینجا هم مادر و پدر بیولوژیک داریم و هم مادر و پدر واقعی. این‌گونه مسائل دارد فضاهای جدید ایجاد می‌کند. ما برای فهم نقش والدین ابتدا باید نهادهای مؤثر بر تعریف نقش برای والدین را رصد کنیم. یکی از راهکارهای عبور از کلیشه‌های جنسیتی اجتهاد در اصول فقهی ماست، یعنی آن مبانی استنباط، نه فتواها؛ یعنی غایت‌های شریعت را از قالب‌های شریعت تفکیک کنیم، بیاییم در آن قالب‌ها یک پوسته نوینی پیاده کنیم.

نهاد دیگر نهاد آموزش است. وقتی آموزش این‌گونه فراگیر می‌شود، وقتی زنان این‌گونه در حوزه آموزش حضور پیدا می‌کنند، خودبه‌خود واجد مجموعه‌ای از ارزش‌های دموکراتیک می‌شوند. به‌نظر من این می‌تواند آن کلیشه‌های جنسیتی را تغییر دهد. الان شما دیگر در شرح وظایف خانواده کمتر خانواده‌ای را می‌بینید که مرد به‌تنهایی نان‌آور باشد و زن مصرف‌کننده؛ چون زنی که تحصیل دارد، اشتغال پیدا می‌کند و دستمزد دارد. آن زن دیگر ساختار قدرت برایش یک ساختار عمودی نیست، یک ساختار افقی و هم‌ارز می‌شود. به‌نظر من اگر بخواهیم از تحول نقش‌های والدین صحبت کنیم، باید اندکی پیشینی‌تر و از تحول نهادها سخن بگوییم.

درست است که در جامعه ما استفاده از زنان در حوزه سیاست استفاده زینتی است، منتها آن‌قدر فضای اجتماعی سنگین است که حکمرانان ما مجبورند زنان را وارد عرصه سیاست کنند. اینکه رئیس‌جمهور تأکید می‌کند که یک زن باید معاون حقوقی رئیس‌جمهور باشد هم در این راستاست، چون فشار اجتماعی این را از او می‌خواهد. این خودش یک گام به جلوست. همه اینها زمینه‌های

«میزگرد»

تغییر نقش والدینی هستند.

دکتر خاکبازان: من باز هم از موضع آسیب‌شناسی خودم، که متفاوت از موضع اجتماعی-سیاسی دوستان است، می‌خواهم به ماجرا نگاه کنم. من قانون را نه هنجار می‌دانم نه چیزی که نوشته می‌شود. قانون، وقتی در حوزه روان به آن نگاه می‌شود، ناشی از محدودیت‌های بشری است. وقتی از قانون صحبت می‌کنیم، از قانون بشری صحبت می‌کنیم و محدودیتی که بشر دارد. مثلاً در قبایل بدوی که اینها غذا و زن و بچه همدیگر را می‌دزدیدند، آمدند برای خودشان قانون گذاشتند که به غذای همدیگر و به زن و بچه همدیگر کار نداشته باشیم. یک جایی که حیوان دارد به ما حمله می‌کند، بیاییم با همدیگر در مقابلش بایستیم. و این‌طور قانون شکل گرفت. بی‌انصافی است که بگوییم قانون اساسی ما یا فلان قانون سازمان ملل و سایر قوانین پیشرفته بشری نوشته افراد دیکتاتور است. اینها از بطن همین محدودیت‌های بشری آمده است. قانون آمده است که انسان راحت‌تر زندگی کند. قانون بدوی این کارکرد را داشته و اکنون هم قانون همین کارکرد را دارد. ولی چه اتفاقی می‌افتد که قانون منجر به خشونت می‌شود؟ این اتفاق آن جایی می‌افتد که پدر خانواده، قانونگذار یا حاکم، فرق نمی‌کند در چه جامعه‌ای، خودش تن به قانون نمی‌دهد. این باعث خشم ما نسبت به قانون می‌شود.

دکتر مهدوی: فکر نمی‌کنم کسی در این جمع با قانون مخالفت کرده باشد. حتی در تعریف هدف قانون هم ما می‌گوییم هدف قانون تنظیم روابط است و نه اعمال محدودیت.

دکتر خطی: من می‌خواهم سؤالی از دکتر خاکبازان بپرسم. آیا می‌شود در زمینه‌ای مثل کار کودک وارد شد بدون اینکه تن‌مان به مسائل اجتماعی-سیاسی بخورد؟ این نگاه سیاسی-اجتماعی به

"میزگرد"

موضوعی غیرسیاسی یا غیراجتماعی نیست. این موضوعات در هم تنیده‌اند.

دکتر خاکبازان: من از قانونی حرف می‌زنم که از محدودیت‌ها می‌آید. مصداق عملی آن مصرف الکل است. الکل مضراتی دارد و منافعی، اما به خاطر محدودیت بشر می‌گویند که مصرف نشود. یا جرم‌بودن مصرف مواد مخدر از کجا می‌آید؟ اینها به خاطر تبعاتش می‌آید که ناشی از محدودیت بشر است. این می‌شود قانون. چه کسی با این قانون مخالف است؟

دکتر مهدوی: ببینید؛ زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری قانون چیزی جز همان سیاست و اقتصاد و مذهب و امثال اینها نیست. این قوانین یکباره در یک اتاق دربسته شکل نمی‌گیرند. قانون در بستری از اجتماع پدید می‌آید و همیشه قابل‌تغییر است. قانون امر پویایی است و اتفاقاً وقتی قانون را یک امر ایستا می‌گیریم مشکل ایجاد می‌شود. قانونگذاری امری عرفی است و از این‌رو قابلیت انعطاف و تغییرپذیری دارد.

دکتر خطی: مثلاً درباره همین مواد مخدر که فرمودید؛ هرئین که اولین بار آمد به شدت مورد استقبال قرار گرفت و به‌عنوان پیشرفتی در پزشکی مطرح شد و بعد دیدند خطرات زیاد دارد. در مورد ماریجوانا اتفاق عکس افتاد: اول بسیار استفاده شد، بعد ممنوع شد و الان اثبات شده برای دردهای مزمن درمان است و در کشورهای مثل هلند و کانادا استفاده از آن آزاد

است. پس قانون چیزی است که قابل‌تغییر است. **دکتر خاکبازان:** ببینید؛ من می‌خواهم از این بحث گریزی بزنم به مبحث خشونت و چرایی خشونت. اعمال قانون برای ما انسان‌ها، که برایمان سخت است از موقعیت اولیه خودمان و همان ایستایی‌ای که شما از آن حرف می‌زنید خارج شویم، از منظر روان‌شناختی ایجاد خشم

"میزگرد"

می‌کند؛ یعنی اعمال قانون به انسان این حس را می‌دهد که جلوی‌ش گرفته می‌شود. این حس بشری و همگانی است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را کتمان کند، چون ما خشم را یک احساس طبیعی در انسان در مقابل خطر بیرونی تعریف می‌کنیم. این احساس خشم در مقابل تهدید امنیت من زیربنایش ترس است. در همان رابطه مادر و فرزند، وقتی پدر می‌آید قانون اعمال کند و بچه را از مادر جدا کند، بچه دچار ترس می‌شود که «یعنی قرار است مادر از من گرفته شود؟»؛ پس اعمال قانون این‌قدر امر حساس و ظریفی است. جالب است بدانید که معمولاً اعمال‌کنندگان قانون، چه مادر و چه پدر، افرادی خشن معرفی می‌شوند. در ذهن بچه این می‌آید که تو مامان بدی هستی یا بابای بدی هستی.

دکتر مهدوی: من می‌گویم قانون امری نیست که به یکباره حادث بشود. قانون در بستری از جامعه شکل می‌گیرد. چیزی که در دانشکده حقوق از ترم یک تا آخر می‌گوییم این است که قانون می‌آید برای پیش‌بینی‌پذیری امور و برای ایجاد امنیت روانی و نهایتاً امنیت حقوقی. وقتی که قانون وجود دارد شما نظمی در روابط اجتماعی می‌بینید. این نظم به شما قابلیت پیش‌بینی‌پذیر کردن امور را می‌دهد. فقدان قانون است که خشونت ایجاد می‌کند. قانون به ما امکان برنامه‌ریزی می‌دهد. قابلیت برنامه‌ریزی به ما امنیت ذهنی می‌دهد. بنابراین اساس قانون تمشیت روابط اجتماعی است.

دکتر خاکبازان: من از خشونت حرف نزدم، از خشم حرف زدم. بگذارید یک موضوع دیگر بگویم. قانون می‌تواند در بشر خشم ایجاد کند. خشونت از محل قانونگذاری می‌آید. چگونه؟ گفتم عنصری که در خانواده عملکرد پدری دارد قانون را به بچه یاد می‌دهد. ممکن است چه

«میزگرد»

اتفاقی بیفتد؟ ممکن است خود آن پدر ناتوانی‌هایی در اعمال قانون داشته باشد. گفتیم که قانون باید برای اجرا ابزاری داشته باشد؛ ابزار اقتصادی، تربیتی، عاطفی. پدر و مادری که خودشان هنوز یاد نگرفته‌اند از این ابزار استفاده کنند، چگونه می‌توانند آن را به بچه یاد بدهند؟ بنابراین بهترین کاری که می‌توانند بکنند این است که، به جای استفاده درست از این ابزار، از خشونت استفاده کنند. مشکل اینجا پیدا می‌شود؛ آنجایی که پدر، علاوه بر دیکتاتوری و ناتوانی، خودش هم تن به قانون نمی‌دهد و اینجا مجبور می‌شود برای اینکه دیگران را در یک حوزه‌ای نگه دارد، خشونت به کار ببرد.

دکتر خطی: من به بحث کودک برمی‌گردم. والدین اولین منبع ایدئولوژی‌سازی و هنجارسازی در خانواده‌اند، ولی نه الزاماً درست. اگر بخواهیم در یک پس‌زمینه واقعی حرف بزنیم، باید با آن آموزه‌های قدیمی درباره جایگاه‌ها در خانواده خداحافظی کنیم. اگر پدری بچه‌اش را وادار به زباله‌گردی کند تا خرج زندگی یا موادش را در بیاورد، این هم هنجار است؟ درعین حال من می‌گویم که ما نیاز به قانون و هنجار داریم و ما اینجا نشستیم تا قوانین مرضی‌الطرفینی که همه به آن اعتقاد داریم در زمینه حقوق کودک پیدا کنیم و بر آن بایستیم. این راه بسیار طولانی است. من دوباره به پیمان‌نامه حقوق کودک و لایحه جدیدی برمی‌گردم که قرار است در مجلس تصویب بشود و حقوق‌دان‌ها خیلی روی آن زحمت کشیده‌اند و همچنین برخی نمایندگان خانم مجلس، از جمله سرکار خانم سیاوشی. بند دوم پیمان‌نامه حقوق کودک و حتی بندهای ۶ و ۷ آن نیز می‌گوید هیچ نوع تبعیضی بین بچه‌ها و پدر و مادر نباید باشد. ایران در اول اسفند سال ۷۲ به پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک پیوسته است و در یازدهم

"میزگرد"

اسفند سال ۷۲ شورای نگهبان آن را تصویب کرده است. اگر این قابل اجرا نیست پس ما داریم دنبال چه می‌گردیم؟ در بند ۵ و ۶ این پیمان‌نامه حریم خصوصی و دسترسی آزاد به اطلاعات تصریح شده و حتی در بند ۱۹ گفته شده که دولت و ان‌جی‌اوها متعهدند که از کودک در برابر والدین حمایت کنند، گفته شده تمام امکانات آموزشی، تقنینی، قضایی، علمی و اجرایی باید در خدمت این مسئله باشند. در بند ۲۲ پیمان‌نامه گفته شده بچه‌ای که پناهنده است همان حقوقی را در کشور دارد که کودک غیرپناهنده و ما می‌بینیم که این وضعیت کودکان زباله‌گرد ماست. ما آن قدر در این زمینه کار داریم که قابل بیان نیست.

در زمینه بهداشت کودکان در بند ۲۴، با قید تعهد، دولت‌ها به پیگیری آن موظف شده‌اند و در بند ۲۶ و ۲۷ نیز این پیگیری بر رویش تأکید مجدد شده است. من می‌گویم اگر ما دنبال دستور کار هستیم، بیاییم از کودکان در برابر والدین محافظت کنیم. می‌گویم نمی‌توانیم بدون وارد کردن نهادی مثل شهرداری و نوشتن از آن در نشریه‌ای که موردنظرتان هست، از حقوق کودک حرف بزنیم. نمی‌شود نهادهای اجتماعی و سیاسی را درگیر این مسئله نکرد.

«نهادهای اجتماعی و حمایت از کودکان دارای شرایط خاص در برابر خشونت خانگی

مجری: شما می‌گویید ما به پیمان‌نامه پیوسته‌ایم و قانون وجود دارد، ولی من از تعارضی در قانون صحبت می‌کنم. در کشور ما، که به پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک پیوسته است، ازدواج دخترها به اذن پدر از سن شرعی بلوغ محاسبه می‌شود، درحالی‌که طبق پیمان‌نامه ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال ممنوع است. پس ما در متن قانون تضاد داریم و شاید مشکل از

«میزگرد»

همین جا به وجود می‌آید.

دکتر مهدوی: من این موضوع را ابتدا توصیف می‌کنم و بعد نظر خودم را می‌گویم. الحاق به کنوانسیون حقوق کودک یک قیدی دارد و آن هم این است که با رعایت حقوق شرعیه، و بعد همه آن تعارضات که شما از آن یاد می‌کنید ضمن این قید می‌آید. من با آقای دکتر خطی کاملاً همدل هستم که ما نمی‌توانیم امروز به موضوع حقوق کودکان ورود کنیم و آن را یک امر درون‌خانواده‌ای ببینیم و نسبت آن را فقط با نقش پدر و مادر بسنجیم. این نقش مادر و پدر یک مابه‌ازای بیرونی دارد که اجتماع و سیاست و قوانین به آن شکل می‌دهد. اما راهکارها چیست؟ من فکر می‌کنم راهکار مهم و اصلی تصویب درست لایحه جامع حقوق کودک است. آن چیزی که ما تنظیم می‌کنیم و آن چیزی که در مجلس تصویب می‌شود بعضاً امر متضاد و حتی مغایر است. قانونگذاران ما اغلب حقوقی نیستند و فاقد دانش حقوقی‌اند.

راهکار اول من تصویب لایحه جامع حقوق کودک با همان کیفیتی است که متخصصان تعریف کرده‌اند. راهکار دوم بحث جرم‌انگاری اشکال مختلف خشونت خانگی است. چون امروزه در موارد بسیار بزه‌دیده و بزهکار هر دو درون یک خانواده‌اند و دادستان به‌عنوان مدعی‌العموم در این موضوعات باید ورود پیدا بکند. موضوع بعدی بحث ممنوع‌سازی ازدواج اجباری کودکان به اضافه سه تا قید دیگر است: ازدواج زودهنگام، ازدواج بدون رضایت کامل، ازدواج غیرآگاهانه. الان ما با پدیده تاسف‌آور و عجیب کودکان بیوه مواجهیم. این از کجا نشات می‌گیرد؟ شما اگر احیاناً ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی را نگاه کنید، می‌گویید: عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن سیزده سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن پانزده سال تمام شمسی منوط است به (ممنوع نکرده،

«میزگرد»

مشروط کرده) رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه. الان می‌بایست سن کودکی، همان‌طور که در کنوانسیون هجده سال عنوان شده، به هجده سال افزایش پیدا بکند.

راهکار بعدی اصلاح ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی است که در بحث نگهداری و تربیت اطفال عنوان می‌کند که در حضانت و نگهداری طفلی که ابویین او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن اولویت با پدر است. این باز هم اصلاحیه مجلس ششم است که بحث تا هفت سال را در نظر گرفته. منتها نکته‌ای که وجود دارد تبصره آن است: می‌گوید بعد از هفت سالگی، در صورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک به تشخیص دادگاه است. من امروز یک پیشنهاد دارم و این پیشنهاد ناشی از مباحث بسیار نویی است که در دانشگاه شهید بهشتی دارد مطرح می‌شود. این که ما می‌گوییم مصلحت، فقط مصلحت شخصی یک کودک نیست. ما مصالح نوعیه را در نظر بگیریم، مصلحتی که همه کودکان با آن مواجهند و بر آن اساس بیاییم این بحث حضانت را پیگیر بشویم؛ نه یک کودک خاص، بلکه کلی‌تر ببینیم.

من دو تا پیشنهاد دیگر هم دارم که خیلی تیتروار به آنها اشاره می‌کنم. یکی از بحث‌های جدی که ما در نظام حقوقی‌مان و بحث‌های اجتماعی داریم کودکان دچار ناهمنوایی شخصیتی هستند، کودکان ترنس‌جندر و ترنس‌سکچوال.

یکی از بحث‌های جدی بحث خشونت است که در خانواده نسبت به این کودکان و بیشتر هم از طرف پدر اعمال می‌شود، خصوصاً کودکانی که از مذکر می‌خواهند عمل تبدیل جنسیت را انجام بدهند. این هم خیلی قابل‌تأمل است که در جامعه مردسالار ما یک کودک ترنس‌جندر وقتی می‌خواهد عمل تغییر جنسیت انجام بدهد، اگر از مؤنث بخواهد به مذکر تبدیل شود پذیرشش

«میزگرد»

در جامعه مردسالار خیلی بیشتر است تا اینکه از مذکر بخواهد به مؤنث تبدیل شود.

دکتر خطی: در مورد نکته‌ای که دکتر مهدوی فرمودند، مسئله جالب این است که از لحاظ پزشکی تغییر جنسیت از مذکر به مؤنث راحت‌تر و عملی‌تر است.

دکتر خاکبازان: یکی از مشکلات اساسی جامعه ما درباره این نوع افراد چالش‌های مذهبی است. اما در جوامع دیگر هم که این موضوع از نظر فرهنگی پذیرفته شده، معمولاً قبل از اینکه فرد بخواهد عمل تغییر جنسیت را انجام دهد باید نامه تأییدیه‌ای بیاورد از آن کسی که در حوزه روان‌شناختی با او کار می‌کند؛ یعنی اول باید ببیند چرا می‌خواهد این کار را انجام دهد. این باز هم به وضعیت بشری برمی‌گردد. چون این در بشر چیزی است که برای همه وجود دارد. دوسوگرایی برای همه وجود دارد. یک عده فارغ از جنس‌شان در یک موضوع به‌لحاظ جنسیت زنانه یا مردانه قوی‌ترند. در اینجا که مشکلات مذهبی و قانونی هم در کار است واقعاً چه کسی می‌تواند به این کودک کمک کند که بفهمد قصه‌اش چیست که می‌خواهد این اتفاق برای او بیفتد؟

دکتر مهدوی: حرف آخر من این است که قانون به همان معنای **law** دخالت کمینه داشته باشد. می‌بایستی دولت در این‌گونه مسائل خط‌مشی‌گذاری کند و اگر ورودی هم دارد، در راستای حمایت از حقوق باشد، نه در راستای تحدید و محدودسازی.

دکتر خطی: چون وارد بحث قوانین شدیم، بگذارید من ماده ۶۶ دادرسی کیفری را، که یکی از مواردی است که خیلی می‌تواند به سمن‌های ما کمک کند و خیلی می‌شود روی آن کار کرد، عیناً از روی قانون بخوانم:

«سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آنها درباره حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص

«میزگرد»

بیمار و ناتوان جسمی و ذهنی و محیط‌زیست و... است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی به‌عنوان وکیل شرکت و نسبت به آراء مراجع قضایی اعتراض نمایند. در صورتی‌که جرم واقع‌شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام متعاقب این ماده ضروری است. چنانکه بزه‌دیده طفل، مجنون یا در جرایم مالی سفیه باشد، رضایت ولی یا سرپرست قانونی اخذ می‌شود. (در اینجا قانون کار را کمی سخت کرد.) اگر ولی یا سرپرست قانونی خود مرتکب جرم شده باشد، سازمان‌های مذکور با اخذ رضایت قیم اتفافی که دادستان تعیین می‌کند، اقدامات لازم را انجام می‌دهند.» این قانون کاملاً تصریح دارد که یک ان‌جی‌او خودش می‌تواند در مورد موضوعات حقوق کودک ورود کرده و حتی از دولت شکایت کند.

مجری: بیاییم کمی از وضعیت موجود بگوییم. الان وضعیت حقوق کودک در متن خانواده چگونه است؟ در حال حاضر هرکدام از شما دوستان در فضایی که دارید کار می‌کنید شرایط را چطور می‌بینید؟
دکتر خطی: در این پنج سالی که من دارم کار می‌کنم ان‌جی‌اوها و نیروهای کمکی به‌صورت تصاعد عددی جلو می‌روند و مشکلات به‌صورت تصاعد هندسی. همیشه عقبیم. اوضاع کودکان کار وحشتناک است و دارد به‌سمت بدتر شدن می‌رود. من درباره کودکان خیابانی صحبت نمی‌کنم؛ نه اینکه این کودکان مهم نباشند، بلکه بسیار هم مهم‌اند. اما اینجا مسئله اورژانسی‌تری وجود دارد، چراکه مسئله کودکان کار و خیابان را ما می‌بینیم.

اما شرایط کودکان زباله‌گرد یا کودکانی که در فضاهای زیرزمین کار می‌کنند واقعاً وحشتناک است. در حال حاضر دو انگاره دارد در جامعه ما تقویت می‌شود. اولین انگاره این است که کودکان

«میزگرد»

کار و خیابان باندی‌اند. من حداقل با ۵۰۰ کودک کار و با مسئولان کودکان کار، که صدایشان ضبط است، مصاحبه کرده‌ام. با اطمینان می‌گویم اصلاً مسئله کار باندی به این شکل نیست که در جامعه مطرح است. همه این کودکان دارند با خانواده‌شان زندگی می‌کنند و یک‌سری از آنها هم از خارج کشور آمده‌اند و مثلاً یک بچه نه ساله دارد خرج خانواده هشت-نه نفره را می‌دهد. اکثریت مسئله کودکان کار باندی نیست. اما چرا می‌گویند باندی است؟ به نظر من این رویکردی است که دارد در جامعه تبلیغ می‌شود تا ما هر کودکی که سر خیابان دیدیم، بگوییم اینها که باندند تا مسئله از ذهن‌ها پاک شود. ما به جای آنکه به کودک کار پول بدهیم باید غصه بخوریم. باید این مسئله توی ذهن‌مان همیشه باشد که باید برای آنها چه کار کنیم. این انگاره برای پاک کردن صورت مسئله است و دادن اطمینان خاطری است که در دنیای واقعی وجود ندارد.

مسئله دوم تحریم کودکان کار است. خرید از کودکان مسئله نیست، اصلاً موضوع نیست. احتیاج دارید بخرید، احتیاج ندارید نخرید. اما اینکه بعضی از دوستان و فعالان اجتماعی از تحریم کودکان کار به عنوان راه حل کار کودکان استفاده می‌کنند، من با اطمینان می‌گویم غلط اندر غلط است، چراکه ما هیچ زیرساختی برای بهبود شرایط آنها در صورت گرفتن کار آنها آماده نکرده‌ایم. من در یادداشتی که نوشته‌ام برای تفهیم این موضوع از روش «فردا صبح» استفاده کرده‌ام. فرض کنید امروز همه تصمیم گرفتند که از کودکان کار خرید نکنند و بعد از یک هفته این کودکان همه از سطح خیابان جمع شوند. اینها بعد از آن کجا می‌روند؟ کلاس موسیقی می‌روند؟ سر کلاس درس می‌روند؟ توانمند می‌شوند؟ می‌روند به همان فضاهای کار زیرزمینی گودهای

«میزگرد»

زباله‌گردی. این گودها را واقعاً اولین روز نمی‌شود نزدیک‌شان شد، بس که بوی ناخوشایندی از زباله‌ها در آنجاست. محل زندگی بچه‌ها وسط گود زباله است؛ بچه‌های پنج-شش ساله تا پیرمرد هشتاد ساله. وضعیت بهداشتی اسفبار و آینده‌شان اسفبارتر. یک نکته هم درباره داوطلبان کار با این کودکان در معرض آسیب باید بگوییم. آن این است که ما داوطلبی مؤثر می‌خواهیم. ما بچه‌های مان شش روز در هفته می‌روند کلاس و آموزش و پارک و تفریح و... وضعیتشان این است. چطور انتظار داریم که داوطلبی که اصلاً کار تدریس نکرده، برود یک ساعت توی گود زباله به اینها درس بدهد و اینها را توانمند کند؟ اینها بازی و نمایش است. ما نیاز به داوطلبی توانمند داریم. تجربه بیست سال داوطلبی آشفته نتیجه‌اش این شده.

مسئله آخر اینکه کودکان کار نیاز به متولی دارند. ان‌جی‌اوها هرچقدر هم تلاش کنند نمی‌توانند خودشان را به مسئله کودکان کار برسانند. بودجه بهزیستی، که متولی کودکان کار است، واقعاً پایین است و در نتیجه عملکرد هم اسفبار است. به کودک تجاوز شده، به بهزیستی زنگ زدیم، به ۱۲۳ زنگ زدیم. گفتند نیستیم. با یک پزشک قانونی و یک وکیل که از دوستان است صحبت کردیم. گفت اگر مدارک جرم پاک شود هیچ شکایتی نمی‌توان کرد. آخر چطور می‌شود در این زمینه مدارک جرم داشت؟ در گودهای زباله بچه هفده-هجده ساله با بچه پنج-شش ساله باهم زندگی می‌کنند، چطور ممکن است تجاوز رخ ندهد؟ نیاز داریم به ان‌جی‌اوها اختیار بیشتر داده شود و این‌قدر تحت منگنه نباشند. نگاه امنیتی به ان‌جی‌او نداشته باشند. آزادی، بودجه و حمایت به آنها داده شود تا کودکان کار توانمندسازی برایشان اتفاق بیفتد. پدرها و مادرها آموزش ببینند. من پزشک ده‌ها جا

«میزگرد»

آموزش داده‌ام، ولی این کافی نیست. مگر من چقدر می‌توانم آموزش دهم؟ ما نیاز به تسهیلگر داریم. آموزش تسهیلگر یکی از مهم‌ترین موارد است. اقدامات پاک‌کن‌محوری مثل جمع‌کردن کودکان توسط بهزیستی باید به‌شدت زیر سؤال بروند که خوشبختانه فعالیت آن‌ها باعث شد این طرح ابتر بماند.

«خشونت پنهان خانوادگی برای کودکان طبقه متوسط»

مجری: در این مباحث، فضاهای آسیب اجتماعی و موارد حاد و کودکان با شرایط خاص مطرح شدند. اما بیاییم به کودکان طبقه متوسط هم فکر کنیم. در کار بالینی با این مخاطبان چقدر این فضای خشونت وجود دارد؛ خشونت‌های پنهانی که گفته نمی‌شود و یا حتی خشونت تلقی نمی‌شود؟

دکتر خاکبازان: آن قدر مسائلی که دکتر خطی مطرح کردند بغرنج و اورژانسی است، که انسان فکر می‌کند اگر بخواهد کاری عمیق بکند در این شرایط ممکن نیست و فقط فعلاً می‌توان کودک را از این بحران نجات داد. اما من موضوعی را بگویم در زمینه خشونت و آن این است که کار فرهنگی عمیق در زمینه خشونت خیلی کم انجام شده است. کجاها می‌توانیم این موضوع را ببینیم؟ واقعاً جای تأسف دارد وقتی نمایشگاه کتاب را می‌بینیم که دو-سه سالن بزرگ آن مربوط به یک انتشارات تست‌زنی و کنکور است، بعد می‌روی می‌بینی غرفه انتشاراتی که تولید علم و مطالب علوم انسانی می‌کند یک غرفه کوچک است و بدون استقبال. این نشان می‌دهد جامعه دچار یک فقر فرهنگی است که ما حاضریم بچه‌هایمان از ابتدایی تست‌زن بشوند، اما در مدرسه به او اخلاق، مهارت‌های دوست‌یابی، همسریابی،

«میزگرد»

همسر داری و حقوق کودک یاد ندهیم. بعد یک جوان بزرگ می‌شود، ازدواج می‌کند، بچه‌دار می‌شود و تازه متوجه می‌شود که نمی‌تواند بچه‌اش را تربیت کند و آموزش دهد. این والدین آموزش‌نندیده و ناکارآمد راهکارشان در مواجهه با کودک خشونت می‌شود؛ یعنی اگر ما بخواهیم در بررسی علل خشونت اندکی به عقب برگردیم، موضوع این است که در موضوع پرورشی هیچ کاری نکرده‌ایم. شما بروید از بچه سوم ابتدایی پرسید وضعیت درسش چطور است، می‌گوید ترازم شده هفتاد. می‌گویی این یعنی چه؟ می‌گوید مدرسه می‌گوید تراز ۷۰ به بالا خوب است. ما بچه‌ها را از ابتدایی گذاشته‌ایم کلاس تست و اینها نگرانی‌ها و ترس‌های ماست.

درباره موضوع فرزندسالاری و این نگاه جدید که الان مد شده و همه می‌گویند پدرمادرها باید با فرزندان‌شان رفیق باشند، من با آن موافق نیستم. واقعیت این است که پدرها و مادرها باید برای بچه‌هایشان پدری و مادری کنند و اتوریته داشته باشند. اتوریته ابزار قانون است، همان‌طور که عاطفه و تربیت می‌تواند این کار را بکند. من باز به همان مثال مدرسه برمی‌گردم. هیچ بچه‌ای خوشش نمی‌آید که صبح زود از خواب بیدار شود، برود مدرسه و تکلیف انجام دهد. اما این اتوریته و اقتدار والدین است که کودک را ملزم به مدرسه رفتن می‌کند. البته من در اینجا از اقتدار حرف می‌زنم، نه از خشونت.

مجری: باتوجه به حرف‌های آقای دکتر خاکبازان، من الان می‌خواهم نسبت بین انتخاب و آزادی و خشونت را در خانواده بی‌پرسم؛ یعنی ما تا کجا می‌توانیم به کودکانمان آزادی تصمیم‌گیری و انتخاب بدهیم؟ آیا گرفتن آزادی از کودک معنایش اعمال خشونت است؟ طبق پیمان‌نامه، آموزش برای کودک حق است و برای والدین کودک تکلیف است. اینجا یک تعارضی هست. کودک حقی دارد

«میزگرد»

و مبنای حق انتخاب است. او می‌تواند بخواهد که آموزش ببیند یا نبیند. ولی برای والدین تکلیف است که کودک‌شان را تحت آموزش قرار بدهند. این تعارض چگونه حل می‌شود؟

دکتر خطی: من در این زمینه‌ها زاویه‌ای با آقای دکتر خاکبازان دارم. ما باید بچه‌های بالغ تربیت کنیم. شخصیت انسان سه قسمت دارد: بالغ، والد و کودک. والد آن قسمت‌هایی است که دستور می‌دهد، اتوریته دارد، بکن‌نکن دارد. کودک آن قسمت‌هایی است که نیاز به نوازش دارد و بالغ آن قسمت‌های تصمیم‌گیرنده و انتخابگر است. به‌نظر من به‌جای اینکه بخواهیم به بچه‌ها اتوریته نشان بدهیم و آنها را از این طریق به راه بیاوریم (که این هم کاملاً یک شیوه است و قابل احترام)، باید به بچه‌ها یاد بدهیم چگونه تصمیم درست بگیرند. مثلاً در موارد کوچک اجازه دهیم حتی اشتباه کنند. به کودکان راه و تصمیم‌گیری را نشان بدهیم. ما نیاز به بچه‌هایی داریم که بالغ و عاقل باشند. اگر یک روز پدر و مادر نباشند، بچه باید چه کند؟ بچه سیزده-چهارده ساله‌ای که تا این سن با اتوریته به او مسائل را تفهیم کرده‌اند و بچه هم بچه خوبی بوده و انجام داده، وقتی وارد یک محیط بزرگ‌تر دبیرستان و دانشگاه می‌شود در برابر بزه و مواد مخدر چه کمکی به او می‌شود؟ پس بهتر است از بچگی اشتباه‌های کوچک را انجام دهد و ما فقط به او اشتباهاتش را نشان دهیم.

من معتقدم طبق دیدگاه علمی، که اریک برن هم تبیین‌گر آن است، به‌جای اینکه بخواهیم با بچه‌ها از طریق والد یا همانند کودک برخورد کنیم، بیاییم از بچه‌ها کودکان بالغ درست کنیم. من معتقدم بچه باید قانع بشود. مثلاً در مورد مدرسه‌رفتن بچه این پیش‌فرض‌ها را می‌توان عوض کرد. شما از مدرسه یک معبد مقدس درست کرده‌اید و می‌گویید بچه باید حتماً به

«میزگرد»

مدرسه برود. تحقیقی را اخیراً خواندم که می‌گوید اگر ده صبح زودتر کودکی را بفرستی مدرسه، برای او در حد شکنجه است. شاید نظام آموزشی ما نادرست است. شاید اگر ما یک سیستم درست آموزشی داشتیم، بچه‌ها با اشتیاق می‌رفتند مدرسه و قانع می‌شدند. به هیچ چیزی نباید قطعیت داد، حتی مدرسه. من می‌گویم براساس هرم مازلو نیاز به آموزش یکی از نیازهای بنیادین بشر است و اگر روش ارائه آموزش درست باشد، بچه برای مدرسه رفتن هم قانع می‌شود.

دکتر خاکبازان: من مجدداً تاکید می‌کنم اتوریتته چیزی متفاوت با خشونت و از تکالیف اساسی عملکرد پدری است؛ چیزی که مسئولیت ناممکن فرزند را از دوش او برمی‌دارد. پدر کسی است که عطوفت و مهربانی را تقدیم فرزند می‌کند و عملکرد پدری از وظایف هردو والدین است. فرزند برای جدایی از مادر و ورود به اجتماع از پدر کمک می‌طلبد و به‌مدد لطف پدر بر این ترس عظاما فائق می‌آید. فرض کنید روزی پدر برای فرزندش دوچرخه‌ای می‌خرد، این نشانه مهر و محبت او به فرزندش است، اما از سویی او فرزندش را به جامعه دعوت می‌کند و البته با ظرافتی خاص. اتوریتته پدری وظیفه انتقال فرزند از بطن خانواده به اجتماع را اجرا می‌کند، و البته که والدین بایستی این اجازه را به فرزندان بدهند و این موضوع مسئولیت مهم آنهاست.

«میزگرد»



- چگونه داوطلب بشوم؟
- نقش فعالیت هنری در بهداشت روانی کودک
- نگاهی به نقش توان‌افزایی زنان در گسترش صلح
- آموزش صلح و مهارت‌های زندگی؛ چرا نه؟
- آموزش صلح به کودکان، راهی برای ساختن دنیای بدون خشونت
- روش‌هایی برای ایجاد صلح در خانه

چگونه داوطلب بشوم؟

داوطلبی و چالش‌های پیش رو

داوطلب شدن برای فعالیت عام‌المنفعه، مثلاً سمنی محیط‌زیستی که به پاکسازی بوستان‌های شهری می‌پردازد یا حضور در بازارچه خیریه‌ای به نفع سالمندان نیازمند یا آموزش نقاشی به کودکان در معرض آسیب، در نگاه اول شاید تجربه دلچسب و هیجان‌انگیزی به نظر بیاید؛ نوعی فرار از روزمرگی زندگی و کارهای تکراری که فقط به خاطر نفع شخصی انجام می‌شود، گونه‌ای تعالی روانی و احساس لذت از مفیدبودن، تجربه کار جمعی و انجام دادن فعالیت مشترک با دوستان و هم‌سن‌وسالان. خبر خوب اینکه همه اینها برای برداشتن قدم اول عالی است، اینکه تصمیم بگیرید بخشی از زمان روزانه خود را به فعالیت داوطلبانه اختصاص دهید. و خبر بد اینکه این همه ماجرا نیست و صرف تصمیم گرفتن و مراجعه به آن‌جا یا خیریه در دسترسی که به‌طور تصادفی یا با جست‌وجو به آن برخوردیده‌اید شما را داوطلب فعال و اثرگذاری نمی‌کند که هم به خود و هم به جامعه‌اش سود می‌رساند.

صادقانه بگویم، اگر تنها انگیزه و درک شما از فعالیت داوطلبی همین تصاویر زیبایی است که اول متن برایتان تعریف کردم، خیلی بهتر و مفیدتر است که فعالیت داوطلبانه را کنار بگذارید یا حداقل مؤکولش کنید به زمانی بهتر، چراکه آسیب این نوع ورود به این عرصه از فایده‌اش بسیار بیشتر است. نخستین آسیب را خود شما خواهید دید؛ انرژی، انگیزه و زمانی را بدون آگاهی و درک لازم در مسیری غلط به جریان انداخته‌اید، کالاهای

”آموزش“

گرانبهایی که شاید بار دیگر به سختی بتوانید به دست بیاورید. دومین آسیب را به مخاطبان فعالیت داوطلبانه خود خواهید زد. آنها روی همراهی، همدلی و توان شما حساب باز می‌کنند و در نیمه راه ول کردن شما، آنها را نیز ناامید، سرخورده و خسته می‌کند. متن ناامیدکننده‌ای از آب درآمد، نه؟! شاید دلتان بخواهد همین‌جا این متن را رها کنید و تصاویر امیدوارکننده‌تر و جذاب‌تری پیش چشم خود داشته باشید. کمی صبر کنید؛ ماجرا این قدرها هم ناممکن نیست. تجربه داوطلبی می‌تواند برای شما یکی از تجربه‌های بسیار ارزشمند و ناب زندگی‌تان بشود اگر حضور خود را در این عرصه آگاهانه و از سر تأمل انتخاب کنید. بنابراین به‌عنوان اولین قدم در مسیر تجربه داوطلبی تأمل در چند موضوع را به شما پیشنهاد می‌کنم:

• انتخاب آگاهانه فعالیت داوطلبی

انتخاب‌گرانه و از سر آگاهی وارد حیطه فعالیت داوطلبی بشوید، چراکه این مسیری دشوار و پر از چالش است که اگر به‌اندازه کافی ذخیره تفکر و انتخاب پشت سر آن نباشد، خیلی آسان بدل به سرخوردگی می‌شود. از خودتان بپرسید چرا می‌خواهید داوطلب شوید. انگیزه‌هایتان را فهرست‌وار بنویسید. از خود بپرسید: آیا الآن زمان مناسبی برای ورود من به این عرصه است؟ آیا در شرایط کنونی زمان، فراغت و انرژی کافی برای داوطلب شدن در فعالیت عام‌المنفعه را دارم؟ بعد از اینکه با بررسی شرایط زندگی خود و ضرورت‌های فردی و اجتماعی به این نتیجه رسیدید که می‌خواهید تجربه داوطلبی را بیازمایید، به حیطه‌هایی بیندیشید که به‌نظرتان مناسب علائق و توانایی‌های شماست و آنها را فهرست کنید. خیلی مهم است که فعالیت

“آموزش”

داوطلبی شما در زمینه‌های موردعلاقه‌تان باشد و از حیطة توانمندی‌های شما دور نباشد. در این صورت انرژی و بازدهی فعالیت شما بسیار بالاتر می‌رود.

• یافتن انگیزه‌های حسی و عقلانی داوطلبی

الف) انگیزش‌های شخصی

قبل از ورود به عرصه داوطلبی باید از خود بپرسیم که اصلاً چرا باید داوطلب شویم. حقیقت این است که پاسخ هرکس به این سؤال بسیار شخصی و وابسته به شخصیت، تجربه زیسته و شرایط زندگی آن فرد است. فردی را در نظر بگیرید که در گذشته از اعتیاد یکی از والدینش رنج برده است. دلیل این فرد برای انجام دادن فعالیت داوطلبی در سمن حمایت از خانواده‌های افراد مبتلا به اعتیاد دلیلی کاملاً فردی و شخصی است. برای این فرد تجربه نجات کودکان از شرایط دردناک اعتیاد والدین در واقع بازسازی گذشته از دست‌رفته‌ای است که دیگر امکان بازیابی‌اش وجود ندارد.

شاید در مرحله اول هرکدام ما به تفکر عمیق‌تر درباره این نیاز فردی خود نیاز داریم. باید از خود بپرسیم: کدام رنج شخصی، کدام تجربه زندگی من، مرا به این سمت سوق داده است؟ این تجربه مرا به سمت چه نوع فعالیت داوطلبانه می‌کشاند؟ پاسخ به این سؤال‌ها مهم‌ترین، اصیل‌ترین و انسانی‌ترین دلیل ما را برای حضور در فعالیت داوطلبانه روشن می‌کند. ما داوطلب می‌شویم، چون به ترمیم دردی شخصی در گذشته یا پاسخ به نیازی بی‌پاسخ در خود نیاز داریم. این بخش از انگیزش کار داوطلبانه را نادیده نگیرید. داوطلبی پیش از هر چیز با عواطف عمیق انسانی و با احساس ریشه‌دار همدلی، مسئولیت و درد مشترک همبسته است. بیش از همه این‌دست

"آموزش"

انگیزش‌هاست که سختی‌های بسیار مسیر داوطلبی را بر ما هموار می‌کند.

ب) انگیزه‌های اجتماعی-روانی عام

اما انگیزش‌های هیجانی عمومی‌تری نیز وجود دارد؛ مثلاً حس نوع‌دوستی، لذت انجام دادن کار تیمی، حس مفیدبودن، احساس والایش و معناداری، احساس مسئولیت نسبت به بهبود اوضاع جامعه، فرار از روزمرگی و... از این دست انگیزه‌ها، که انگیزه‌های بسیار مهمی نیز هستند، بسیار شنیده‌ایم. این انگیزه‌ها نیز هرکدام در جای خود بسیار مهم و باارزش است. ما به کار داوطلبانه روی می‌آوریم تا از خود فراتر برویم و احساس کنیم می‌توانیم خوب‌تر و انسانی‌تر از آنچه زیست معمول برایمان در نظر گرفته زندگی کنیم.

ج) انگیزه‌های شغلی و حرفه‌ای

بیاید اما به دسته دیگری از دلایل هم فکر کنیم که بیشتر عقلانی‌اند و سودجویانه (در معنای مثبت آن)؛ دلایلی که شاید کمتر از بقیه به آنها پرداخته‌ایم. حقیقت این است که بسیاری از داوطلبان را دانشجویان جوان و بیش از همه دانشجویان مقطع کارشناسی تشکیل می‌دهند. جوانان، به دلیل داشتن روحیه آرمان‌گرایانه و همچنین به دلیل فراغت بیشتری که در اختیار دارند، بیش از هر قشر دیگری آمادگی و ظرفیت فعالیت داوطلبانه دارند. اما فعالیت داوطلبی برای این دسته از دانشجویان چه ارمغانی دارد؟ خوب؛ بگذارید به صراحت بگوییم: داوطلبی فضایی ایده‌آل، فوق‌العاده و پراز پتانسیل برای شما به عنوان دانشجویان؛ فضایی برای یادگیری مهارت‌های مرتبط با

“آموزش”

کسب‌وکار و نیز یافتن شبکه‌های ارتباطی مرتبط با رشته تحصیلی‌تان.

دانشجویانی که وارد فعالیت داوطلبانه می‌شوند، اگر به‌اندازه کافی جستجوگر و جدی باشند، در طی دوره داوطلبی خود می‌آموزند که کار تیمی به چه معناست، نسبت میان صمیمیت و جدیت در محیط کاری به چه صورت است، چالش‌های عملی محیط کار چیست و... آنها مجموعه‌ای از مهارت‌های رهبری، ارتباط انسانی، پروژه‌نویسی، مستندسازی، پروپوزال‌نویسی، گزارش‌نویسی و... برای گروه کاری را در طی فرایند داوطلبی خود می‌آموزند. کدام کارگاه دانشجویی به این جامعیت و با این حجم تجربه میدانی می‌تواند مهارت‌هایی چنین کارساز به دانشجوی آموزش دهد؟ فراتر از این، شما در طی دوره داوطلبی با مجموعه‌ای از افراد هم‌فکر در رشته‌ها و تخصص‌های گوناگون آشنا می‌شوید؛ شبکه ارتباطی انسانی فراگیر و بارزش از افرادی که توانمندی‌ها و افکار شما را می‌شناسند و بعدها در محیط کسب‌وکار می‌توانید از ظرفیت‌های این ارتباطات و شبکه‌سازی‌ها بسیار منتفع شوید.

- انتخاب سمن مناسب

حالا که متوجه شده‌اید چرا و چگونه می‌خواهید داوطلب بشوید، زمان آن رسیده که محیط و سازمان مردم‌نهادی متناسب با ظرفیت و علاقه خود بیابید. برای این کار وقت بگذارید و پرس‌وجو کنید. مسلماً وقت و انرژی شما بارزش‌تر از آن است که در جای نادرست استفاده شود. حتماً آن‌جاویی پیدا کنید که به‌طور تخصصی‌تر در زمینه موردنظر شما فعالیت می‌کند. شاید بهتر باشد به دنبال انجمن‌هایی بروید که فعالیت ماندگارتر و زیربنایی‌تر دارند، نهادهایی که به مخاطبان خود ماهی‌گیری یاد می‌دهند به‌جای دادن ماهی و

"آموزش"

نیازمند نگه‌داشتن همیشگی آنها. برای این کار با مسئولان ان‌جی‌اوهایی که انتخاب کرده‌اید صحبت کنید و از آنها اطلاعات بیشتری درباره کار بخواهید و بگذارید موارد لازم را به شما بگویند. روبرایستی را کنار بگذارید و در این مقطع پرسشگر باشید و هرچه لازم است، پرسید. دانستن درباره محیط فعالیت داوطلبی‌تان حق شماست. پس از همه اینها درباره انجمنی که مایلید با آن همکاری کنید و همچنین زمینه و شرایط دقیق فعالیت خود تصمیم بگیرید.

- قهرمانی در کار نیست؛ مشاهده‌گر و صبور باشیم

حالا بیایید فرض را بر این بگذاریم که دیگر وارد فرایند داوطلبی شده‌ایم. پرسش این است: از کجا شروع کنیم؟ شاید ما تصویری بسیار رؤیایی و آرمانی از داوطلب‌شدن داشته باشیم. ممکن است فکر کنیم قرار است مثل قهرمان فیلم‌ها وارد میدان شویم و ناجی کودکان کار باشیم یا به‌یکباره زندگی همه زنان ان‌جی‌او توانمندسازی زنان را متحول کنیم. با این پیش‌فرض‌ها دلمان می‌خواهد از ابتدا وارد متن کار ان‌جی‌او بشویم، سر کلاس آموزش کودکان کار یا سوادآموزی زنان برویم یا مسئولیت‌های اصلی به ما سپرده شود.

خب؛ باید بگویم با این نوع نگاه به ماجرا حتماً سرخورده می‌شویم، چراکه ورود به رابطه مستقیم با مددجو و جامعه هدف ان‌جی‌او به ظرایف و تجربیات خاصی نیاز دارد و باید پیش از آن توانسته باشیم فضای تازه‌ای را که واردش شده‌ایم بشناسیم. ما پیش از ورود به مرحله فعالیت مستقیم در محیط باید مشاهده‌گر خوبی باشیم و از باتجربه‌های سمن مربوطه بیاموزیم. این نکته را نباید فراموش کنیم که

”آموزش“

سبک زندگی و عادت‌ها و ارزش‌های جامعه هدف ما ممکن است با تصورات ذهنی و عادت‌ها و ارزش‌های خودمان تفاوت‌هایی داشته باشد و این عدم شناخت، به آن جامعه هدف، به خود ما و به رابطه‌ای که قرار است میانمان برقرار شود آسیب بزند. بنابراین پیشنهاد می‌کنم در شروع کار صبور باشید و از فعالیت‌های کمتر مستقیم سمن شروع کنید؛ مثلاً با واحدهایی مثل روابط عمومی، منابع انسانی یا مالی همکاری کنید. بگذارید در گذر زمان هم خودتان و هم دوستانتان در سمن با توانایی شما و زمینه مطلوب فعالیت شما آشنا بشوند و همچنین با ورود مرحله به مرحله و آهسته به جامعه‌ای که مختصاتش برایتان ناآشناست مخاطبان خودتان را بهتر بشناسید و برای رابطه مستقیم با آنها بیشتر و بهتر آماده شوید.

- متعهد باشید

شما برای انجام دادن کار داوطلبانه پول دریافت نمی‌کنید، به احتمال بسیار زیاد قراردادی هم در کار نیست. همه چیز از قول یا تعهدی ساده شروع می‌شود. به مسئولان سمن قول می‌دهید هفته‌ای یک روز یا دو روز برای کودکان مبتلا به سرطان یا سندروم داون آن مجموعه کارگاه نقاشی خلاق برگزار کنید یا مثلاً طی یک هفته پرونده‌های پزشکی سمن درمانی را سروسامان بدهید یا... این قول و این تعهد مبنای رابطه شما با آن سمن و جامعه هدف خواهد بود. رئیسی در کار نیست یا قانون بازدارنده یا جریمه‌ای. همه چیز بستگی به خودتان دارد که کارتان را به موقع، درست و کامل انجام بدهید یا نه. البته که پیگیری‌های مسئول سمن هم بی‌تأثیر نیست، اما در نهایت کیفیت و زمان‌بندی پایبندی به این قول و تعهد با شماست.

”آموزش“

بگذارید از یک چالش همیشگی فعالیت‌های سمنی برای شما بگویم: داوطلب‌های بدقول که کارها را به‌موقع یا باکیفیت انجام نمی‌دهند یا حتی اصلاً انجام نمی‌دهند. اما واقعاً چرا این اتفاق می‌افتد؟ بدیهی است انسانی که پا در مسیر داوطلبی می‌گذارد، به‌محض اتخاذ این تصمیم، شخصی قابل‌احترام و متفاوت است. او دست به انتخابی زده که خیلی دیگر از افراد جامعه در شرایط او به سمتش نرفته‌اند. اما این پایان ماجرا نیست. داوطلبی فقط شروع نیست، داوطلبی فراتر از هرچیز توانایی استمرار و ادامه است. این مداومت و پایداری در مسیر است که داوطلب خوب را از داوطلب ضعیف متمایز می‌کند.

برای گریز از بدقولی و بی‌تعهدی در کارتان پیشنهاد من این است که در ابتدای کار جوگیر نشوید و قول‌های واقعی بدهید. تعهدی قبول کنید که از پس انجام‌دادنش برمی‌آیید. ممکن است این تعهد خیلی کوچک باشد، ممکن است دلتان بخواهد کارهای مهم‌تری انجام بدهید و اثرگذارتر باشید. اما حقیقت این است که انجام‌دادن یک فعالیت کوچک اما مستمر و باکیفیت و به‌موقع از سوی شما برای سمن بسیار ارزشمندتر و مؤثرتر از تعداد زیادی کار نصفه‌نیمه و بی‌سرانجام و بی‌کیفیت است. آن قولی را بدهید که مطمئنید از پس انجام‌دادنش برمی‌آیید.

و نکته مهم‌تر اینکه به هر قولی که می‌دهید پایبند باشید. داوطلبی فراتر از هرچیز احترامی برای خودتان و تعهدی به خودتان است. درست است که هیچ فرد بیرونی‌ای نمی‌تواند شما را بابت بدقولی‌تان در تعهدی که به سمنی داده‌اید مؤاخذه کند، اما کسی در درون شما با این بدقولی‌تان آسیب می‌بیند و اعتمادش فرومی‌ریزد و آن فرد کسی نیست جز خودتان. مراقب خودتان باشید و به تعهدهایتان به خودتان وفادار بمانید. و البته باید این را هم اضافه کنم که خوش‌قولی و متعهد

”آموزش“

بودنتان در کار داوطلبانه تصویر بیرونی مناسبی هم از شما می‌سازد. کسی که در فعالیت داوطلبانه و بدون اجبار بیرونی تعهد و پایبندی خود را نشان دهد، بی‌تردید بسیار مورد اعتماد و باور دیگران قرار می‌گیرد و این باعث می‌شود جایگاه فرد در فضای کار حرفه‌ای و اجتماعی‌اش هم ارتقا پیدا کند.

”آموزش“

نقش فعالیت هنری در بهداشت روانی کودک

«کودکی در عمق وجود همه ماست و با چشمان اوست که همگی روزی به این عالم نگاه کرده‌ایم. باوجوداین چنان از آن دور افتاده‌ایم که برای فهم نقاشی کودکان نگاه کردن آن برایمان کافی نیست و باید آن را به‌دقت مطالعه و بررسی کنیم.»

داشتن جامعه‌ای سلامت، شاداب و همراه با روحیه همدلی در آینده، مستلزم آماده‌کردن کودکانی توانمند در حل مسائل پیچیده زندگی، تقویت خلاقیت و رفع مسائل و مشکلات آنها در جامعه کوچک و اولیه یعنی خانواده است. قطعاً فعالیت‌های هنری بر پایه اصول صحیح آن در دوران کودکی از عوامل مؤثر آموزش و رشد کودک است و متقابلاً بی‌توجهی و برخورد سطحی و غیراصولی با این موضوع ممکن است مخرب باشد و اختلالات شخصیتی متفاوتی در او ایجاد کند. انجام‌دادن فعالیت‌های هنری همراه با کودک از جمله روش‌هایی است که همواره در جهت شناخت احساسات دورنی او، رفع مشکلات و موانع و کمک به رشد خلاقیت وی به کار گرفته می‌شود. درواقع کودک از زمانی که روی آشکالاش نامگذاری می‌کند در حال ایجاد ارتباط با محیط اطراف خود است و در زمان فعالیت هنری فرصتی پیدا می‌کند تا به شکلی کاملاً ناخودآگاه اطلاعاتش را از محیط بیرونی خودش جداسازی و طبقه‌بندی کند.

“آموزش”

(۱) کارشناس ارشد نقاشی، مدیر مسئول رسانه هنرهای
تجسمی گالری آنلاین: abdollahzadehfatemeh60@gmail.com
(۲) کارشناس گرافیک، مدرس کلاس‌های آزاد پردیس هنر
دانشگاه تهران

در سلسله مقالات آموزش هنر به کودکان به نقش فعالیت هنری در بهداشت روانی کودک، نقش فعالیت هنری در رشد مهارت‌های متفاوت کودک، تکنیک‌های آموزشی مناسب سنین مختلف و نقش هنردرمانی در سازگاری کودک خواهیم پرداخت.

کدام اثر کودک برای شناخت درونیات او قابل تحلیل است؟

اغلب تشخیص علائم بیماری‌های جسمی کودکان برای والدین بسیار آسان‌تر از تشخیص بحران‌های عاطفی و روانی است. برخی مسائل روانی مربوط می‌شود به افسردگی، کمبود توجه، اضطراب و... که متخصصان بهداشت روان، به جهت آشنایی با علائم این اختلالات، امکان تشخیص آنها را دارند. یکی از راه‌های شناخت این علائم و دنیای درون کودک نیز بررسی آثار هنری اوست.

باید توجه داشت تمام آثار خلق‌شده توسط کودک قابل تحلیل و تفسیر نیست و شرایط فیزیکی و مناسب او هنگام کار در این امر دخیل است. حتی ممکن است در یک اثر هنری کودکی که در شرایط مناسب روحی، خانوادگی و اجتماعی خاصی قرار دارد و از اختلالات روحی رنج نمی‌برد، به دلیل نبود برخی شرایط ساده و اولیه فعالیت هنری مانند ابزار لازم، سوژه مناسب، آگاهی کافی آموزش‌دهنده از نحوه و مراحل کار آموزش هنر به کودک و... شاهد نشانه‌های اختلالات روحی باشیم. طبیعتاً بروز علائم ناهنجار در اثری هنری که در این شرایط خلق شده مربوط به اختلال درونیات کودک نیست و نباید برای تحلیل شخصیت او به کار گرفته شود.

به عنوان مثال، ابزار نقاشی مناسب کودک دو تا پنج ساله پاستل و گواش است و چنانچه از او بخواهیم با ابزار دیگری مانند مدادرنگی نقاشی بکشد، قطعاً نتیجه موردنظرمان را نخواهیم گرفت. همچنین درصوتی که سوژه ارائه شده به کودک برای سطح درک او پیچیده باشد، نمی‌تواند

”آموزش“

با موضوع ارتباط برقرار کند و درونیات خود را به راحتی به تصویر درآورد.

طبیعتاً هر سن ابزار و سوژه‌های مناسب و جذاب خودش را می‌طلبد که والدین یا مربی باید آگاهی درستی از این موضوع داشته باشند. **تحلیل سطحی اثر هنری، هم برای کودک و هم برای خانواده، تأثیرات مخرب احتمالی دارد.**

نکته حائز اهمیت در تفسیر و بررسی آثار هنری کودک این است که نمی‌توان تنها با تعداد محدودی اثر و نشانه‌های بصری از پیش تعریف‌شده درباره روحیات و درونیات او قضاوت کرد. چه بسا اقدام زودهنگام و بدون سنجیدن تمام جوانب خود عاملی در تخریب خلاقیت و ایجاد ترس در کودک باشد.

برای چنین کاری مطالعه بستر فرهنگی و خانوادگی‌ای که کودک در آن رشد می‌کند و نیز شرایط و اتفاقات محیط اطراف کودک در بازه زمانی طولانی موردنیاز است.

چه بسا بسیاری از علائم در شرایط مختلف یا فرهنگ‌های متفاوت مفاهیم متنوعی داشته باشد. باید دقت کرد در تفسیر اثر کودک افراط نشود و در درجه نخست فعالیت هنری را دریچه‌ای بدانیم برای ایجاد ارتباط با وی.

برای مطالعه صحیح و حرفه‌ای آثار هنری کودکان، مربیان و خانواده‌ها باید همواره آرشیوی از کارهای کودک در طول دوره‌های سنی مختلف همراه با یادداشت شرایط و اتفاق‌های آن روز در محیط اطراف کودک تهیه کنند و در دوره‌های متوالی و مشخص با مشورت متخصصان این حوزه سعی کنند آثارش را نقد و بررسی نمایند.

ترس اصلی‌ترین مانع خلاقیت است.

آنچه سبب می‌شود کودک جهان‌بینی خود را به بهترین شکل در زمان خلق اثر هنری نمایش دهد عدم خودسانسوری اوست. افراد تا زمانی

”آموزش“

که از قضاوت شدن در کار هنری ترس نداشته باشند به راحتی و خلاقانه با فرایند خلق اثر هنری برخورد می‌کنند. از جمله عوامل کاهش خلاقیت انسان همراه با افزایش سن ایجاد چنین ترسی برشمرده شده است. به اعتقاد یکی از نقاشان معاصر ایران، علی فرامرزی، «ترس مهم‌ترین و مزاحم‌ترین پدیده روانی در اختلال شکل‌گیری خلاقیت و عدم حرکت به سمت وسوی نوآوری و ایده‌پردازی است. محیط‌های پرورش‌یافتگی، تعلیم و تربیت هر انسان تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر روی پدیده ترس دارند.»

از این رو توجه به عدم ایجاد حساسیت و ترس از قضاوت اثر هنری در کودک با انجام کنکاش بیش‌ازحد و غیرحرفه‌ای ممکن است خلاقیت و بهداشت روانی او را به خطر بیندازد.

تأثیر سوژه‌ها در اعتماد به نفس کودک

برخی مواقع با ارائه سوژه به کودک می‌توان فضایی برای اندیشیدن ایجاد کرد. باید توجه داشت این امر مستلزم این است که، ضمن دادن سرنخ‌هایی به کودک، برای او پر حرفی نشود و موضوع خلاصه و کوتاه باشد.

همچنین آگاهی نسبت به موضوع مناسب برای هر گروه سنی اهمیت ویژه‌ای دارد. تشویق کودک به تصویر کردن موضوعی که در درکش توانایی ندارد به اعتماد به نفس و خلاقیت او لطمه بزرگی وارد می‌کند. گاهی اوقات می‌توانیم از کودک بخواهیم در مورد تصاویری که نقاشی کرده داستان‌پردازی کند و به روایت او گوش دهیم.

در شماره‌های بعدی این مجموعه به تفصیل به ابزار، سوژه‌ها و تکنیک‌های مناسب سنین مختلف خواهیم پرداخت.

تحمیل سلیقه والدین و مربی، کودک را ریاکار می‌کند

نگه‌داشتن مرزی در نظارت و عدم دخالت در کار

“آموزش”

کودک بسیار اهمیت دارد. هیچ‌گاه نباید او را در استفاده از رنگ تحت فشار قرار داد و به‌عنوان مثال، با تصور اینکه باید او را از رنگ‌های غم‌انگیز دور نگه داریم، به او بگوییم استفاده از رنگ سیاه ممنوع است.

آموزش مستقیم و مجبور کردن کودک به اجرای سلیقه‌های خودمان و همچنین وادار کردن او به رنگ‌آمیزی کتاب‌هایی که طراحی‌های از پیش تصویر شده دارند اعتماد به نفس او را از بین می‌برد، راه هرگونه ارتباط کودک را با دیگران مسدود می‌کند و او را تشویق می‌کند رفتارهای ریاکارانه نشان دهد. ایجاد اعتماد به نفس خلق اثر هنری در کودک تأثیر به‌سزایی در اجتماعی شدن او دارد.

حتی دادن جایزه به کودک به دلیل کشیدن تصاویری منطبق بر شکل آن عنصر در جهان واقعی ممکن است موجب انهدام عنصر الهام درون او شود.

کودک در زمان فعالیت هنری باید بتواند کاملاً آزادانه انتخاب کند تا ناچار نشود هیچ‌یک از احساسات خود را سرکوب کند و در نتیجه روحیاتش را پنهان نگه دارد. کودک در زمان فعالیت هنری در حالتی ناخودآگاه قرار دارد و از ممنوعیت‌ها رها شده و از درونیات و کشفیاتش از این جهان صحبت می‌کند.

بیش از اهمیت داشتن نتیجه و محصول کار، اجرای آن برای کودک اهمیت دارد. کودک باید احساس کند کاری مربوط به خودش انجام

می‌دهد. «جهان پر از کودک باهوش و خوش‌ذهن است که با ذوق خود به زندگی ما معنی می‌دهد. ای‌کاش برای کمک به آنها به دست خودمان باعث نابودی آنها نشویم.»

در شماره بعدی این مجموعه به تأثیر فعالیت هنری اصولی و صحیح در رشد مهارت‌های اجتماعی، مهارت‌های حرکتی، مهارت‌های گفتاری، تصمیم‌گیری، مهارت‌های بصری، هوش نوآوری،

“آموزش”

عملکرد تحصیلی و آگاهی فرهنگی کودک خواهیم پرداخت.

منابع

- نقاشی کودکان و مفاهیم آن، آنا اولیوریو فراری، ترجمه عبدالرضا صرافان، نشر دستان
- «سلسله مقالات خلاقیت»، علی فرامرزی، پایگاه اطلاع رسانی گالری آنلاین

”آموزش“

نگاهی به نقش توان‌افزایی زنان در گسترش صلح

اهمیت زنان و جایگاه آنان در همه جامعه، به‌خصوص جوامع توسعه‌یافته، روزبه‌روز بیشتر می‌شود و همه صاحب‌نظران و اندیشمندان نیز به این نتیجه رسیده‌اند که بدون زنان توانمند، توسعه پایدار، جامعه سالم و پیشرفته، خانواده موفق و در یک کلام زندگی شادتر معنا و مفهومی ندارد و در نتیجه حضور زنان در همه عرصه‌ها روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شود. سازمان ملل متحد، بانک جهانی و سازمان بهداشت جهانی در سیاست‌گذاری‌ها و اعلامیه‌های مختلف خود به این مهم مکرراً پرداخته‌اند و بر برابری زن و مرد و همچنین قدرت‌دادن به زنان در امور اجتماعی و اقتصادی در راستای توسعه جامعه تأکید می‌کنند. چنین روشی را کشورها و جوامع صنعتی به‌اندازه کافی تجربه کرده‌اند. قدرت‌دادن به زنان و برداشتن موانع از سر راه آنها باعث بهبود وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی آنها در جامعه می‌شود. به‌علاوه، این جریان خود زمینه‌ساز توسعه پایدار شناخته شده است. مشارکت و همکاری کامل زنان و مردان پیش‌نیاز تولید و زادوولد در قالب مناسب آن است. این موضوع، یعنی مشارکت عادلانه زنان و مردان در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، حفظ و نگهداری و پرورش اطفال و همچنین پرداختن به امور مربوط به خانه‌داری را نیز شامل می‌شود.

در کلیه نقاط جهان زنان با تهدیدات زیادی در زندگی، بهداشت و سلامت خود مواجهند،

“آموزش”

در حالی که مشکلات مربوط به کار و کمبود قدرت و نفوذ آنها نیز بر مشکلاتشان افزوده است؛ یعنی در شرایطی که با مشکلات فوق مواجه می‌شوند، قدرت تصمیم‌گیری کافی نیز در جامعه ندارند. براساس تحقیقات به عمل آمده در بسیاری از نقاط جهان، زنان تحصیلات رسمی کمتری نسبت به مردان دارند. و همین‌طور در بسیاری از مناطق توانایی‌ها، دانش و تطبیق‌پذیری‌های زنان نادیده گرفته می‌شود یا، به عبارتی، به رسمیت شناخته نمی‌شود. زمینه‌ها و روابط مبتنی بر قدرت، مانع دستیابی زنان به زندگی سالم و سازنده در بسیاری از سطوح جامعه است؛ یعنی گرچه این‌گونه توانایی‌ها را دارند، به علت نداشتن پشتوانه رسمی، به خوبی نمی‌توانند در سطوح مختلف جامعه مشارکت کنند. ایجاد تغییر در این زمینه نیاز به سیاست‌گذاری و اجرای اقداماتی دارد که زنان بتوانند، ضمن دستیابی به شرایط بهتر اقتصادی و پیدا کردن تأمین اجتماعی، مشکلات سنتی را از سر راه خود بردارند. وسایل ارتباط جمعی در این زمینه نقش مؤثری دارد و می‌تواند بسیاری از تغییرات حوزه زنان را نهادینه کند. به علاوه، بهبود موقعیت زنان توان تصمیم‌گیری آنها را در سطوح و صحنه‌های مختلف زندگی، مخصوصاً زندگی زناشویی و تولیدمثل، افزایش می‌دهد. تجارب نشان داده که برنامه‌های جمعیت و توسعه، زمانی نتیجه‌بخش و مؤثرند که هم‌زمان بهبودی در وضعیت زنان به وجود آید. از این‌رو، با توجه به مطالب فوق، زنان می‌توانند سهم عمده‌ای در سطح ملی داشته باشند. در این مقاله نخست به وضع زنان و شاخص‌های جنسیتی در ایران اشاره می‌کنیم، معنا و اهداف توانمندسازی را تعریف می‌کنیم و سپس به دو بُعد مهم تأثیر توان‌افزایی زنان بر گسترش صلح می‌پردازیم.

“آموزش”

زنان و شاخص‌های جنسیتی در ایران

شاخص شکاف جنسیتی از محاسبه چهار شاخص کلی آموزش، سلامت، مشارکت اقتصادی و مشارکت سیاسی محاسبه می‌شود. این شاخص را مجمع جهانی اقتصاد از سال ۲۰۰۶ محاسبه و سالانه منتشر می‌کند. هر سال این شاخص برای ۱۴۵ کشور و براساس داده‌های گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار و داده‌های گزارش توسعه انسانی محاسبه می‌شود. مقدار شاخص محاسبه‌شده هر قدر به عدد یک نزدیک‌تر شود، به معنای برابری بیشتر و هر قدر به عدد صفر نزدیک‌تر شود، به معنای نابرابری بیشتر است. بررسی شاخص و رتبه کشور ایران در گزارش سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که در مجموع ۱۴۴ کشور، ایران در رتبه کلی ۱۳۹ قرار دارد.

گزارش شکاف جنسیتی براساس تقسیم‌بندی دیگری نیز ارائه می‌شود که شامل رتبه‌بندی براساس منطقه جغرافیایی است. براساس گزارش سال ۲۰۱۶، ایران در مجموع ۱۸ کشور منطقه منا (خاورمیانه و شمال آفریقا) در شمار ۵ کشور انتهای جدول با بیشترین شکاف جنسیتی قرار دارد. ایران پایین‌تر از مراکش و بالاتر از عربستان، سوریه و یمن قرار گرفته است.

بررسی شاخص‌های اقتصادی نشان می‌دهد که در ایران نسبت بیکاری زنان دو و نیم برابر مردان است. از نظر آموزشی فاصله بین زنان و مردان سال به سال کمتر شده: در مقطع کارشناسی شاخص‌های جنسیتی برابر شده و در سطح ارشد و دکترا نیز زنان به مردان نزدیک شده‌اند. از نظر بهداشت، سلامت جسمانی و بقا نیز زنان نسبت به گذشته از موقعیت بهتر و برابری برخوردارند، اما در زمینه مشارکت سیاسی

“آموزش”

شکاف جنسیتی بالا و آشکار است. زنان در پنجاه سال گذشته از دستیابی به مقام‌های سیاسی طراز اول دور نگه داشته شده‌اند. با بررسی آمارها متوجه می‌شویم ایران در سال ۲۰۰۶ در میانه مسیر برابری جنسیتی و رفع تبعیض‌ها قرار داشته و با برنامه‌های حمایتی در زمینه آموزش و سلامت توانسته در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ روندی صعودی طی کند و به رتبه ۱۱۶ در مجموع کشورها دست یابد، اما در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۷) ایران دچار افزایش شدید تبعیض جنسیتی شده و در طول سال‌های بعد همچنان جزو کشورهای دارای بالاترین نرخ فاصله جنسیتی باقی مانده است. گفتیم که شاخص شکاف جنسیتی از مجموع چهار شاخص آموزش، سلامت، مشارکت اقتصادی و مشارکت سیاسی محاسبه می‌شود و یکی از دلایل بسیار مهم بالابودن نرخ فاصله جنسیتی در ایران کم‌بودن سهم زنان در اقتصاد و مشارکت سیاسی است. به عبارت دیگر، علی‌رغم اینکه کشور ایران در دو شاخص سلامت و آموزش به برابری کامل نزدیک شده، پایین‌بودن نرخ مشارکت سیاسی و اقتصادی به افت شدید مجموع معدل ایران منجر شده است.

تعریف، اهداف و ابعاد توانمندسازی زنان

توانمندسازی فرایندی است پویا که باعث می‌شود زنان ابعاد مختلف وجودی خود را بشناسند، استعدادهای خود را در حوزه‌های گوناگون کشف کنند، کنترل بیشتری بر جنبه‌های مختلف زندگی‌شان پیدا کنند، امکان انتخاب‌های مناسب براساس خواسته‌ها و شرایط خودشان را افزایش دهند، قدرت تصمیم‌گیری بیشتری کسب کنند و

“آموزش”

با حقوق خود آشنا شوند، عملکرد مستقل مالی داشته باشند و راه‌های کسب درآمد و کارآفرینی در جهت استقلال خود و کمک به خانواده را بیاموزند و در مسیر رفع فقر و بیکاری بکوشند. زنان توانمند دانش و مهارت‌های لازم برای انجام‌دادن وظایف اجتماعی را می‌آموزند و قادرند بین زندگی شخصی و شغلی تعادل برقرار کنند و کیفیت زندگی شخصی-کاری خود را ارتقا دهند.

اهداف توانمندسازی زنان عبارت‌اند از: ایجاد اعتمادبه‌نفس و افزایش خودباوری و عزت نفس؛ آشنایی و آگاهی زنان از حقوق فردی و اجتماعی خود؛ کارآفرینی و توسعه فعالیت‌های اقتصادی؛ افزایش سطح دانش و مهارت زنان در حوزه‌های موردنیاز؛ ارتقای سطح بهداشت جسمانی و روانی؛ افزایش شمار زنان توانمند؛ شناسایی و تربیت استعدادها؛ کمک به زنان در جهت شناخت پتانسیل‌های خود.

ابعاد توانمندسازی زنان نیز عبارت‌اند از: اجتماعی-فرهنگی؛ جسمانی-روانشناختی؛ حقوقی-قانونی؛ اقتصادی و سیاسی.

توانمندسازی زنان و بهره‌وری

لازمه توسعه وجود تعادل و توازن جنسیتی در محیط کار و بهره‌وری براساس شایستگی بدون نگاه متعصبانه است. براساس گزارش بانک جهانی، بهره‌بردن از زنان توانمند و شایسته تولید ناخالص داخلی^۱ کشورها را به مقدار قابل‌توجهی افزایش می‌دهد. پیش‌بینی می‌شود ایجاد برابری کامل می‌تواند به میزان ۲۴۰ میلیارد دلار در انگلستان، ۱۲۰۱ میلیارد دلار در آمریکا، ۵۲۶ میلیارد دلار در ژاپن و ۲۸۵ میلیارد

”آموزش“

۱. GDP: Gross Domestic Product

دلار در آلمان تولید ناخالص داخلی را افزایش دهد. محاسبات بانک جهانی همچنین میزان اتلاف در خاورمیانه به سبب نابرابری‌های جنسیتی را ۴۷ میلیارد دلار می‌داند.

از سوی دیگر مطالعات نشان می‌دهد رابطه مستقیمی میان شاخص برابری جنسیتی و بهره‌وری و درآمد کشورها وجود دارد؛ به صورتی که کشورهای دارای بالاترین امتیاز برابری دقیقاً در شاخص‌های بهره‌وری و درآمد نیز بالاترین‌اند.

در این میان شاخص برابری جنسیتی ایران و به‌کارگیری زنان دارای صلاحیت در پست‌های کلیدی وضعیت قابل‌تأملی دارد: جایگاه ۱۳۹ در میان ۱۴۴ کشور (سال ۲۰۱۶).

از مهم‌ترین دلایل اشاره‌شده در گزارش جهانی در خصوص وجود رابطه میان بهره‌وری و تأثیر حضور زنان در نقش‌های رهبری می‌توان به این موارد اشاره کرد: دستیابی جامعه به مخزن استعدادهای بزرگ‌تر به واسطه حضور زنان، شبکه‌های رهبری مشارکتی زنان، قوه شهودی بالاتر نسبت به مردان، امکان انجام‌دادن کارهای هم‌زمان، خلاقیت بیشتر، استعداد در مدیریت سرمایه‌های انسانی به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین مهارت‌های مدیر و در نهایت مدیریت ذی‌نفعان به‌صورت ذاتی.

توانمندسازی زنان و صلح پایدار

صلح، به‌معنای آرامش، زیستن مسالمت‌آمیز در کنار دیگران، رعایت حقوق انسان‌ها، احترام به آرا و عقاید و کرامت انسان‌ها و دوری از جنگ و دشمنی، آرزوی دیرینه بشریت بوده است و همه ادیان آسمانی و مکاتب و مسلک‌های بشری نیز برقراری صلح را به پیروان خود وعده داده‌اند. در بررسی نقش زنان در فرایند ایجاد و تثبیت صلح سؤالی اساسی مطرح است: آیا بدون حضور

“آموزش”

پررنگ زنان صلح پایدار امکان‌پذیر است؟ جواب سؤال البته روشن و بدیهی است: هیچ صلحی بدون مشارکت زنان توانمند تداوم ندارد. زنان نه تنها به این دلیل دارای اهمیت‌اند که نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، بلکه به دلیل نقش محوری‌شان در خانواده و تربیت فرزند حائز اهمیت‌اند، زیرا خانواده مرکز شکل‌دادن شخصیت و ابعاد روانی و معنوی کودکان است و سال‌های کودکی تأثیراتی بنیادی بر کل شخصیت انسان دارد. کودکان تحت تربیت والدین به‌ویژه مادران از همان ابتدای زندگی با مفاهیم محبت و نوع‌دوستی، رعایت حقوق دیگران، احترام به افراد، حفظ محیط‌زیست و... آشنا می‌شوند و با تکرار رفتارهای مناسب ارزش‌های انسانی را در خود نهادینه می‌کنند. از سویی دیگر تحقیقات نشان داده است که خانواده نقشی محوری در کاهش بزهکاری، ارتکاب جرایم و بروز رفتارهای ناهنجار اجتماعی دارد. خانواده، به‌عنوان سلول تشکیل‌دهنده پیکره اجتماع، نقش اساسی و مهمی در سلامت جامعه و پیشگیری از انواع انحرافات و جرایم و نیز درمان آن ایفا می‌کند.

در بررسی نقش توانمندی زنان در صلح پایدار توجه به یک نکته دیگر نیز ضروری است و آن فراتر رفتن از سطح حرف و مباحث شعارگونه مقطعی و پرداختن اقدامات عملی است، فعالیت‌ها و اقداماتی مستمر و مبتنی بر برنامه؛ به عبارتی دیگر، برای دستیابی به صلح و امنیت و کاهش جرایم و رفتارهای ناهنجار فردی و اجتماعی باید به توانمندسازی زنان به‌عنوان برنامه‌ای استراتژیک و راهبردی توجه کرد و در برنامه‌ها و اسناد توسعه لحاظ نمود و بسترها و شرایط اجرای آن را نیز پیش‌بینی کرد. برخورداری زنان از آموزش بیشتر کمی و کیفی، افزایش قدرت اقتصادی زنان، مشارکت بیشتر سیاسی زنان و

“آموزش”

دردست‌گرفتن اهرم‌های قدرت اجتماعی سبب می‌شود زنان بتوانند نقش مؤثرتری در برقراری صلح ایفا کنند و در مقابل تغییر و تحولات اجتماعی منفعلانه رفتار نکنند.

توانمندسازی زنان از جمله مؤلفه‌های مهم در توسعه پایدار است، زیرا زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و سهم تعیین‌کننده‌ای در ثبات و تداوم برنامه‌های توسعه دارند. تحقیقات نشان داده زنان در صرفه‌جویی، مصرف بهینه منابع، حفظ محیط‌زیست، ترویج کتاب‌خوانی، آموزش و بسیاری امور دیگر نقشی اساسی و انکارنشدنی بر عهده دارند.

از سویی دیگر زنان در همه جوامع سهم کمتری از آموزش، اقتصاد، بهداشت و مشارکت سیاسی-اجتماعی دارند و از تبعیض‌ها و آزارهای جسمی و روحی متعددی رنج می‌برند. بنا به دلایل ذکرشده، در سال‌های اخیر سازمان‌های متعدد بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به بحث توانمندسازی زنان پرداخته‌اند. در برنامه ششم توسعه کشور ما نیز دو ماده ۱۰۱ و ۱۰۲ به حوزه زنان و خانواده اختصاص یافته، اما در بخش‌های دیگر برنامه و در موضوعاتی که ارتباطی به این حوزه ندارد نیز می‌توان ردپای مسائل مربوط به حوزه زنان و خانواده را جست‌وجو کرد. توانمندسازی زنان پدیده‌ای اجتماعی است و پدیده‌های اجتماعی تک‌علتی نیستند. توانمندشدن زنان به عوامل درونی و بیرونی متعددی بستگی دارد؛ از طرفی عواملی درونی چون وضعیت جسمانی، روانی و اقتصادی خانواده در توانمندی فرد نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و از طرف دیگر ساختارهای موجود اجتماعی نیز در این مورد حائز اهمیت بسیار است.

بنابراین در مسیر توانمندسازی هم باید به

“آموزش”

آموزش، رشد و توسعه فردی زنان و هم به تغییر ساختار نهادهای اجتماعی توجه کرد و در سیاست‌گذاری‌ها نقش پررنگی به زنان داد و در معادلات قدرت آنها را نیز لحاظ کرد. هردو این اقدامات باید هم‌راستای یکدیگر پیش بروند، زیرا از هم تأثیر می‌گیرند و یکدیگر را تقویت می‌کنند.

منابع

- «از اولین تا عرف‌شدن»، گزارش مطالعه مشترک میان مک‌کنزی و شورای همکاری خلیج (جی‌سی‌سی)، ۲۰۱۴.
- «تحلیل وضعیت شاخص‌های جنسیتی در ایران»، معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، بهمن ۱۳۹۵.
- سند برنامه جامع توسعه امور زنان و خانواده (ماده ۲۳۰ برنامه پنجم توسعه).
- شهبازی، حسن. «مشارکت، راهکار اصلی توانمندسازی زنان»، مجله تعاون، دوره جدید، شماره ۲۳۱، ۱۳۸۳.
- کلدی، علیرضا و پروانه سلحشوری. «بررسی تأثیر حمایت اجتماعی بر توانمندسازی زنان»، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال چهارم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۳.
- گزارش جهانی شکاف جنسیتی، ۲۰۱۶.
- لانگه، سارا. معیارهایی برای تواناسازی زنان، تهران، روشنگران، ۱۳۷۲.
- نقشه راه توانمندسازی زنان صنعت نفت، ۱۳۹۶.

“آموزش”

آموزش صلح و مهارت‌های زندگی؛ چرا نه؟

}}ماتیو آبراخت، درمانگر و پزشک خانواده، دانش آموخته دانشگاه تگزاس است. او تاکنون به هیچ بیمارستان و گروه پزشکی نپیوسته و به‌طور مستقل در زمینه‌های مختلف فعالیت می‌کند. مطلب زیر یادداشتی است که درباره آموزش صلح در مدرسه نوشته است.}}

مدرسه شاه‌راه اجتماعی یادگیری ما است. در حالی که تمرکز اصلی آموزش در مدرسه عموماً بر مهارت‌های علمی است، بسیاری معتقدند آموزش مهارت‌های زندگی هم همان‌قدر اهمیت دارد. ما تقریباً در همه مراحل و حوزه‌های زندگی با اختلاف و گاهی خشونت روبه‌رو هستیم. در حقیقت عدم رسیدگی موثر به اختلافات ممکن است آن‌ها را تبدیل به یکی از بزرگترین آسیب‌های موفقیت در تحصیل و زندگی کند.

طی ایام تحصیل، یکی از هر ۳ دانش‌آموز درباره خشونت که تجربه می‌کند گزارش می‌دهد. این خشونت، نشانگر آسیب فضای آموزشی و اجتماعی است و قربانیان خشونت ۲ تا ۹ بار بیشتر احتمال دارد اقدام به خودکشی کنند. نزاع و خشونت مهمترین موانع مدیریت و عملکرد موثر مدارس هستند.

قدرت خشونت در جهان رعب‌آور است. از نظر اقتصادی، صنعت مهار خشونت حدود ۲/۱۶ تریلیون دلار، یا ۱۵ درصد از تولید ناخالص ملی آمریکا، هزینه دارد. با افزودن بهای واقعی به میانگین مالیات‌دهندگان آمریکایی، هزینه‌های

”آموزش“

مهارت خشونت حدود ۱۵ هزار دلار در سال تخمین زده می‌شود یا ۷ هزار دلار به ازای هر مرد، زن و کودک. این نه تنها یک بار سنگین که چالشی بزرگ در سهمیه‌بندی بودجه است. این پولی است که بهتر است صرف کوشش‌های بهبودبخش اجتماعی شود.

اولویت‌دادن به سرمایه‌گذاری در آموزش مهارت‌های اجتماعی و عاطفی، آموزش حل مناقشه و واردکردن مهارت خلق صلح در برنامه‌های آموزشی کنونی در راستای معکوس کردن جریان فعلی، عاقلانه به نظر می‌رسد. اگرچه در حال حاضر برنامه‌های آموزشی موثری در این زمینه در سراسر آمریکا اجرا می‌شوند، لازم است این برنامه‌ها سازمان‌یافته‌تر شود.

تصور کنید اگر میلیون‌ها کودک با مهارت‌های بیشتری در حل منازعه و پرورش صلح بزرگ شوند، چه خواهد شد؛ این می‌تواند دنیای بهتری بسازد.

آگاهی از برخی از این برنامه‌ها می‌تواند انگیزش‌بخش باشد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

در دبیرستانی در غرب فیلادلفیا، طی مدت ۲ سال اجرای برنامه سیاست ترمیمی، برخوردهای تهاجمی و رفتارهای آشوبگرانه بیش از ۶۵ درصد کاهش یافت.

مراقبه، تمرین‌های حضور ذهن در مدارس مزایای چشمگیری دارد: برطبق مطالعات، تعلیق (اخراج موقت) تا ۷۹ درصد کاهش، حضور در کلاس تا ۹۸ درصد افزایش و بازدهی تحصیلی پیشرفت چشمگیری داشته‌است.

همچنین تا ۴۲ درصد کاهش در خشونت کلامی و فیزیکی جوانان در پی آموزش مهارت‌های زندگی در مدارس گزارش شده است.

در ادامه برنامه‌ها و استراتژی‌های توانمندسازی را که نتایج مثبت‌شان اثبات شده مرور می‌کنیم:

“آموزش”

- آموزش‌های عاطفی-اجتماعی

خودآگاهی، همدلی، کنترل تکانه، انگیزش و مهارت‌های اجتماعی را می‌آموزد.

یادگیری عاطفی و اجتماعی فرایندی است که از خلال آن کودکان (و بزرگسالان) دانش، بینش و مهارت لازم برای درک و مدیریت احساسات، تعیین و دستیابی به اهداف مثبت، درک و بروز همدلی با دیگران، ایجاد و حفظ روابط مثبت و تصمیم‌گیری مثبت را کسب و به‌طرز موثر اعمال می‌کنند. برنامه آموزش عاطفی و اجتماعی برمبنای درک این نکته است که بهترین یادگیری در بستری از روابط حمایتگر اتفاق می‌افتد که آن را چالش‌برانگیز، بامعنا و جذاب می‌سازد.

- مهارت‌های ارتباطی

برنامه آموزشی حل اختلاف یک شیوه کلیدی است. آموزگاران، پرسنل و مدیران برای تلفیق مهارت و مدیریت حل اختلاف، به‌عنوان یکی از مهارت‌های زندگی، با برنامه آموزشی فعلی و تسهیل تغییرات مثبت در اجتماع مدرسه با هم‌راستا نمودن اهداف مدرسه، فرایند سیاست‌گذاری و کوشش‌های دسته‌جمعی با نظریه‌ها و مفاهیم حل اختلاف آموزش دیده‌اند.

- حلقه‌ها و گفتگوهای ترمیم‌کننده

این حلقه‌ها از همان ابتدا عملکرد موثر دارند. دانش‌آموزان دبستانی روز را در یک حلقه به همراه آموزگارشان شروع می‌کنند، یکدیگر را می‌بینند و از حال هم جویا می‌شوند. با این روش فضایی برای کودکان فراهم می‌شود تا اتفاقات زندگی خود را با سایرین در میان بگذارند. شاید مرگ در خانواده‌ای، تولد نوزادی، بیماری در بیمارستان، طلاق و... از کودکان انتظار می‌رود با وجود حوادث، عادی رفتار کنند. مدل‌سازی عمیق، زمانی که آموزگار تصمیم

"آموزش"

می‌گیرد فرد آسیب‌پذیر باشد، همیشه اتفاق خوب و سودمندی است.

-عدالت ترمیمی با تسهیل‌گران دوره‌دیده

این مربوط به وقتی است که قانون‌شکنی در مدرسه اتفاق می‌افتد و در آن یک نفر یا بیشتر دخیل است. همه افراد درگیر در آن ماجرا دور هم جمع می‌شوند و یک نوع پیش‌مصاحبه با آن‌ها انجام می‌شود. مهم آن است که مقصر بخواهد مسئولیت عملش را برعهده گیرد و اوضاع را بهبود بخشد. قربانی‌ها هم باید موافقت کنند. و از هر دو طرف ماجرا خواسته می‌شود تا تیم حمایتی خود را همراه بیاورند.

-مراقبه و تمرین حضور ذهن

حضور ذهن یک تکنیک ساده اما قدرتمند برای تمرکز، مدیریت عواطف و استرس، و حل اختلافات است. این تکنیک به نوجوانان را یاد می‌دهد تا به جای نگاه به گذشته در لحظه تصمیمات عاقلانه‌تری بگیرند. این روش همچنین جو حاکم بر مدرسه را مطلوب‌تر می‌کند.

-میانجی‌گری همسالان

شامل پادرمیانی همسالان بدون دخالت آموزگاران یا بزرگسالان است. مثال‌های بیشتر عبارتند از: ارتباط بدون خشونت، برنامه‌های توقف نزاع و منافشه‌های بعد از مدرسه، آموزش فرهنگ صلح به کودکان و آشنایی آنها با جنبش‌های خلق صلح و فعالیت‌هایی که در این زمینه در دنیا انجام می‌شود و اتخاذ سیاست‌های آموزشی بهتر و تقویت برنامه‌های مناسب برای جایگزینی با ایده‌ی اخراج موقت.

خوشبختانه در این‌باره کمبود امکانات نداریم همچنین می‌توانیم بیشتر در مورد آموزش صلح در مدرسه و کارهای انجام شده در این زمینه و

”آموزش“

چالش‌های موجود مطالعه کنیم. زمان آن رسیده که به کودکان مهارت‌ها و حمایت‌هایی را که برای شکوفایی در همه مراحل زندگی، نه فقط تحصیلات، نیاز دارند عرضه کنیم. همچنین لازم است ساختاری در مدارس جهت رسیدگی موثرتر به خشونت و اختلاف فراهم کنیم. تصور کنید چه دنیایی می‌توانستیم بنا کنیم، اگر کودکان مدرسه را با بنیانی از این مهارت‌های پایه پشت سر بگذارند. آن‌ها می‌توانستند عملکرد بهتری داشته باشند و زندگی معنادارتر و از نظر عاطفی سالم‌تری را پیش ببرند. این می‌تواند میراثی حقیقی از صلح برای نسل آینده باشد.

*این ترجمه، خلاصه‌ای است از یادداشتی که ماتیو آبراخا در هافینگتون پست منتشر کرده است.

“آموزش”

آموزش صلح به کودکان، راهی برای ساختن دنیای بدون خشونت

«اعتماد» مهمترین مفهومی است که از همان ابتدای تولد و در سال‌های آغازین کودکی شکل می‌گیرد و مبنایی برای قضاوت «خود» و «جهان» کودک است. اگر کودک از احساس امنیت کافی برخوردار باشد، باور «من خوب هستم» در او شکل می‌گیرد، اما در فقدان اعتماد و امنیت، گزاره «من خوب نیستم» نقش پررنگ‌تری در دنیای ذهن و روان او بازی خواهد کرد.

وضعیتی که در آن، شکل‌گیری یک «خودپنداره منفی»، کودک را نه تنها مستعد پذیرش انواع بداخلاقی‌ها و اجحاف‌ها در قبال خودش می‌کند، بلکه به تعامل خشونت‌بار و پرخاشگری او نیز با دیگران دامن می‌زند. بنابراین درک ضرورت وجود فضایی مثبت در محیط زندگی کودک و دور ماندنش از خشونت و احساس عدم امنیت، چندان دشوار نیست.

اما وضعیت پیچیده‌تری که کمتر به آن توجه داریم، زمانی رخ می‌دهد که باور «من خوب هستم» با «تو خوب نیستی» جمع بشود؛ در چنین حالتی اگرچه کودک از شرایط مساعد برخوردار بوده، اما حاضر به پذیرش و تعامل مسالمت‌آمیز با سایرین نخواهد بود. درواقع چنین کودکی در بزرگسالی بیش از آنکه بر شباهت‌های میان خود و دیگران تاکید کند، وجوه تمایز را در نظر خواهد گرفت و آن را دست‌آویزی برای اعمال تبعیض و خشونت قرار خواهد داد و در نتیجه کمتر به برابری، ارزش‌های انسانی و حقوق سایرین توجه خواهد کرد. چنین شرایطی فرد و

“آموزش”

در مقیاس بزرگتر جامعه را مستعد لحاظ و فربه‌سازی مفهومی به نام «دیگری» می‌کند.

نقطه مقابل این وضعیت، همراهی باور «من خوب هستم» با «تو خوب هستی» است. فرد یا جامعه‌ای که چنین ترکیبی را در خود پرورش داده باشد، نه تنها تفاوت‌ها را تهدید تلقی نمی‌کند، بلکه آن را فرصتی برای گسترش جهان شخصی خود محسوب خواهد کرد. چنین فردی مسائل را در گستره‌ای وسیع‌تر ارزیابی می‌کند، مفهوم تفکر سیستمی را بهتر درونی کرده و صلح را نه تنها در ارتباط با سایر انسان‌ها از هر قومیت و نژاد و فرهنگی ارزش‌گذاری می‌کند، بلکه آن را به تعامل با حیوانات و طبیعت نیز تسری می‌دهد. درست به همین دلیل است که برای داشتن جامعه و جهانی با کمترین میزان خشونت، باید از همان ابتدای کودکی نسبت به آموزش در راستای صلح و فراهم‌سازی شرایط مستعد آن اقدام کرد.

اگر شما نیز مایلید صلح را از کودکی آغاز کنید، با تاکید بر تجربه‌های بین فرهنگی فرصت‌هایی فراهم کنید که کودکان از نزدیک و فارغ از انتخاب‌های مبتنی بر مبنای علایق فردی با شرایط «دیگری» اعم از جنسیت، نژاد، قوم، فرهنگ و... آشنا شود. ضمن اینکه به موازات این تجربه‌ها از معیارهای عقلانی برای تعیین آنچه به صدق و حقیقت نزدیک‌تر است، کمک می‌گیرید. هر چه کودک بیشتر در چنین موقعیت‌هایی قرار بگیرد، کمتر احتمال دارد به مفهوم «دیگری» در معنای منفی آن و در جایگاه «فروتر» قائل باشد و در عوض در بزرگسالی در تعامل با سایرین به‌ویژه گروه‌های اقلیت یا دارای فرهنگ متفاوت، رفتار مسالمت‌آمیز و همراه با تسامح و تساهل بیشتری از خود نشان خواهد داد.

“آموزش”

روش‌هایی برای ایجاد صلح در خانه

به وجود آوردن محیطی سرشار از عشق

ما می‌توانیم شفقت، ادب و مهربانی، آرامش و عشق بی‌قید و شرط را به کودکانمان بیاموزیم.

در خانه‌ای سرشار از صلح، والدین سعی می‌کنند با احترام، همدلی و مراقبت با کودکان خود رفتار کنند. کودکان باید حس همدلی را بیاموزند، برای این منظور نیاز است که به آنان کمک کنیم تا احترام به خود و دیگران و پذیرش را یاد بگیرند.

در فضایی سرشار از محبت و احترام، کودکان می‌توانند سخنان ما را راحت‌تر بپذیرند و به آن واکنش نشان دهند. آنها رفتار مؤدبانه ما را تقلید می‌کنند. بهتر است به کودکانمان رفتار درست را بیاموزیم، به جای اینکه منتظر باشیم رفتار اشتباه انجام دهند تا آنها را تنبیه کنیم. اگر کودکان خطایی می‌کند یا رفتار اشتباهی نشان می‌دهد، رفتار او را با آرامش متوقف کنید و به او نشان دهید که در آن موقعیت چه کار قابل قبولی باید انجام دهد.

کودکان در درونشان کلیدی برای رشد و پیشرفت دارند. ما باید هدفمان این باشد که به آنها کمک کنیم رشد کنند و بالغ، مستقل و مسئولیت‌پذیر شوند. متأسفانه ما گاهی بیش از اندازه از کودکان مراقبت می‌کنیم و متوجه نیستیم که آنها تنها از طریق تجربه می‌توانند زندگی کردن را بیاموزند.

”آموزش“

وقتی فرزندپروری والدین استوار و محکم است، کودک در بین آنها احساس امنیت می‌کند. والدین باید روش‌های فرزندپروری را با هم مطرح کنند و با یک روش با کودکشان رفتار کنند. موقعیت‌هایی که پیش‌آمده است، یا قرار است پیش بیاید را یادداشت کنید و در مورد آن صحبت کنید که به عنوان یک خانواده، قرار است چطور با آن موقعیت کنار بیایید. اگر موقعیت‌هایی است که نمی‌دانید چگونه عمل کنید، حتما کمک حرفه‌ای بگیرید. در توازن، کودکان احساس اطمینان می‌کنند، وقتی والدین باهم تلاش می‌کنند و بهترین راه را برای والدگريشان می‌یابند.

بسیاری از مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها، نقش پررنگی در تربیت کودکانمان دارند، مطمئن شوید که آنها از روش‌های والدگری شما آگاهند و می‌دانند که قصد دارید، فرزندتان را چگونه تربیت کنید.

کنار آمدن با تغییرات در خانواده

ما نمی‌توانیم جلوی تغییرات زندگی را بگیریم، اما می‌توانیم تاثیری را که بر روی کودکان می‌گذارند، مدیریت کنیم. وقتی تغییری اتفاق می‌افتد، به امنیت و حال خوب کودک باید اول از همه رسیدگی کرد.

اتفاقاتی مانند تولد یک نوزاد جدید در خانواده یا جدایی والدین یا مرگ یکی از اعضای خانواده، آئین‌های قابل پیش‌بینی قبلی را برای کودک برهم می‌زند. هر تغییری می‌تواند آرامش کودکان را برهم بزند. ممکن است آنها بتوانند، یا نتوانند که احساساتشان را بروز دهند اما والدین می‌توانند به فرزندانشان کمک کنند که از میان این تغییرات به خوبی عبور کنند. والدین می‌توانند از کتاب‌های مهارت‌های زندگی برای کودکان استفاده کنند تا به آنها برای عبور از تغییرات و مشکلات کمک

”آموزش“

کنند. به سوالات و نگرانی‌های آنها گوش دهید و به ساده‌ترین راهی که می‌توانید، آنها برای بچه‌ها حل‌وفصل کنید.

جلسات خانوادگی

خوب است جلسات خانوادگی به صورت یک آئین هفتگی با کودکان بالای ۳ سال برگزار شود. خوب است در این جلسات اسباب‌بازی‌هایی هم برای انجام بازی‌های گروهی وجود داشته باشد. جلسات می‌توانند بر اساس سن کودکان، ۱۰ تا ۱۵ دقیقه باشد. خوب است جلسات خانوادگی موقعی برگزار شوند که همه اعضای خانواده می‌توانند در آن شرکت کنند. جلسات نباید در زمان خوردن غذا باشند. از همه راه‌های ارتباطی دیگر، مثل جواب‌دادن به تلفن و موبایل در این چند دقیقه دوری کنید. هر بار یک نفر مسئول جلسه باشد و همه فرصت صحبت کردن داشته باشند. با قدردانی و تشکر از کارهای خوب یکدیگر، جلسه را آغاز کنید. جلسات ابتدایی را با موضوعات جالب و دوست‌داشتنی شروع کنید و پس از چند جلسه، به بیان مشکلات بپردازید. خوب است جلسات خانوادگی با یک موضوع بامزه پایان یابند، مثلاً یک جک، یک شعر یا آهنگ.

کنار گذاشتن کج خلقی و خشم

زمانی که عصبانیت اتفاق می‌افتد، والدین یا کودک، ممکن است از کنترل خارج شوند، اما یکی از آنها باید بالغ باشد! لج‌بازی و کج‌خلقی یکی از خصیصه‌های نوپایان است. اما بعضی از کودکان ممکن است آن را

”آموزش“

سال‌ها داشته باشند، چون آموخته‌اند که از طریق آن می‌توانند به خواسته‌هایشان برسند. بچه‌ها معمولاً موقعی دچار بدخلقی می‌شوند که خیلی خسته یا گرسنه هستند، از نظر احساسی صدمه خورده‌اند یا احساس مریضی می‌کنند. کودکان معمولاً بدترین زمان را برای لجبازی یا نشان دادن خشم و کج‌خلقی انتخاب می‌کنند. مثلاً موقعی که شما در حال خرید یا رانندگی، در یک رستوران یا در منزل یک دوست هستید. در این حالت میزان استرسشان افزایش پیدا می‌کند و می‌خواهد که او را متوقف کنید. در این مواقع والدین از تنبیه استفاده می‌کنند و فراموش می‌کنند که این کج‌خلقی و لجبازی دلیلی دارد. والدین باید در آن لحظه، نیاز کودک و دلیل این رفتار را پیدا کنند. وقتی کودکان نه می‌گویند یا بداخلاقی نشان می‌دهند، نشان‌دهنده این است که می‌خواهند با شما ارتباط برقرار کنند و چیزی را بگویند. تلاش کنید آرامشتان را حفظ کنید و ببینید پیغام پنهان پشت این رفتار چه می‌تواند باشد، شاید این پیغام تنها نیاز به شنیده شدن باشد.

حل مسائل

با دادن حق انتخاب به فرزندتان، از جنگ قدرت دوری کنید. مثلاً دو دست لباسی را که مناسب می‌دانید او بپوشد، انتخاب کنید و از او بپرسید که کدام یک را برای پوشیدن ترجیح می‌دهد. به این ترتیب او احساس می‌کند که هنوز قدرت انتخاب دارد. به دنبال راه‌هایی باشید که هر روز مدام به کودکان حق انتخاب بدهید. مثلاً: با صبحانه‌ات شیر می‌خوری یا آب؟ درصد کشمکش‌های روزانه به میزان زیادی کاهش می‌یابد، وقتی که به کودکان مسئولیت، استقلال و حق انتخاب بیشتری می‌دهید. این به او احساس بزرگ شدن و قدرتمندی می‌دهد.

"آموزش"

اگر کودک شما مشغول امتحان کردن قدرت تحمل شماست، آرام بمانید و از درگیر شدن با او دوری کنید. مثلاً ۱۰ دقیقه قبل از ترک زمین بازی، به او اعلام کنید که ۱۰ دقیقه دیگر باید آنجا را ترک کنید. اگر وقتی که باید زمین بازی را ترک کند، عصبانی است، ابتدا به او همدلی نشان دهید. مثلاً بگویید: می‌فهمم که هنوز دوست‌داری بازی کنی، اما باید برویم خانه و شام بخوریم. معمولاً نوپایان برنامه متداول و ثابتی را دوست دارند و وقتی از فعالیتی به فعالیتی دیگر برده می‌شوند، عصبانی می‌شوند. کودک را مدام از فعالیتی به فعالیتی یا کلاسی دیگر بردن، باعث بالارفتن استرس شما و او و در نتیجه بد خلقی‌اش می‌شود.

پیشنهاداتی برای سازگاری

- به هیچ عنوان به خشونت یا زدن کودک متوسل نشوید، با این کار تنها به او یاد می‌دهید که می‌تواند نسبت به دیگران، خشونت نشان دهد.
- سعی نکنید کودک را از نظر جسمی مهار کنید، مگر اینکه به سمت خیابان بدود یا در وضعیتی است که ممکن است به خودش صدمه جدی و حیاتی بزند.
- وقتی کودک غیرمنطقی و کلافه است، به هیچ وجه به تنبیه متوسل نشوید، چون فایده‌ای ندارد و باعث افزایش شدت یافتن آشفتگی احساسی او می‌شود.
- استدلال نیاورید، شما نمی‌توانید در مقابل کسی که دارد غیرمنطقی عمل می‌کند، برنده شوید.
- باعث خجالت‌زدگی او نشوید و رفتارش را مسخره نکنید. این کار به او یاد می‌دهد دیگران را نیز مسخره کند یا دست بیاندازد.
- تلاش نکنید جلوی جمع با کودکی که بد خلقی

”آموزش“

می‌کند و عصبانیت نشان می‌دهد، مشکلات را حل و فصل کنید. او را به مکانی ببرید که بتوانید تنها باشید و خصوصی صحبت کنید. با این‌کار به بقیه احترام می‌گذارید و در ضمن راحت‌تر مشکلاتان را حل می‌کنید.

- بدرفتاری و تنبیه راه‌های مناسبی برای آموزش رفتار مناسب به کودک نیستند. وقتی کودکان عصبانی هستند یا اظهار استقلال می‌کنند، معمولاً اهمیتی به تنبیه شدن نمی‌دهند. ممکن است تنبیه نتایج آنی و فوری به همراه داشته باشد، اما معمولاً این نتایج مانا نیستند. در این حال از کودکانتان سوالات بی‌جواب نپرسید. مثلاً این‌که تا به حال چندین بار این را به تو گفته‌ام؟

- اگر فرزند شما کاری می‌کند که دوست ندارید یا مناسب نیست، با بازی‌های نمادین یا نشان دادن آن رفتار، می‌توانید نحوه درست آن را به او بیاموزید. مثلاً اگر فرزندان با صدای بلند در خانه فریاد می‌زنند، می‌توانید با صدای آهسته و آرام با او صحبت کنید و به او نشان دهید که چطور می‌تواند سطح صدایش را کنترل کند. سپس به او بگویید که ما می‌توانیم در فضای باز بیرون از خانه با صدای بلندتری صحبت کنیم، اما لازم است در فضاهای بسته، برای اینکه به گوش‌های هم آسیب نرسانیم، با صدای آهسته‌تری صحبت کنیم. این تمرین‌ها و آموزش‌ها را موقعی انجام دهید که خودتان یا کودکان ناراحت و عصبانی نباشید.

جلوگیری از کشمکش‌های قبل از به رختخواب رفتن

خوابیدن می‌تواند یک زمان خاص و خوب باشد یا اینکه تبدیل به یک کشمکش و درگیری بین والدین و کودک شود. کودکان ممکن است به دلایلی

"آموزش"

از به رختخواب رفتن دوری کنند، سعی کنید علت آن را پیدا کنید. یک کار ثابت را هر شب انجام دهید. برنامه‌های متداول، به کودک کمک می‌کنند تا احساس اطمینان خاطر و آرامش پیدا کند. برنامه‌های متداول و ثابت را حدود یک ساعت قبل از ساعتی که می‌خواهید کودکتان به خواب رود، شروع کنید. همه چیز را در آرامش نگه دارید، این یک ساعت، ساعتی نیست که بازی‌های هیجانی انجام دهید. حدود ۱۰ دقیقه قبل از شروع برنامه متداول و ثابت، به او اعلام کنید. این به کودک کمک می‌کند تا فعالیت‌هایی را که مشغول آنهاست، به پایان رساند. برای جلوگیری از کشمکش، با سوال‌هایی، او را به خواسته‌اش نزدیک کنید؛ مثلاً از او بپرسید می‌خواهی مامان تو را به رختخواب ببرد یا بابا؟

بعضی از والدین از موسیقی‌های ملایم برای خواب استفاده می‌کنند. شما می‌توانید با او در مورد روزش صحبت کنید و در مورد مواردی که او را خوشحال کرده و برای او مطلوب بوده است. خواندن کتاب قبل از خواب، فعالیتی آرام‌بخش است که به خواب خوب کودک کمک می‌کند.

قانون وضع کنید

قوانین باید به کودک بگویند چطور رفتار کنند، نه این که چه کاری نکنند. آن رفتاری که می‌خواهید کودکتان انجام دهد، خودتان نیز رعایت کنید. وقتی از چیزی استفاده می‌کند، بعد از استفاده آن را دوباره سر جای خودش قرار دهد. به او نشان دهید چگونه اسباب‌بازی‌هایش را جمع‌وجور کند. اگر چیزی را شکست یا خراب کرد، حقیقت را بدون نگرانی بگوید. به آنها پیامزید مؤدبانه نه بگویند. مثلاً: مامان

“آموزش”

من الان علاقه‌ای به انجام این کار ندارم.
رعایت ادب و احترام بین همسران و والدین و فرزندان، حتی
مهم‌تر از رعایت رعایت آنها با افراد غریبه است.

حل مشکلات و اختلافات با استفاده از میز صلح

وقتی کودکان در مشکلاتشان نیاز به حل اختلاف دارند، هدایت
آنها به سمت میز صلح می‌تواند به آنها کمک کند، از تفاوت‌ها و
اختلاف نظرهایشان آگاه شوند.

گاه کودکان با خواهر و برادر یا دوستشان دچار اختلاف
می‌شوند، این می‌تواند به خاطر رعایت نوبت در استفاده از
اسباب‌بازی‌ها باشد یا مسائل پیچیده‌تر. گاهی آنقدر عصبانی
هستند که حل اختلاف برایشان مشکل است. این جایی است که
میز صلح می‌تواند کارساز باشد.

میز صلح می‌تواند یک میز کوچک مناسب اندازه کودکان با دو
صندلی باشد، با یک گل یا برگ یا نمادی که سمبل صلح باشد یا
می‌تواند حتی تنها دو صندلی کوچک یا قالیچه‌ای در گوشه‌ای از
اتاق باشد. وقتی در خانه کشمکش و دعوایی صورت می‌گیرد،
می‌تواند در این نقطه حل و فصل شود.

ابتدا فردی که ناراحت یا عصبانی است، خطاب به طرف مقابلش
احساسش را نسبت به اختلافی که پیش آمده،
می‌گوید، سپس نوبت فرد دوم است که سخن
بگوید و دوباره نوبتی صحبت می‌کنند تا به
توافق و آرامش برسند. اما کودکان گاهی
عصبانی‌تر و ناراحت‌تر از این هستند که
خودشان بتوانند به تنهایی این روند را طی کنند.
در این صورت نیاز به یک بزرگتر به عنوان
میانجی دارند.

چیزی که کودکان با این روش می‌آموزند، این

”آموزش“

است که بدون در نظر گرفتن سن، اندازه و قدرتشان، حرف و نظرشان شنیده می‌شود و می‌توانند انتظار داشته باشند که با آنان با عدالت رفتار می‌شود. تجربه اصلی‌ای که از این روش دریافت می‌کنند، این است که لازم است با عدالت، حسن نیت و آرامش به اختلافات سروسامان داده شود تا فضایی سرشار از هماهنگی، تعاون و تعامل در خانه شکل بگیرد.

محدود کردن زمان تلویزیون

زمان دیدن تلویزیون در بسیاری از خانواده‌ها منبعی برای جنگ و جدال است. به‌طور سنتی، اطلاعات و دانستنی‌های کودکان از ۴ منبع تامین می‌شد: خانه، مدرسه، مراکز دینی و گروه همسالان. امروزه تلویزیون به عنوان پنجمین منبع قدرتمند عمل می‌کند. در یک سال کودک هزارها دعوا، قتل، تصادف، کشتار و انفجار را در تلویزیون می‌بیند. بیشتر برنامه‌های تلویزیون برنامه‌هایی هستند که هیچ خیال‌پردازی و تفکری را بر نمی‌انگیزند و کودک به‌صورت منفعل به تماشای آن‌ها می‌نشیند. ساعت‌های تماشای تلویزیون و بازی‌های کامپوتری را برای کودکان محدود کنید. تعداد محدودی برنامه مناسب کودک را از قبل انتخاب کنید و از او بخواهید از بین آنها یکی را انتخاب کند. تماشای تلویزیون به همراه کودکان، باعث ایجاد تجربه مشترک می‌شود و به شما امکان می‌دهد تا به سوالات آن‌ها پاسخ دهید.

”آموزش“



- فرزاد، بی بی و...
- آموزش روش‌های یادگیری به کودکان پیش‌دبستانی
- معلولان و کنترلگری؛ خشونت به نام محبت
- مصاحبه با خانواده

فرزاد، بی بی و... مشاهده‌ای از پروژه پژوهشی دانایار

اسفند که رفته بودم بازدید، قبل از ایشان رسیدم. هنوز ساعت ۷ نشده بود. اول فکر کردم سر کلاس‌اند، چون هرکدام از بچه‌ها کاری می‌کرد.

یکی-دو نفر جلو کلاس-مدرسه را آب و جارو می‌کردند، یکی-دو نفر هم داخل کلاس را. باقی هم تا شعاع سی متری زباله‌ها و آشغال‌ها را جمع می‌کردند. بعد از ده دقیقه آقا فرزاد رسید و قرار شد داستان خوانی‌شان را ببینیم. پرسید: «همین جا بخونم؟» گفتم: «فرض کنین من نیستم. هر کاری که همیشه می‌کنین.» گفت: «معمولاً طبیعت می‌ریم.» بعد رو به بچه‌ها کرد و گفت: «بریم طبیعت.» دو تا از بچه‌ها دویدند طرف ماشینش.

با خودم گفتم شاید قرار است با ماشین بروند. بعد فرزاد آمد و صندوق را باز کرد. بچه‌ها از صندوق زیرانداز برداشتند و رفتند جایی روی دامنه کوه پهن کردند و ادامه ماجرا. آن روز در تنگنای زمانی نشد برویم چادر بی بی و حسرتش به دلمان ماند.

بی بی کیست؟

شیرزنِ دریادلی که تنها اتاق خشتی‌اش را داده تا بچه‌ها در آن درس بخوانند و خودش به کپری بسنده کرده.

بی بی اتاقش را در اختیار بچه‌ها گذاشته تا روستا مدرسه داشته باشد؛ مدرسه‌ای در هفت پایه، از پیش‌دبستانی تا ششم دبستان.

اما اتاق بی بی فقط بخشی از نیاز را پاسخگوست.

"تجربه"

یادگیری که به حرکت دربیاید، یادگیری که بجوشد، یادگیری که بخروشد، دیگر یک اتاق خشتی پاسخگوی آن نخواهد بود. بی بی باید کپرش را هم در اختیار بگذارد!

بی بی کپرش را هم در اختیار گذاشت، خودش هم همراه شد. بچه‌ها بخشی از فعالیت‌هایشان را در کپر بی بی پیش می‌برند؛ نه به خاطر کمبود جا، چراکه همه باهم به چادر بی بی می‌روند. می‌روند و تنگ هم می‌نشینند و بی بی برایشان قصه می‌گوید؛ قصه‌های عامیانه، بومی و البته شفاهی. به آن فولک هم می‌گویند؛ یعنی فولکلور!

اتاق بی بی (همان کلاس بچه‌ها) خیلی بزرگ نیست، ولی آن قدری جا دارد که دختران ترک تحصیل کرده را هم پذیرا باشد. دختران ششمی ترک تحصیل کردند که حصیربافی کنند و درآمدی داشته باشند. فرزند که متوجه موضوع می‌شود به آنها اجازه می‌دهد در کلاس یا همان اتاق بی بی حضور یابند و حصیرشان را هم ببافند؛ آخر، آموزش قرار است به کار زندگی بیاید، نه که مانعش شود. دختران ششمی که پارسال ترک تحصیل کرده بودند به کلاس بازگشته‌اند.

اتاق بی بی پر از مشتاقان یادگیری است. چادرش هم بستر تعامل است؛ از جنس نابش؛ از جنس تعامل اجتماعی، از جنس تعامل بین نسلی.

اتاق و چادر پر شده از خنده، شادی، قصه، ادبیات، تاریخ، جغرافیا. پر شده از فرهنگ، از فرهیختگی. و بیرون: از بیرون چادر هم صداهایی می‌آید. دخترانی که باید پایه هفتم یا هشتم باشند پشت چادر نشسته‌اند و به قصه‌های بی بی و داستان‌های فرزند گوش می‌دهند. کودکی‌شان با ازدواج پایان یافته، تحصیلشان تمام شده، ولی «کودک»‌شان چه؟ نه! هنوز زنده، زنده است؛ بازیگوش

"تجربه"

و پرانرژی.

می‌دانند که قانون اجازه نمی‌دهد سر کلاس حضور یابند. پشت چادر می‌نشینند و به داستان‌هایی گوش می‌دهند که فرزند می‌خواند. فرزند اما معلم است. مدیر است. ناظم است. دفتردار است. سرایدار است. مدرسه‌اش یک کلاس دارد و ده-پانزده دانش‌آموز در هفت پایه.

کارش ساعت ۷ شروع می‌شود و علی‌القاعده باید ساعت ۱۲ تمام شود. اما چه کند با اشتیاق یادگیری که تمام‌شدنی نیست؟! اغلب تا عصر می‌ماند و مدرسه هم دایر است؛ با بچه‌های کلاس، دختران ازدواج کرده و حتی مردان جوانی که کتاب داستان کودک امانت می‌گیرند و می‌خوانند و خالی‌های گذشته را پر می‌کنند. فرزند معلم نیست. مدیر نیست. ناظم نیست. دفتردار نیست. سرایدار نیست. فرزند فرزند است؛ فرزند حسین‌بُر! بلوچی است که در ته ته دنیا، در عمق فقر، در حصار محرومیت، در فشار تحقیر، در بی‌شرمی تبعیض، لبخند می‌زند، مهر می‌ورزد و قلب‌ها را به میدان می‌کشد.

فرزند در محروم‌ترین، عقب‌مانده‌ترین، خشن‌ترین و ناکارآمدترین نظام آموزشی حصار مدرسه را شکسته، زمان را به هم ریخته، آموزش و یادگیری را بازتعریف کرده، پای دایی‌ها و پدرها و پدربزرگ‌ها را به میدان یادگیری کشانده. آنها را به میدان آورده تا نشان دهد «بی‌بی» استثنا نیست؛ نگرش است، سبک زندگی و زیست اجتماعی است. حصار مدرسه را شکسته، نه تنها به این دلیل که کلاس‌هایش را در کوه و دشت و چادرهای عشیره تشکیل می‌دهد، که چون پای مادران و پدران هم را به کلاس باز کرده است.

فرزند، بی‌آنکه بداند رگیو امیلیا چیست، بی‌آنکه چیزی از **Cultural Learning** شنیده باشد، بی‌آنکه

"تجربه"

ادعای یادگیری مشارکتی داشته باشد، و حتی بی‌آنکه کار گروهی برایش ارزش و اخلاق شود، تناظر و تعاملی بین عشیره و مدرسه برقرار کرده است.

مسئله‌اش به مسائل بچه‌ها محدود نمی‌شود، مسئله‌های عشیره فراتر از چالش‌های آموزشی بچه‌هاست.

مسئله‌های آموزشی بچه‌ها هم به فرزند محدود نمی‌شود، عشیره است که پشت اشتیاق پایان‌ناپذیر بچه‌هایش قرار گرفته. و این‌طور است که طبقه‌بندی بچه‌ها در پایه‌های تحصیلی مسخره می‌نماید، تعاریف معلم و شاگرد مضحک جلوه می‌کند و کلاس چندپایه می‌شود فرصت؛ فرصتی برای تعامل، برای یادگیری از هم.

این‌طور است که فسقلی‌های کلاس اولی می‌شوند کارشناس گیاهان دارویی و حصیرباف حرفه‌ای، بچه‌های بزرگ‌تر می‌شوند حامی، نقال و بازیگر، عشیره می‌شود مسئول و یادگیری می‌شود ارزش و بچه‌ها چیزی یاد نمی‌گیرند جز زندگی! و این‌گونه است که فرزند می‌شود فرزند و حسرت بر دلم می‌گذارد.

"تجربه"

آموزش روش‌های یادگیری به کودکان پیش‌دبستانی

هر کودک احساساتی دارد که بسیاری از اوقات قادر نیست آنها را تشخیص بدهد یا غیرمستقیم ابراز کند. کودکی که مرتباً در معرض فیلم‌های نامناسب سن خود قرار می‌گیرد، داستان‌های تخیلی می‌شنود یا بنا به معیارهای نامناسب سنش ارزیابی می‌شود، برای شناخت عواطف و هیجاناتش باید آزمایش شود. حالت‌های گریه، خنده، غمگین (مغموم)، مغرور، متعجب، متفکر ایفای نقش از طریق بازی به کودکان کمک می‌کند هیجانات خود را بروز دهند و درک آنها نسبت به مسائل بیشتر شود. شما مربی کودکان نیز ممکن است دستخوش هیجانات و دلواپسی‌ها شوید، لذا توجه به رفتار خود در اوقات مختلف روز می‌تواند به ثبات رفتاری و رویدادی شما کمک کند. باید همیشه نسبت به خودمان نظارت رفتاری داشته باشیم. در شناخت و بررسی هیجانات کودکان همواره به شدت، فراوانی و موقتی بودن این احساسات باید توجه کرد. اغلب کودکان به راحتی دستخوش عواطف متناقض می‌شوند و در این بین ممکن است به راحتی حالت‌های اضطراب یا افسردگی در آنها شدت یابد. لذا مربی موقع برخورد با کودکان نباید شدت واکنش‌هایش اغراق‌آمیز باشد، چراکه اگر مربی با شدت زیاد با کودک برخورد کند عواطفی که در کودک برانگیخته می‌شود شدیدتر می‌شود و ممکن است تأثیرات منفی بیشتری در وی ایجاد کند.

. شدت هیجانات کودک بیشتر است.
. این هیجانات آنی است.

"تجربه"

(سرشت کودکان متفاوت است)

نگذاریم احساسات منفی در ما بروز کند.

خطاهای هاله‌ای بر قضاوت ما تأثیر می‌گذارد. تمایل به بهتر دیدن یا بدتر کردن رویدادها ممکن است ناشی از برداشت‌ها و تجربه‌های قبلی ما باشد؛ لذا در برخورد با مسائل، به‌ویژه مسائل کودکان، باید به این جنبه توجه کرد: «همیشه باید تمرکز بر رفتار باشد.»

هرچه فضا یکنواخت‌تر باشد، امکان بدرفتاری بیشتر است. ثبات خلقی مربیان بر رفتار کودکان مؤثر است.

بدرفتاری کودکان را عمدی تلقی نکنیم، مثلاً اینکه این بچه به عمد می‌خواهد آزارم بدهد. زمانی که برداشت شخصی بکنیم، باید انتظار برخورد یا واکنش به کودک را هم داشته باشیم. واکنشی عمل نکنیم.

. در کلاس‌داری باید بین مربی با مسئولان مهد و یا بنا به گروه سنی هماهنگی ایجاد شود؛ یعنی شیوه کاری بین مربیان کلاس‌ها هماهنگ باشد.

. با بچه‌ها دوستانه برخورد کنیم، اما با آنها دوست نباشیم؛ یعنی مبادا بین بچه‌های کلاس تبعیض قائل شویم.

. بسیار مهم است که بدانیم اشتباه جزء لاینفک یادگیری است. مسئله مهم در کلاس‌داری این است که بدانیم بچه‌ها چه تمایلاتی دارند و از نظرشان استفاده کنیم (مثل هوای برفی و بارانی).

. قبل از فعالیت کلاس یک آمادگی کاری بگذاریم. بچه‌هایی که مشکل دارند نباید کنار مربی باشند، بلکه باید مقابل دید مربی باشند تا مربی بتواند آنها را تشویق کند، حتی به شکل محدود (مثلاً ارتباط چشمی).

باتوجه به شرایط بچه‌ها، برنامه‌های کلاسی باید

"تجربه"

از انعطاف‌پذیری کامل برخوردار باشد. دومین نکته (تأکید مشابه بر رفتار بچه‌ها را نباید انتظار داشته باشیم)

مانه معلمیم و نه مادر. مربی در واقع راهنما و ایجادکننده فرصت برای بچه‌هاست. ابتدا در آموزش هر مطلب باید دید کودک چه چیزی تجربه کرده است. بر مفاهیم باید تأکید بیشتری کنیم، چون کودک باید رابطه علت و معلول را بداند، مثل باریدن یا نباریدن برف در ماه دی.

مربی باید دانش کودکان را افزایش دهد.

سومین جنبه عامل در آموزش، یادگیری مشارکتی است.

باید کار بین بچه‌ها تقسیم کار شود؛ در واقع یاد بگیرند که آن کار را تکمیل کنند. کودک از همان موقع که به دنیا می‌آید ظرفیت برقراری تماس با اطراف را دارد. یادگیری مشارکتی را باید گام‌به‌گام پیش برد. مربی صرفاً مجری کاری شخصی نیست، بلکه به عنوان فردی آگاه اجراکننده برنامه است.

به بچه‌ها تکلیف خانگی بدهیم تا آن را به همراه والدینش در منزل انجام دهد.

یادگیری از طریق حل مسئله

کودکان از بدو تولد به تدریج با محیط خود آشنا می‌شوند. ارتباط با بزرگسالان زمینه را برای شناخت قابلیت‌ها و توانایی‌های خود و همچنین جهان پیرامون آنها فراهم می‌آورد. بسیاری از کودکان در محیط‌هایی پرورش می‌یابند که به نیاز آنها تا حدودی پاسخ داده می‌شود، اما برخی از آنان در محیط‌هایی پرسرزنش رشد پیدا می‌کنند که حتی طرح سؤال و نشان دادن کنجکاوی برای کودک امری پراضطراب محسوب می‌شود. لذا در برخورد با کودکان، باتوجه‌به اینکه تمام آنها شوق یادگیری، دانستن و کشف کردن را در

"تجربه"

- خود دارند، می‌توان از روش حل مسئله استفاده کرد.
- برای رسیدن به این مقصود مربی باید چهار مرحله را لحاظ کند:
- تعیین مسئله
 - فرصت دادن به کودکان تا فکر فکر کنند و راه حل پیشنهادی خود را بدون ترس از مسخره یا سرزنش شدن بیان کنند (بارش اندیشه)
 - انتخاب یکی از راه‌حل‌ها و توافق بر آن
 - ارزیابی آنچه اتفاق افتاده است

«ملاک‌های ارزیابی کودکان پیش‌دبستانی»

-عادات‌های خواب: برای اینکه بتوانیم مشاهده دقیق داشته باشیم، باید به تعداد سال‌های سن کودک هفته‌هایی را به مشاهده وی اختصاص دهیم. آیا خواب‌آلوده است؟ همه بچه‌ها ممکن است کابوس ببینند و در مورد خوابشان هم در مهد کودک صحبت کنند. اگر کودک ۴ ساله هرروز بیاید بگوید «من خواب بد دیده‌ام» باید بدانیم کودک تحت فشار روانی است، چون تعداد کابوس‌های شبانه در این سن ۲ تا ۳ بار است. درغیراین‌صورت اگر در مهدکودک هم خوب نخوابد، می‌تواند در این زمان به‌همراه مربی از وسایل بازی در مهد استفاده کند.

- عادات‌های غذاخوردن: آیا کودک بااشتها غذا می‌خورد یا از خوردن غذا امتناع می‌کند؟ غذا نخوردن او ممکن است به دلیل علاقه به بازی کردن باشد یا اینکه از غذای به‌خصوصی بدش می‌آید؛ همان بوالهوسی اشتهایی کودکان که بین ۳ تا ۴ سالگی رایج است. ولی اگر کودک چندین هفته کم‌اشتها شده باشد باید با والدین صحبت کرد و علت را جویا شد.

- عادات‌های توالت‌رفتن: اکثر بچه‌ها به‌طور

"تجربه"

اختیاری کنترل ادرار و مدفوع خود را به دست می‌آورند و اگر یک بار غیرارادی این عمل انجام شود زیاد مهم نیست. اما در صورت تکرار باید حساس شویم و با خانواده صحبت کنیم.

- **دامنه هیجانات:** آیا کودک قادر است دامنه هیجاناتش را، همچون خوشی، خشم، تعصب، همدلی، برانگیختگی، ناکامی، عشق و محبت، نشان دهد؟ اگر کودک دائماً غمگین باشد باید متوجه احتمال افسردگی او باشیم. همچنین بچه‌ای که قهر می‌کند، کار انجام نمی‌دهد یا خرابکاری می‌کند باید کارهایش بررسی شود.

- **رفاقت و دوستی:** آیا کودک می‌تواند رابطه‌ای رضایتمند آغاز و حفظ کند؟ اگر بچه‌ای اکثر اوقات به تنهایی بازی می‌کند دال بر افسردگی نیست، بلکه مهارت‌ها و آموزش‌های لازم را کسب نکرده. بعضی کودکان برتری خود را به دیگران القا می‌کنند (نقش رهبر). چنین کودکی می‌خواهد احساس ناامنی خود را بروز دهد یا اینکه علتش این است که والدین انتظارات بیش از حد دارند که البته در ۶ سالگی طبیعی است و در ۴ تا ۴/۵ سالگی مشاهده می‌شود.

- **تنوع بازی:** آیا کودک بازی‌های متنوعی انجام می‌دهد و اجزا و عناصری به بازی‌هایش اضافه می‌کند یا اینکه مرتباً بازی‌های تکراری انجام می‌دهد و هیچ تنوعی در بازی‌اش وجود ندارد؟ به حالت دوم اصطلاحاً می‌گویند بچه نوعی وابستگی ایجاد کرده، مثل مکیدن انگشت؛ یعنی با آن شیء رابطه عاطفی برقرار کرده است. در این صورت مربی باید به تدریج داخل

بازی‌ها شود و در بازی کودک تنوع ایجاد کند.

- **پاسخ به اقتدار:** آیا کودک معمولاً اقتدار بزرگسالان را می‌پذیرد یا خیر؟ مقاومت موقتی، ابراز وجود و مخالفت جزء طبیعی فرایند اجتماعی شدن است، اما استمرار و شدت یافتن آن حاکی از اضطراب شدید کودک است.

- **کنجکاوی:** آیا کودک گاهی اوقات از خودش

"تجربه"

کنجکاوی و ماجراجویی نشان می‌دهد؟ بعضی بچه‌ها چون احساس ترس می‌کنند، کنجکاوی نمی‌کنند و جسارت انجام‌دادن خیلی کارها را ندارند. در سنین پایین کودک باید عکس‌العمل کنجکاوی را نشان دهد.

- **علائق:** آیا کودک گاهی اوقات درگیر مسائل، مشغول به آنها یا علاقه‌مند به چیزهایی در محیط یا نسبت به خودش می‌شود؟
- **عواطف خودبه‌خودی:** آیا کودک هیجانات و عواطف خود را به‌طور خودجوش به مربی نشان می‌دهد؟

- **لذت بردن از چیزهای خوب زندگی:** برای کودکان خردسال بازی با دیگران، رفتن به پیک‌نیک و مکان‌های جدید و کشف اسباب‌بازی جدید بخشی از چیزهای خوب زندگی محسوب می‌شود. اگر کودک مسائلی همچون احساس خجالت، ترس از سگ یا تنفر از غذاهای خاص را نشان دهد و این مسائل از شدت زیادی برخوردار نباشد و درواقع مانع لذت کودک از چیزهای جالب زندگی‌اش نگردد مشکل محسوب نمی‌شود. درغیراین‌صورت چنین مسائلی مانع لذت بردن کودک از چیزهای خوب دوران کودکی‌اش می‌شود و باید به آن توجه کرد. مواردی که در ارزیابی مشاهده می‌کنیم: ۳ معیار نخست ذکرشده (خوابیدن، غذا خوردن و توالی رفتن) عادت‌های تحولی‌اند و شاخص‌های دقیقی برای صادق بودن کودک محسوب می‌شوند. سایر شاخص‌ها ماهیت فرهنگی و موقعیتی دارند. وقتی الگوهای رفتاری کودک در طول یک ماه در نیمی از این معیارها پایین‌تر از حد مطلوب مشاهده شود، باید اقدامات درمانی صورت گیرد.

«رفتار با کودکان قلدر»

"تجربه"

در مقررات مهدکودک باید شیوه‌های برخورد با رفتار کودکان و مقرراتی که کودکان بنا به سن خود باید از آنها پیروی کنند روشن و مشخص

باشد. در بسیاری موارد کودکان قلدر به کودکان ضعیف فشار وارد می‌کنند و همین مسئله باعث می‌شود چرخه قلدری کردن استمرار پیدا کند. در برخورد با این شیوه رفتاری، مهدکودک به‌عنوان محیط اجتماعی باید زمینه اجتماعی چنین رفتاری را کاهش دهد یا حذف کند. بسیاری از مربیان و والدین یا بر فرد قلدر تأکید می‌ورزند یا بر قربانی، درحالی‌که شرایط مهد باید به گونه‌ای باشد که کودکان شیوه‌های حل تعارض و ابراز رفتار قاطع را بیاموزند. روش‌هایی در این خصوص طرح شده است که همگی آنها بر وضع قانون و افزایش مهارت‌های حل تعارض و مهارت‌های اجتماعی تأکید می‌کنند. صاحب‌نظران پرداختن به فعالیت‌های یادگیری مشارکتی برای کاهش انزوای اجتماعی همراه با افزایش نظارت بزرگسالان در اوقات خاص را توصیه و تأکید می‌کنند.

روش آموزش پیش‌دبستانی بیشتر بازی‌محور است و فعالیت‌های آن آزادی‌محورند. بازی در آموزش و پرورش پیش‌دبستانی نقشی بسیار مهم و کلیدی دارد. این روش مبتنی بر بازی است و کودک در همه بخش‌ها باید فعالانه شرکت کند و نباید منفعل باشد. بازی کردن نیازی اساسی برای کودکان است و هر گروه سنی به بازی مخصوص همان سن نیاز دارد. بازی‌های آزاد و بدون محدودیت برای داشتن زندگی اجتماعی سالم و موفق ضروری است و به رشد احساسات و توانایی‌های فردی کمک می‌کند. این‌گونه بازی‌ها موجب می‌شود فرد با شرایط سازگاری بیشتر و بهتری پیدا کند.

کودکان در بازی آزاد با بهره‌گیری از تخیلات خود اصول و روش‌های جدیدی برای بازی ایجاد می‌کنند و همین کار مغز را به چالش می‌کشد. این چالش‌ها در بازی‌های آزاد در مقایسه با بازی‌هایی که فرد در آنها ملزم است اصول خاص و از پیش تنظیم‌شده را رعایت کند تأثیر بیشتری

"تجربه"

بر مغز می‌گذارد و کارکرد مغز را بهبود می‌بخشد. در بازی آزاد کودک وانمود می‌کند دکتر، شاهزاده، پلیس و... است؛ در دنیای تخیلات خود به جنگ دشمن می‌رود؛ قهرمانی می‌شود که ضعیف‌ترها را نجات می‌دهد؛ مادری مهربان می‌شود؛ آشپزی می‌کند و... به‌گفته دانشمندان، بازی جرأت‌خطرکردن را به موجودات زنده می‌آموزد. کودکی که تجربه بازی در محیط اجتماعی و با گروه همسالان دارد، در آینده فردی می‌شود که قادر است مشکلات پیش‌بینی‌نشده زندگی را به خوبی مدیریت کند. در دوره پیش‌دبستانی به آموزش جنبه‌های مهم و ضروری زندگی نیاز داریم.

فردریک فروبل، پدر آموزش پیش‌دبستانی، در سال ۱۸۳۵ میلادی اولین باغ کودکان را در شهری کوچک در آلمان تأسیس کرد. بعدها نیز دانشمندان بزرگی مانند ماریا مونته‌سوری در این زمینه کار کردند. در ایران نیز اولین مؤسس آموزش پیش‌دبستانی جبار باغچه‌بان در سال ۱۳۰۳ شمسی بود.

آموزش‌های پیش‌دبستانی کودک محورند، نه موضوع محور و برنامه براساس کودک محوری طراحی و تهیه می‌شود. منظور از کودک محوری این است که علائق، نیازها و توانایی‌های کودک اساس برنامه‌ریزی قرار می‌گیرد. در دوره پیش‌دبستانی موضوعات درس مهم نیست، بلکه رشد کودک اهمیت بسیاری دارد و آموزش‌های آن نیز رشد محور است. در این دوره به کودک به چشم موجودی در حال تکوین و تحول نگریسته می‌شود.

در این دوره کودک قادر نیست مفهوم قاعده و مقررات را درک کند و در برنامه‌ها اخلاق مبتنی بر ایجاد عادت‌های نیکو پرورش داده می‌شود؛ یعنی با توجه به مراحل رشد کودک برنامه‌ریزی می‌کنند و این برنامه‌ها کودک محور و رشد محورند. همچنین این برنامه‌ها، برخلاف برنامه‌های آموزش دبستانی، رسمی نیستند

"تجربه"

بلکه بسیار انعطاف‌پذیرند و فرایندمحورند؛ یعنی بیشتر به فرایند یادگیری توجه می‌کنند. محیط آنها انضباط خشک و رسمی ندارد. مسئله بسیار مهم در برنامه آموزش پیش‌دبستانی این است که این برنامه پیش‌زمینه آموزش دبستان است.

در برنامه‌های پیش‌دبستانی مهارت خواندن، نوشتن و حساب کردن به کودکان آموزش داده نمی‌شود، بلکه زمینه‌ها و مبانی آمادگی کودک فراهم می‌شود تا او در دبستان خواندن، نوشتن و حساب کردن را یاد بگیرد.

در تنظیم برنامه پیش‌دبستانی باید به این نکات توجه کرد:

- با توجه به توانایی و خواسته بچه‌ها، برنامه باید از انعطاف کافی برخوردار باشد.
- بر رفتار مشابه با همدیگر نباید تأکید کنیم. نقش مربی نه معلم است و نه مادر؛ مربی نقش راهنما و ایجادکننده فرصت برای بچه‌ها دارد. هنر شما این است که به بچه‌ها جهت‌دهی کنید. مربی باید ناخدای دانش خود باشد. بچه‌ها در حال تجربه کردن‌اند و باید از تجارب قبلی استفاده کنیم. این نوع یادگیری، که در ارتباط با دانسته‌های قبلی است، ماندگار و تثبیت‌شده است.

"تجربه"

معلولان و کنترلگری؛ خشونت به نام محبت

طبق آمار یونیسف، این احتمال وجود دارد که کودکان معلول سه تا چهار برابر دیگر کودکان قربانی خشونت شوند. بنا بر همین آمار یونیسف، «۴/۲ درصد خشونت علیه کودکان معلول خشونت فیزیکی و ۱۳/۷ درصد خشونت جنسی است.»

نوع معلولیت نیز با شیوع گونه‌های مختلف خشونت در ارتباط است. برای نمونه، «کودکان معلول ذهنی یا فکری نسبت به همسالان غیر معلول‌شان ۴/۶ برابر بیشتر در معرض قربانی شدن در اثر خشونت جنسی‌اند.»

فشار بر خانواده برای نگهداری از کودکان معلول عاملی برای شدت یافتن احتمال خشونت‌ورزی علیه آنها در محیط خانه است. از سوی دیگر، این فشار مسیر سپردن کودکان به آسایشگاه معلولان را هموار می‌سازد که این خانه دوم نیز موقعیتی جدید برای اعمال خشونت‌های جسمی و جنسی علیه آنهاست. به‌عنوان مثال، اواخر سال گذشته بود که انتشار تصاویر کتک‌زدن کودکان اوتیستیک از سوی پرستاران در آسایشگاه «مهر ایرانیان» موجی از احساس‌های منفی برانگیخت.

از میان انواع خشونت‌ها علیه معلولان، خشونتی که در خانه و البته به‌صورت روانی صورت می‌گیرد جزو پیچیده‌ترین، سربسته‌ترین و پنهان‌ترین نوع خشونت‌ها علیه این گروه است؛ سربسته از این نظر که چون در محیط عمومی صورت نمی‌گیرد، امکان دخالت و محافظت نهادهای مسئول از معلول را پایین می‌آورد یا

"تجربه"

حتی از بین می‌برد. از سوی دیگر، چون این خشونت جنبه «روانی» دارد، سخن‌گفتن از آن حتی در صورت دخالت دیگران بسیار دشوارتر از دیگر انواع خشونت‌های جسمی و جنسی است. ستاندن کنترل زندگی فرد معلول از سوی اعضای خانواده، که دست‌کم گرفتن توانایی‌های او را نیز به همراه دارد، از خشونت‌های روانی بسیار شایع علیه معلولان در محیط خانه است. در این حالت، به نسبت ناآگاهی خانواده از بیماری فرد معلول و توانایی‌ها و ناتوانی‌های او، میزان دخالت آنها در امور و حریم شخصی فرد تغییر می‌کند.

باید افزود این تنها درک و تفسیر خانواده از توانایی‌ها و ناتوانی‌های عضو معلول خود نیست که دامنه تجاوز آنها را به حریم خصوصی او می‌گسترده، بلکه حس دیگر اعضای خانواده، به ویژه والدین، نسبت به ریشه‌های پدیدآمدن معلولیت فرزند نیز در این کنترل‌گری بسیار مؤثر است.

«احساس گناه والدین، یکی از ریشه‌های کنترل‌گری»

عذاب وجدان والدین و احساس تقصیر آنها بابت بروز معلولیت جسمی و ذهنی فرزند مسیر تحقیر هستی و موجودیت او را فراهم می‌کند. در این حالت کنترل خواب و خوراک و روابط و فعالیت جسمی و ذهنی فرد معلول در دستان اعضای «سالم» خانواده، به ویژه پدر و مادر، قرار می‌گیرد.

نوشین فعال مدنی ساکن اصفهان است که از کودکی «خاطره وحشتناک» بگومگوهای پدر و مادر بر سر «مقصر اصلی» بیماری «هیدروسفال» را در ذهن دارد. احساس گناه والدین تحصیل‌کرده او باعث شده بود نوشین با وجود

"تجربه"

داشتن توان راه‌رفتن -هرچند کمی به‌سختی- هیچ‌گاه از سوی پدرش اجازه تنهایی به مدرسه رفتن را نیابد؛ مجوزی که حتی تا دوران دانشگاه نیز برایش صادر نشده بود؛ تجاوزی آشکار به حریم خصوصی او به نام «محبت».

نوشین می‌گوید: «هیچ‌گاه فرصت مشارکت در کارهای خانه را نیافتم و حتی مادرم به بهانه "مراقبت" به حدی در سبک زندگی‌ام دخالت می‌کرد که گاه هوس انجام‌دادن کارهای مضر برای چشیدن طعم خروج از دایره کنترل آنها به سرم می‌زد.»

او اما حالا نه‌تنها در امور شخصی خود فردی موفق به شمار می‌آید، بلکه توانسته با فعالیت در زمینه محیط زیست برای جامعه نیز فردی سودمند به حساب آید. نوشین معتقد است: «هرچند دخالت‌های خردکننده پدر و مادر در زندگی شخصی اعتمادبه‌نفسم را خدشه‌دار کرد، زمینه غیرمستقیم موفقیت را در عرصه‌های فردی و اجتماعی فراهم آورد.»

«کنار آمدن با جنگ درونی، راز مراقبت سالم از فرزند معلول»

نیوشا شهروان، روان‌شناس بالینی، در مورد بسترها و نتایج کنترل افراطی زندگی معلولان از سوی والدین آنها می‌گوید: «در جامعه ما مفهوم "معلولیت" هنوز مفهوم بسیار پیچیده‌ای است و برای خیلی از خانواده‌ها حکم "تابو" دارد. من مراجعانی دارم که برای مشاوره پیش از ازدواج سراغ من می‌آیند و اگر فردی مثل خواهر یا برادر آنها ناتوانی جسمی یا روان‌شناختی داشته باشد، دغدغه‌شان این است که چطور باید این ناتوانی را با خواستگار خود مطرح کنند تا طرف مقابل این موضوع را عاملی منفی تلقی نکند.»

"تجربه"

این روانشناس، که در حوزه «زوج‌درمانی» فعالیت می‌کند، در مورد دلایل بروز این معضل می‌گوید: «فرهنگ ما مفهوم معلولیت را با شرم پیوند زده و این تأثیر منفی‌اش را دقیقاً روی خانواده‌ها یا افرادی می‌گذارد که از لحاظ جسمی و روانی متفاوت از هنجار جامعه‌اند. والدین بچه‌های معلول، برای اینکه فرزندان‌شان کمترین آسیب روانی را تحمل کنند، سعی می‌کنند از بچه‌ها در جامعه، مدرسه و حتی مهمانی محافظت کنند. این محافظت طبیعتاً غریزی‌ترین رفتاری است که ما والدین در این شرایط انجام می‌دهیم، اما افراط در حمایت ممکن است "حس جدا افتادگی، شبیه دیگران نبودن و مدام فکرکردن به اینکه دیگران درباره من چه فکر می‌کنند" را برای فرزند معلول نهادینه کند و ترس‌های ناسازگارانه زیادی در او به وجود بیاورد.»

نیوشا شهروان با ذکر مثالی از کودکان دچار مشکل تکلم می‌گوید: «در مورد چنین بچه‌هایی وقتی والدین در درون خود از مدل ادای کلمات فرزند خجالت‌زده شوند، ممکن است به رفتارهای مراقبتی بیش از حد دست بزنند که خود همین کار باعث از بین رفتن عزت نفس فرزند می‌شود و درنهایت تردید در توانایی برقراری ارتباط با دیگران را در ذهن او تقویت می‌کند.»

به عقیده این روان‌شناس بالینی، عواقب این نوع رابطه غیرمتعادل میان والدین و فرزند معلول چنین است: «به تدریج با اعمال رفتارهای مراقبتی بیش از حد، رابطه ما و فرزندان بیش‌ازپیش به هم گره می‌خورد و این وابستگی در درازمدت عواقب ترسناک‌تری به دنبال دارد. وقتی ما والدین هر تفاوت جسمی یا روان‌شناختی فرزندمان را به شکلی سالم بپذیریم و بتوانیم بر جنگ‌های روانی و درونی خود غلبه کنیم، آن زمان است که می‌توانیم رفتارهای مراقبتی سالمی داشته باشیم که

"تجربه"

نه تنها آسیبی به عزت نفس بچه‌ها نزنند، که برعکس این باور را تقویت کند که ناتوانی قرار نیست کل زندگی پیش رو و آینده را تباہ کند.»

"تجربه"

لزوم آشنایی خانواده‌ها با مسئله «دیرآموزی»

در رفتار و گفتار آرامشی دل‌نشین دارد که از اولین دیدار به شیرینی در چشم دلم می‌نشیند. می‌دانستم مادری است که، مثل من، پسری دیرآموز دارد و نگران است چگونه پسرش را مانند هم‌سالانش با جامعه اخت کند. اما با داشتن این نگرانی توانسته وجودش را با آرامش عجین کند.

از مدرک تحصیلی، شغل و سن خودتان و همسرتان بگویید. لیسانس دارم. کارشناس سازمان ... بودم و ۶۲ سالم است. همسرم مهندس است و طراح ...، ۶۳ ساله.

چند فرزند دارید؟ چند ساله‌اند و فرزند دیرآموزتان چندی است؟

دو تا. پسر ۳۵ سال و دختر ۲۷ سال. پسر دیرآموز است.

چقدر درس خوانده‌اند و الان چه کار می‌کنند؟

پسر دیپلم کامپیوتر از هنرستان دارد. کلاس زبان و اسکواش می‌رود و هفته‌ای دو-سه روز در انجمن اوتیسم به‌عنوان داوطلب کار می‌کند. دختر مهندسی معماری خوانده و به‌طور مستقل در پروژه‌های معماری، طراحی و نظارت می‌کند.

از چه سنی و چطور متوجه دیرآموز بودن پسرستان

شدید؟

از کلاس اول ابتدایی یا حتی شاید پیش‌دبستانی، زمان نوشتن حروف. از همان‌موقع متوجه شدیم که درست یاد نمی‌گیرد یا اینکه به‌سختی یاد می‌گیرد. همان‌زمان متوجه شدیم که باید روی دستانش کاردرمانی انجام شود تا بتواند حروف را خوب بنویسد. او را پیش متخصص ارگوتراپی

"تجربه"

بردیم تا روی دستش و روی تعادل راهرفتنش کار کند، که تمرین‌ها هم خیلی زود جواب داد.

قبل از زمان پیش‌دبستانی متوجه نشده بودید؟

نه، قبل از آن از خودش هوش بسیار نشان می‌داد در یادگیری رنگ‌ها و ماشین‌ها.

متوجه کم‌توانی‌ها شدید، نه دیرآموزی؟

اصلاً. توجه به دیرآموزی او در سال‌های بعد، شاید بتوانم بگویم در راهنمایی، بود که دکتری اختلال کمبود توجه (ای‌دی‌دی) را برای بابک^۱ تشخیص داد.

پس در مدرسه برای نوشتن حروف مشکل نداشت؟

با کارهایی که خانم ارگوتراپ برایش انجام داد راحت می‌نوشت. منتها فراگیری صدای حروف برایش سخت بود و به سرعت بقیه بچه‌ها یاد نمی‌گرفت، ولی یاد می‌گرفت. چون بابک در کلاس اولش بعدازظهری بود، از معلم کلاسش خواهش کردیم به منزل ما بیاید و درسی که باید بعدازظهر با بچه‌ها کار کند صبح‌ها با آرامش در خانه، خصوصی به پسرش یاد بدهد. چون در کلاس حواسش پرت می‌شد و نمی‌توانست روی صدای معلم تمرکز کند. در کلاس بله بله می‌گفت ولی حواسش جای دیگری بود.

پسرتان سال‌به‌سال قبول می‌شد؟

بله، ولی خیلی به‌سختی. معلمانش خیلی متوجهش بودند و کمکش می‌کردند، چون جواب‌ها را قاطی می‌نوشت و آنها به او ارفاق می‌کردند و با این ارفاق‌ها سال‌به‌سال می‌آمد بالا.

قبل از اینکه متوجه دیرآموزی او بشوید برای بزرگ

کردنش چه شیوه‌ای داشتید؟

تلاش زیاد. تکرار، تکرار، صبر و حوصله. همین. همه‌اش تکرار.

در این دوره چه مشکلاتی داشتید، برای درس

"تجربه"

خواندن و بقیه موارد؟

درس خواندنش مثلاً در ریاضی خیلی بهتر جواب می‌داد. در فراگیری ریاضی خیلی بهتر از درس‌هایی بود که باید حفظ می‌کرد. در عربی آن قدر خوب بود که باورکردنی نبود.

با اینکه قواعد درس عربی سخت است؟

توانسته بود آن قواعد را یاد بگیرد چون معلم خصوصی‌اش آن قدر خوب بود که برایش قواعد را در ورقه آ-سه با خط خوانا و با دو-سه رنگ مختلف به‌شکلی جدول‌بندی کرده بود و جلو بابک گذاشته بود. و پسر، انگار در ذهنش از آن ورقه عکس گرفته باشد، همیشه آن صفحه می‌آمد جلو چشمش و خیلی خوب می‌توانست آن قواعد را فراگیرد. مثلاً نمره عربی‌اش بهترین نمره‌اش در کارنامه بود. به همین دلیل زنگ عربی و معلم عربی را خیلی دوست داشت.

وقتی متوجه دیرآموزی او شدید چه کار کردید؟

اصلاً عنوان دیرآموز را هیچ‌وقت آن‌زمان‌ها کسی به ما نگفته بود. با شیوه و روش آهسته‌وپیوسته آمدم تا مقطع راهنمایی. همیشه در مدارس عادی بوده. زمان کلاس اول راهنمایی، رفتیم یک مدرسه استثنایی دیدیم با خود پسر. ولی خود مدیر مدرسه استثنایی گفت: «این جا ثبت‌نام نکنید. اینجا الگوبرداری می‌کند از این بچه‌ها و ممکن است عقب‌تر برود؛ یعنی از اینی که الان هست بدتر بشود.» ما هم خوشحال شدیم؛ گفتیم پس پسرمان نرمال است. ولی همیشه می‌فهمیدیم چیزی در او متفاوت است.

در شروع اشتغال شما بابک چندساله بود؟

چندین سال قبل از تولد پسر من کار می‌کردم.

آیا زمان بارداری فرزند دوم از دیرآموزی پسران اطلاع داشتید؟

بابک آن موقع پنج سالش بود که از نظر ما خیلی بچه عادی‌ای بود، با این تفاوت که مثلاً تلویزیون نگاه نمی‌کرد؛ یعنی نگاه می‌کرد ولی توجه نمی‌کرد. کارتون را هم همین‌طوری نگاه می‌کرد

"تجربه"

یا کتاب را هم. قبلاً هم گفتم که در آمادگی در نوشتن حروف مشکل داشت که برایش نقطه چین می‌گذاشتیم که راحت‌تر یاد بگیرد. حتی حرف «ب» به این سادگی را چیزی مثل موج دریا می‌کشید؛ یعنی صاف نمی‌توانست بکشد و دنباله حرف را حتی بالا نمی‌برد.

اینجا می‌خواهم اضافه کنم که بابک اصولاً با مهدکودک خیلی میانه‌اش بد بود. خیلی به‌سختی می‌رفت. همیشه با گریه می‌رفت، همیشه با ناراحتی می‌رفت تا پنج‌سالگی. بعد از آمادگی، تصمیم گرفتم ببرمش مهدکودک نزدیک اداره خودم، چون آن‌موقع من کار می‌کردم و این‌جوری نبود که بتوانم کارم را ول کنم؛ یعنی شرایط زندگی اجازه نمی‌داد. پس از پنج‌سالگی آوردمش مهد محل کارم که نزدیک من باشد؛ احساس نزدیکی کند، تمام راه با من بیاید و با من برگردد. در محل کارم مهدی بود تازه‌تأسیس که پنج تا بچه داشت که یکی‌شان پسر من بود. خانم مسئول مهدکودک روان‌شناسی کودک خوانده بود و خانم بسیار ملایم و مهربانی بود. فضای مهد عالی بود. بنابراین پسر من با مهد اخت شد. این خانم وقتی فهمید پسر من در نوشتن حروف مشکل دارد به ما ارگوتراپ معرفی کرد. ما تا آن‌موقع اصلاً به گوش‌مان هم نخورده بود که چنین تخصصی در زمینه توان‌بخشی اصلاً وجود دارد.

این خانم روی عضلات دست و پای پسر من کار می‌کرد؛ هر چند بابک از نظر ما در راه‌رفتن مشکلی نداشت. خانم ارگوتراپ در اتاقش ابزار چوبی مشبکی داشت که به بابک می‌گفت از وسط آن راه برود؛ یعنی درواقع دقیق‌تر پایش را زمین بگذارد. روی دستش هم کار می‌کرد. به ما هم می‌گفت در خانه به او بگوییم دو انگشت شست و اشاره‌اش را محکم به هم بچسباند و ما سعی کنیم به‌نوبت هر بار یک انگشت‌مان را از لای دو انگشتش، که به‌هم چسبانده بود، رد کنیم. اوایل کمی به او آوانس می‌دادیم، مثلاً انگشت‌مان را زیاد فشار نمی‌دادیم. بعدتر واقعاً فشار

"تجربه"

می‌دادیم و او نباید می‌گذاشت انگشت‌مان رد شود. با همه انگشت‌های هر دو دست این تمرین را انجام می‌دادیم. همه این‌ها کمک کرد که دست بابک قوی شود و در کشیدن خط صاف کمی بهتر شد. رشدش را می‌دیدیم.

بعد رسید به مقطع مدرسه. در مدرسه دیدیم مشکل صدا کشیدن حروف را دارد؛ به این شکل که بعضی چیزها علاقه او را جلب می‌کند و آنها را یاد می‌گیرد و بعضی‌ها را نه. مثلاً حرف «چ» یا حرف «غ» و «ق» را، که سختند، یاد گرفت ولی با حرف «ی» مشکل داشت. می‌دیدیم که مرتب عقب می‌افتد از بچه‌های دیگر. این شد که، قبلاً هم گفتم، از معلمش خواستیم صبح‌ها در خانه با او کار کند. این زمان بچه دوم ما به دنیا آمده بود و من یک سال مرخصی گرفته بودم و در خانه بودم؛ یعنی دخترم سه‌ماهه بود که پسرم رفت کلاس اول.

با اینکه وضعیت بابک را متوجه شده بودید، به راحتی تصمیم گرفتید که بچه دوم داشته باشید؟

نه، اصلاً. بچه دوم ناخواسته پیش آمد. ما اصلاً آمادگی داشتن بچه دوم را نداشتیم، چون من کار می‌کردم و در این شهر تنها بودم. مادرم شهرستان بود و از کمک او نمی‌توانستم بهره بگیرم. منزل مادر همسرم هم از ما خیلی دور بود. خیلی تنها بودیم؛ بنابراین فکر داشتن بچه دوم را تقریباً نداشتیم. یا دست‌کم به آن زودی‌ها نداشتیم.

باتوجه به تولد بچه دوم و وضعیت درس خواندن بابک، چه جوری به همه کارها می‌رسیدید؟

انرژی خیلی زیادی می‌گذاشتم قطعاً. چون تا ساعت چهار بعدازظهر سر کار بودم. تا می‌رسیدم خانه، می‌شد پنج بعدازظهر. ولی همیشه امکانات خوبی برای‌مان فراهم می‌شد. مثلاً یکی‌اش این بود که همسایه بسیار خوبی داشتیم در خانه بغلی. آن خانم تصادفاً همشهری ما بود

"تجربه"

و دختری داشت که سه سال از دختر من بزرگ‌تر بود. از آن زنان نازنین بود. خدا رحمتش کند؛ سال قبل از دنیا رفت. بسیار مهربان و دوست‌داشتنی بود. وقتی دخترم باید می‌رفت کلاس اول، می‌خواستم کارم را ترک کنم و با سال سابقه خودم را بازنشسته کنم. آن خانم، که به خاطر بچه خودش این‌کار را کرده بود، نگذاشت خودم را بازنشسته کنم. گفت: «پشیمان می‌شوی. من یکی نمی‌گذارم.» خیلی هم دوستی‌ای نبود که زیاد بروبیا داشته باشیم. صرفاً همسایه‌های خیلی خوبی بودیم تا آن زمان.

چطور کمکتان کرد؟

بابک آن زمان می‌رفت راهنمایی و مدرسه‌اش تا سه بعدازظهر بود. این جوری نبود که من ظهر نگرانش بشوم. دخترم هم ظهر تعطیل می‌شد. آن خانم همسایه بچه من و خودش را از مدرسه می‌گرفت و می‌برد خانه خودش و با نهایت عشق و علاقه به دخترم می‌رسید. می‌توانم بگویم این خانم یکی از عزیزترین کسان زندگی دختر من در طول تمام سال‌ها تا سال گذشته بود که فوت کرد. هنوز دخترم واقعاً عزادارش است.

این خانم چندتا بچه داشت؟ وقتی دختر شما را از مدرسه می‌گرفت بچه‌های خودش چندساله بودند؟

دو تا داشت. دخترش کلاس چهارم بود، دختر من کلاس اول. پسرش سوم راهنمایی بود، پسر من اول راهنمایی. دختر خودش و دختر من را می‌رفت از مدرسه می‌آورد و نهار می‌داد. دخترم به من می‌گوید: «مامان، هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که زمستان‌های سرد بعد از نهار... کنار شوفاژ بالش می‌گذاشت. من را نزدیک شوفاژ می‌گذاشت و خودش هم کنارم بود. می‌گفت: «یه کم بخوابیم، بعداً پاشیم، اگه خواستی، مشقت رو بنویس.» دخترم وقتی می‌آمد خانه هیچ کاری نداشت. وقتی من می‌رسیدم مشق‌هایش را نوشته بود. دختر آن خانم، که سه سال بزرگ‌تر

"تجربه"

از دختر من بود، دیکته را هم بهش گفته بود. همه کارهایش را کرده بود، کیفش را هم بسته بود و آمده بود خانه. واقعاً فرشته بود در زندگی من. یک فرشته دیگر هم داشتم در زندگی‌ام که برای پسر من بود: خانم پسرخاله مادرم.

من تا نه‌ماهگی بابک خانه بودم، بعد باید می‌رفتم سر کار. مانده بودم چه کار کنم. یک‌روز مهمانی بودیم و تصادفاً کنار همان فامیلم نشسته بودم. داشتیم حرف می‌زدیم. گفتم نمی‌دانم بابک را چه کار کنم؛ کدام مهدکودک بفرستم. منزل آنها به ما نزدیک بود. او هم دختری داشت که کلاس اول یا دوم راهنمایی بود. پسر من نه‌ماهش بود، بچه خیلی آرامی هم بود. از همان نه‌ماهگیاش بگیر برو تا همیشه. بچه به‌راهی بود. خانم فامیلم ما گفت: «من که همیشه خونه‌ام. به‌خاطر بچه خودم باید نهار درست کنم. این‌طوری می‌تونم کمک کنم که تو صبح‌ها بابک رو بیاری خونه ما. بعد از ظهر هم بیایی ببری.» از نه‌ماهگی تا دوسالگی به میل و خواسته خودش این‌طوری پسر من را نگه داشت. صبح‌ها پدرش او را می‌برد آن‌جا و من بعد از کارم می‌رفتم دنبالش.

البته کارم هم کار پرتنش نبود اصلاً. سر ساعت می‌رفتم و می‌آمدم. روزهایی که نمی‌رفتم، به هر دلیلی که مثلاً بچه سرما خورده بود یا تب کرده بود، به‌راحتی می‌توانستم با تلفن اطلاع بدهم و چندروز بعد مرخصی رد کنم. کارمان هم کاری نبود که ارباب‌رجوع داشته باشد، کار تحقیقاتی بود. تیمی کار می‌کردیم با همدیگر. تیم خوبی هم داشتیم. رئیس خوبی هم داشتیم با همکاران خوب. واقعاً شانس آوردم و بابت همه این‌ها سپاسگزارم همیشه؛ چون می‌دیدم دوروبر خودم که چه مشکلاتی مردم دارند با داشتن بچه. شاید همین بود که وقتی دخترم می‌خواست به دنیا بیاید خیلی هم نترسیدم. البته سختی هم زیاد داشت. بالأخره مادر وسواسی‌ای بودم که می‌گفتم حتماً باید غذا

"تجربه"

تازه باشد، فریزری نباشد. شب تا دیروقت بیدار بودم. ولی خوب، انرژی جوانی را هم داشتم.

نقش پدر بچه‌ها، چه قبل از زمانی که متوجه شدید دیرآموزی بابک را و چه بعدش، چطور بود و الان چطور است؟

ما هیچ‌وقت وضعیت پسر را نخواستیم بپذیریم. همیشه فکر می‌کردیم این‌ها گذری است. برای اینکه دکترهایی که بابک را پیش آنها می‌بردیم هرگز نه اشاره‌ای به دیرآموزی او کردند و نه این کلمه را اصلاً کسی به ما گفت. ما در بلاتکلیفی بودیم. همسر در رنج بود. من در شتاب بودم که بیشتر به پسر کمک کنم که زودتر به حالت نرمال برسد. ما انتظار داشتیم بابک به آن حالت نرمال خودش برگردد. فقط یک‌بار یکی از این دکترها گفت که ممکن است ترک کوچکی در یکی از ایکس‌های کروموزوم‌های او وجود داشته باشد. این اشاره‌ای بود که یک‌ذره مرا تکان داد. این دکتر متخصص مغز و اعصاب بود. من ناراحتی‌ای داشتم که به آن مکت مغزی می‌گویند؛ یعنی گاهی در حال حرف‌زدن یک لحظه یادم می‌رفت که چه می‌گویم، چند ثانیه مسیرم را کاملاً گم می‌کردم و بعد دوباره یادم می‌آمد. دکتر از من پرسید: «تو چه مشکلی داری؟» این وقتی بود که بابک در فشار درس بود. تکلیفش زیاد بود. بچه موظفی هم بود، خودش را مقید می‌کرد که همه کارها را انجام بدهد؛ منتها با کمک من، با کمک زیاد من و نه با کمک سطحی. به دکتر گفتم من چنین مشکلی دارم. گفت: «پسرت رو ببینم و ازش نوار بگیرم. شاید این حالتی که شما دارین اونم داشته باشه.» دکتر بعد از دیدن نوار مغزی گفت: «نه، حالت شما رو نداره، اما نیم‌کره راستش یه کمی تورم داره نسبت به نیم‌کره چپ.» دید من جا خوردم، گفت: «ببینین، مال هر کسی ممکنه این‌طوری باشه، نه که خیال کنین چیز خیلی عجیبیه.»

همسرت قبل از فهمیدن دیرآموزی بابک و بعد از آن چه حضوری داشته؟

"تجربه"

حضور داشته، کمک می‌کرده. پدر واقعاً به‌راه و بساز و پدر خانواده بوده به معنای مطلق. اما هرگز نمی‌خواست کاستی‌ها را بپذیرد. هنوز هم نپذیرفته. هنوز در رنج است با مسئله پسرمان. چون همسرم همیشه دلش می‌خواست که بابک بهتر باشد، درباره چیزهایی که لازم است بلد بشود با هیجان با او حرف می‌زد. مثلاً می‌گفت: «بابا این جوری دیگه.» تا کلمه بابا را می‌گفت، بابک جا می‌خورد. به همین خاطر حس و حال ترس و اضطراب از پدرش دارد و فکر می‌کنم همیشه هم خواهد داشت. همسرم خیلی سعی می‌کند با بابک اخت شود و رفاقت داشته باشد، ولی نتوانسته. الان پسرمان با من رابطه نزدیکتری دارد. البته الان که خیلی بزرگ‌تر شده به من هم، که همیشه با او ملایم‌تر بودم، بعضی وقت‌ها می‌گوید: «تو مادر سختی بودی. مادر سخت‌گیری هستی.» این کلمه سخت‌گیر را الان خیلی به کار می‌برد. قبلاً بلد نبود این کلمه را بگوید.

حالا که به انجمن شما^۲ آمده‌اید و عضو شده‌اید چه نظری دارد؟

عضویت در انجمن را می‌پذیرد، چون پسرمان در جمعی از بچه‌ها قرار گرفته که یک خرده به خودش شبیه‌اند، به خودش نزدیک‌ترند. می‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند، خیلی بیشتر از بچه‌های دیگر، که این برای ما خیلی مهم است. مثلاً کلاس زبان انجمن بسیار مهم بوده و هست برای پسرمان. ما همیشه در این سال‌ها دل‌مان می‌خواست که بابک برود کلاس زبان، ولی خب چه کلاس زبانی؟ در کلاس زبان بزرگ‌سال که جایی درواقع نبود برای پسرمان. کلاس زبان کودکان هم که اصلاً مناسب نبود برای بابک.

اما یک واقعیت را هم بگویم که ما دوروبرمان، بین فامیل و دوستان و اصلاً در دوروبری که زندگی می‌کردیم، هرگز یک مورد شبیه پسرمان یا مشابه بچه‌های انجمن ندیده بودیم. ما کسانی دیده بودیم که بچه‌هایی با معلولیت

"تجربه"

جسمی سنگین دارند یا بچه سندرم داون خیلی شدید، مثل برادر دوستم که الان پنجاه ساله شده. غیر از این‌ها ندیده بودیم. بینابینی ما نداشتیم و چون بابک هم مدرسه عادی رفته بود، بنابراین پدر و مادر این بچه‌ها را هم ندیده بودیم. اصلاً نمی‌دانستیم آنها از چه روش‌هایی استفاده می‌کنند یا چه امکاناتی دارند برای بچه‌هایشان فراهم می‌کنند. همیشه بابک را با بچه‌های عادی مقایسه می‌کردیم؛ چه در فامیل و چه در مدرسه. خب معلوم است که چقدر تک می‌ماند این بچه. بچه‌ای بود که همه دوستش داشتند، چون بچه آزارسان و اذیت‌کنی نبود. ولی همیشه کم داشت، همیشه مشکل داشت. هیچ‌وقت واقعاً خودش هم تکلیفش را با خودش نمی‌دانست. ما هم نمی‌دانستیم برای این بچه چه کار کنیم. ما اصلاً نمی‌دانستیم چنین انجمن‌هایی هستند. بعد از اینکه عضو انجمن شها شدیم و با خانواده‌ها و فعالیت‌های انجمن آشنا شدیم یک وقت‌هایی من و همسرم به هم می‌گوییم مگر ما در این شهر زندگی نمی‌کردیم، چه جوری تا حالا نفهمیده بودیم!

رابطه خواهر و برادر چطور بوده و الان چطور است؟

این رابطه هیچ‌وقت مثل رابطه خواهر و برادر نرمال نبوده. قبلاً نبوده، الان هم نیست. منظورم این نیست که در کوچکی با هم جنگ و دعوا داشتند؛ اتفاقاً اصلاً نداشتند. همیشه علاقه‌ای بین آنها بوده، بیشتر از طرف پسر. چون دخترم به هر حال در هر دوره‌ای از سنش علایق و برنامه‌های خودش را داشته؛ کلاس رفتن‌ها، درس خواندن‌ها، با دوستان رفت‌وآمد کردن‌ها. همه این‌ها را به اندازه بچه نرمال داشته و دارد و برادرش را با این برنامه‌ها قاطی نمی‌کرده. چون او هم همیشه نوعی عناد داشت از داشتن برادری که مثل برادران دیگر نیست. او هم همیشه در رنج بود، ناراحت بود. البته الان بهتر است.

اقوام و آشنایان به وضعیت بابک چه برخوردی دارند؟

اولاً چون پسر بچه آرام و به‌راهی است و برای

"تجربه"

هیچ‌کس مشکلی درست نمی‌کند، همه دوستش داشتند و دارند. از بین تمام آدم‌های دوروبر ما خانم برادر بزرگم روی بابک از همه بیشتر حساس بود، از همه بیشتر مؤثر بود و از همه بیشتر می‌توانست با بابک رابطه برقرار کند. مثلاً عمه و خاله خیلی دوستش دارند، ولی هیچ‌کدام کار خاصی در جهت رشد او نکرد. ولی زنی‌اش چون آدم بسیار مطلعی است و روابط عمومی‌اش قوی است، توانست این کار را بکند و کرد. رابطه با بابک برقرار کرد، یک ارتباط خوب؛ یعنی الان که امریکا زندگی می‌کنند وقتی زنگ می‌زند، می‌بینی نیم‌ساعت با بابک حرف می‌زند. نمی‌دانم چطوری می‌تواند. من خودم شاید نتوانم. البته در فامیل‌های دورترمان هم کسانی هستند که با بابک ارتباط خوب دارند، ولی متأسفانه همه‌شان دورند از ما. هر وقت بیایند ایران، با پسرم ارتباط دارند. یک نفر دیگر هم که خیلی با بابک خوب بود در جوانی فوت کرد.

در این سال‌ها وقتی با پسران بیرون از خانه بودید مشکلی در برخورد مردم با او نداشتید؟

نه، ندیدم.

وقت‌هایی که بابک تنهایی بیرون می‌رود چطور؟

گاهی از برخورد یک‌سری آدم‌ها که در محل هستند ناراحت می‌شود. مثلاً پیش‌آمده که بابک از مغازه‌ای موز خریده و شاگرد سوپرمارکت محل دیده و به او گفته: «ما هم موز داشتیم.» این حرف بدی نیست. معمولاً وقتی به آدم بگویند، آدم هم می‌گوید: «خیلی هم خوب. دفعه بعدی از شما می‌گیرم.» ولی همین حرف به این سادگی پسرم را به حدی ناراحت می‌کند و اذیت می‌شود که هر بار موز بخرد خودش را به عذاب می‌اندازد که برود آن‌دست خیابان و از آن‌ور به خانه بیاید تا از جلو آن سوپر رد نشود

برای سرپرستی بابک کاری کرده‌اید؟

هیچ کاری نکرده‌ایم. تا زمانی که مسئله سربازی

"تجربه"

بابک می‌خواست درست شود ما اصلاً با بهزیستی هم ارتباط نداشتیم. وقتی رفتیم دنبال کار معافی پسرم، خودشان ما را ارجاع دادند به بیمارستان ارتش. آنجا یک‌سری آزمایش روی بابک انجام دادند. بعد خود بیمارستان ارتش پرونده را فرستاد بهزیستی. آن موقع بهزیستی تازه پرونده درست کرد برای بابک. از بهزیستی خواسته بودند که بهره هوشی بابک را به آنها بدهند.

یادم می‌آید خانمی که بهره هوشی را اندازه می‌گرفت، که دختر جوانی هم بود، به من گفت: «شما خیلی با این بچه کار کردین. اگه باهوش کار نکرده بودین الان این فرم ظاهری رو نداشت. ممکن بود نداشته باشه. اگه بچه‌هایی مثل پسر شما رو رها کنن به حال خودشون و بگن این که یاد نمی‌گیره، این بچه‌ها منظرشون هم یه جور دیگه می‌شه.» می‌گفت: «لباس پوشیدنش، رفتار و کردارش جوری نیست که وقتی نگاهش می‌کنین، فکر کنین مشکل داره، تا وقتی که حرف بزنه. وقتی حرف بزنه، حرفی که قرار باشه منطقی، استدلالی یا تسلسلی داشته باشه، اونجاها دیگه به سرعت کم می‌آره و مشکل واضح می‌شه. بنابراین بهره هوشیش پایینه. من از اونم براش پایین‌تر می‌نویسم، چون دلم نمی‌آد این بچه رو، با این فرمی که داره، بخوان بفرستن سربازی.»

اما بهره هوشی که در طول زمان تغییر نمی‌کند. من از خانم دکتر...، که اولین تست هوش را روی پسرم انجام داد، زمانی که فکر می‌کنم نه‌ساله بود، گزارشی دارم که در آن بهره هوشی بابک را ۹۲ نوشته. و ۹۲ کاملاً بهره هوشی مرزی است، کاملاً مرزی. آن خانم دکتر در زمان نه‌سالگی پسرم ما را واقعاً به اشتباه انداخت. برای همین ما به این بچه فشار زیاد آوردیم. فکر می‌کردیم باید بتواند. البته همان موقع یک کلمه دیرآموز هم در همان گزارش نوشته بود. منتها ما آن نکته را جدی نگرفتیم، همیشه آن ۹۲ جلو چشم‌مان بود.

"تجربه"

پرسیدید که برای سرپرستی‌اش چه کار کرده‌ایم، خودم هم همیشه پس‌ذهنم این هست که بابک چی می‌شود بعد از ما. پدرش همیشه برای خودش آزاد کار کرده. هیچ بیمه‌ای هم ندارد. من ۳۰ سال برای دولت کار کرده‌ام. پدرش در هفت-هشت سال اول زندگی‌مان جایی با کسی کار می‌کرد که برایش بیمه رد کرده است، اما هرگز سراغ بیمه نرفت. تمام سال‌هایی هم که برای خودش کار کرده، خودش را بیمه نکرده. اصلاً به این موضوع فکر هم نمی‌کرد. بنابراین وقتی ما نباشیم معلوم نیست بابک وضعیتش چی می‌شود. همین موضوع را که در بهزیستی طرح کردم، گفتند اگر پدر از کارافتاده باشد در آن صورت حقوق مادر به عضو بهزیستی می‌رسد.

در حال حاضر دل‌تان می‌خواهد بابک چه جور زندگی‌ای داشته باشد؟

الان دلم می‌خواهد بابک یک‌خرده زندگی‌اش به زندگی جوانان نرمال نزدیک‌تر باشد، چون در این جامعه زندگی می‌کند. پسر من الان ۳ ساله است. مثلاً رانندگی یکی از آن چیزهایی بود که بابک عاشقش بود و اصلاً دلیل اینکه ما هول‌هولکی رفتیم دنبال سربازی او این بود که گفتیم بلکه بتواند رانندگی یاد بگیرد. در سیکل معافی‌گرفتن چند مورد پیش آمد که چون بابک اصلاً سوآلی را که از او می‌پرسیدند درک نمی‌کرد، آنها فکر می‌کردند که دارد ادا درمی‌آورد و می‌خواهد کلک بزند و به او می‌گفتند اگر باز هم بی‌خودی جواب بدهد، می‌فرستندش سربازی. ولی خدا را شکر بالأخره معافی‌اش آمد.

داشتید می‌گفتید که دوست دارید پسران مثل

جوانان دیگر زندگی کند.

لااقل فرم زندگی‌اش به زندگی آنها نزدیک‌تر بشود. حالا ازدواج یکی از آن چیزهایی است که بابک واقعاً دلش می‌خواهد. حرفش را می‌زند. الان یک مدتی است که دوباره هیچی نمی‌گوید، ولی یک زمانی بود که پشت سر هم می‌گفت. موقعی که هنوز ۲۸-۲۷ سالش بود می‌گفت: «من ۳۰ سالم بشه شاید اون موقع زن بگیرم.» الان که

"تجربه"

خودش می‌بیند که امکان این کار برایش مهیا نیست، خودش آن را برده رسانده به ۳۵ سال. می‌گوید: «من ۳۵ سالم بشه ببینیم شاید زن گرفتم.» یک وقت‌هایی می‌گوید: «من زن گرفتم، بعد با زنم اومدم خونه شما، بعد نمی‌دونم چی چی...» از این جور حرف‌ها می‌زند. منتها ما چند نمونه در فامیل داریم، که بابک هم آنها را خیلی دوست دارد که در ایران هم نیستند و سنشان هم خیلی زیاد است، که هنوز ازدواج نکرده‌اند. مثلاً یکی‌شان ۵۰ سال دارد، یکی مثلاً ۴۰ و خرده‌ای سالش است، یا پسرخاله خودش نزدیک ۴۰ سالش است و هنوز ازدواج نکرده. به پسر می‌گوییم ببین ازدواج چیزی حتمی و ضروری نیست که فکر کنی هرکسی به این سن رسید دگمه‌اش را بزند و ازدواج کند، ازدواج باید برای هرکس امکان داشته باشد، باید پیش بیاید؛ ازدواج مسئولیت دارد، دردسرهای خودش را دارد. جدیداً می‌شنویم که با خودش یواش‌یواش حرف می‌زند. مثلاً می‌گوید: «خوش به حالش، برای خودش مستقل شده از پدر و مادرش. با زنش مستقل شده.» یک دوره دیگر این کار را نمی‌کند. بعد دوباره می‌شنویم که با خودش حرف می‌زند. می‌ترسیم این کار را زیادتر کند. بعد من با آرامش به او می‌گویم که پسر، با من حرف بزن. قبلاً وقتی با آرامش با او حرف می‌زدم قبول می‌کرد، اما تازگی‌ها جواب‌های بزرگانه هم می‌دهد. مثلاً می‌گوید: «دوست دارم. دلم می‌خواد با خودم حرف بزنم. اصلاً از صدای خودم خوشم می‌آد. می‌خوام صدام رو بشنوم.» قبلاً اصلاً این جسارت‌ها را نداشت. البته خوب است. من این جسارت‌ها را مثبت می‌بینم.

دوست دارید پسران بعد از خودتان چه زندگیاى داشته باشد؟

اصلاً نمی‌دانم. من نمی‌توانم چنین چیزی را تصویر کنم. من واقعاً نمی‌دانم.

بابک از مدرسه‌ای عادی دیپلم گرفته؛ از مشکلات درس خواندنش بگوئید، به خصوص در دوره

"تجربه"

دبیرستان.

این دوره، دوره خیلی سختی بود. البته تقریباً ۹۰ درصد معلم‌هایش همیشه با او همکاری می‌کردند. بابک بعد از راهنمایی رفت هنرستان کامپیوتر. در دبیرستان پسرها آن‌قدر شیطان و شلوغند که معلم‌ها را کلافه می‌کنند. ولی هنرستانی‌ها معمولاً آتشپاره‌تر و درس‌نخوان‌ترند. اما این پسر من نقطه مقابل آنها بود؛ بچه‌ای مقید به اینکه حتماً تکلیف‌ها انجام بشود و کسی را اذیت نکند. یک‌بار نشد کتابی را همراهش نداشته باشد یا اینکه یک بی‌مبالاتی دانش‌آموزی از او سر بزند. برای همین می‌توانم بگویم که شاید حتی رتبه اول بود در مدرسه از نظر اخلاق.

از نظر درسی و نمره آوردن چطور؟

از نظر درسی خیلی به‌سختی. ولی گفتم، بعضی درس‌هایش خوب بود مثل عربی. بعضی وقت‌ها شاگرد زرنگ کلاس در عربی نمره کم می‌آورد و پسر من می‌دید اولین نمره کلاس را گرفته که برای همه تعجب‌آور بود که چه جوری عربی را این‌قدر خوب بلد است. همین الان هم هنوز می‌تواند صیغه‌های هر فعل عربی را قشنگ صرف کند. همان‌طور که قبلاً هم گفتم، دلیل اینکه عربی را این‌قدر خوب یاد گرفته بود همان شیوه آموزش معلم خصوصی او و نوشتن قواعد در برگه بزرگ بود. فکر می‌کنم هنوز هم آن ورقه را دارد. واقعاً آفرین به آن معلم. پسر من دیپلم کامپیوتر دارد، ولی واقعیت این است که از کامپیوتر چیزی نمی‌داند. اما چیز را می‌داند؛ تعریف نرم‌افزاری را می‌داند.

اینکه خیلی سخت‌تر است!

آن تعریف‌ها در ذهنش مانده. حفظش شده. مثلاً اینکه تعریف بالت، بیت یا وُرد چیست، ولی کاربردی نمی‌داند؛ فقط یک جورهایی حفظ کرده. نمره کتبی دروس را خوب می‌گرفت، ولی در عمل نه. چون در آن هنرستان به هر دو نفر یک، به قول خودش، سیستم می‌دادند. خب بابک هم

"تجربه"

با سرعت خودش کار می‌کرد. نفر بغل‌دستی مسلماً سریعتر بود. البته معلم‌ها این نکته را در نظر می‌گرفتند که کسی را کنارش بگذارند که رعایت وضعیت پسرم بشود. کسی را که در نظر گرفته بودند هنوز کمی دوستی با بابک دارد که از همان دوران هنرستان هوای پسرم را داشت. بعد از هنرستان تلفنی گاهی با هم حرف می‌زدند، قرار می‌گذاشتند می‌رفتند پارک. او با دوستان دیگرش می‌آمد و با بابک بدمینتون بازی می‌کردند که نعمتی بود برای پسرم.

نکته‌ای مانده که دوست داشته باشید در موردش صحبت کنید؟

من فکر می‌کنم که سیستم ما باید این آگاهی را به کل خانواده‌ها بدهد. سیستم اطلاع‌رسانی ما در صداوسیما باید این اطلاع‌رسانی را به صورت جدی انجام بدهد. مثلاً فیلم‌هایی درست کند که افرادی شبیه بچه‌های ما را در قالب قصه، داستان، سریال نشان دهند تا مردم آگاه شوند. چون هر لحظه ممکن است بچه‌ای به دنیا بیاید که مثل بچه‌های ما باشد. پدرها و مادرها باید بدانند که این مقوله چیست و آن را درست بشناسند.

مردم باید از کودکی‌شان چنین موردی در ذهن‌شان بماند که یک وقتی فیلمی دیده‌اند یا داستانی خوانده‌اند، نه یکبار بلکه کاری باشد که تکرار شود، تسلسل داشته باشد تا جا بیفتد برای همه، تا مردم بفهمند، لمس کنند و بدانند که باید چه کار کنند. اقلأً به اندازه سر سوزن بفهمند و اطلاع داشته باشند، آن موقع قصه اصلاً یک جور دیگر می‌شود. من فکر می‌کنم اگر از همین امروز جامعه بتواند آگاهی بدهد به مردم برای نسلی مثل بچه‌های ما که دهه ۳۰ سالگی را دارند می‌گذرانند، برای ۳۰ سال آینده همین بچه‌ها جامعه جور دیگری خواهد بود با آنها.

ببینید؛ من دوروبر خودم اصلاً یک مورد مثل بابک نداشتم و نمی‌دانستم. من الان هم با

"تجربه"

بچه‌های انجمن نمی‌دانم باید چه کار کنم. بچه‌های انجمن همه که مثل هم نیستند. من نمی‌دانم چگونه باید با حساسیت‌های هر کدام تعامل کنم. من باید یک طیفی را ببینم و به یک طیفی آگاهی پیدا کنم؛ آن‌هم از طریق فیلم، سریال، کتاب، قصه و هر چیزی که رسانه است. من باید آگاه بشوم؛ نه اینکه اگر بخواهم، آگاه بشوم، بلکه این آگاهی باید به مردم داده شود. حالا این می‌تواند حتی از قالب درس مدرسه شروع شود و بیاید در راهنمایی.

بچه برادرم آلمان زندگی می‌کند. این بچه سال‌هایی که کوچک بود هروقت ایران می‌آمدند چون بابک بچه‌های کوچک را دوست دارد با او ارتباط می‌گرفت. با هم توپ‌بازی می‌کردند. این دفعه که آمدند پسر برادرم، که ۱۰ ساله شده بود، به من گفت: «عمه، به ما تو مدرسه یه فیلمی نشون دادن که پسری که تو اون فیلم بازی می‌کرد خیلی شبیه بابک رفتار می‌کرد.»

به من انگار شوک وارد شد. تکان خوردم؛ یعنی در مدرسه آنها چنین فیلمی را به بچه‌ها نشان داده‌اند که حتماً ببینند، نه اینکه فیلم در خانه باشد که اگر خواستند ببینند، اگر نخواستند نبینند. بعد از پسر برادرم پرسیدم که آن بچه‌ای که در فیلم بازی می‌کرده همسن بابک بوده یا نه. گفت: «نه، فکر کنم سنش خیلی کمتر بود. ولی من رو همه‌ش یاد بابک می‌انداخت. ما از فیلم خوشمون اومد و به معلم مدرسه‌مون گفتیم بعد از تعطیلات یه بار دیگه اون فیلم رو بهمون نشون بده.» این یک کار خیلی ساده است.

به‌خدا اصلاً کار عجیب‌وغریبی نیست. یعنی در کشور خودمان نمی‌شود چنین فیلمی ساخت و در مدارس به بچه‌ها نشان داد؟

این بچه‌ها درصدی از این جامعه‌اند. اصلاً جامعه چه کار می‌خواهد بکند برای این‌ها؟ اگر من و شمای پدر و مادر نتوانیم پول خرج کنیم و این بچه‌هایمان را بفرستیم کلاس‌های فلان و فلان، پس این‌ها از کدام امکانات شهروندی

"تجربه"

می‌توانند استفاده کنند؟

۱. اسم واقعی نیست.
۲. انجمن حمایت از افراد رشدی-عصبی که از دیرآموزان حمایت می‌کند.

"تجربه"



- زندگی پویا همراه با پویا
- هفت اسب هفت رنگ، کتابی عمیق‌تر از واژه‌ها
- صلح، هدف ناگفته فلسفه برای کودکان است

زندگی پویا همراه با پویا

نگاهی به کتاب فرزند دیرآموز من^۱

صفت دیرآموز شاید در ظاهر مفهوم ساده‌ای داشته باشد و همگان آن را در لغت درست معنا کنند، ولی چند درصد مردم می‌دانند دیرآموزی چیست؟ علت یا علت‌های آن را می‌شناسند؟ اساساً مفهوم یادگیری چیست و با چه معیاری کودکان را به دو گروه دیرآموز و عادی تقسیم می‌کنیم؟

دکتر بهروز دولتشاهی (روانشناس بالینی) در فصل پنجم کتاب پسر دیرآموز من دیرآموزی را این‌گونه تعریف می‌کند: کم‌توانی ذهنی، یک ویژگی یا حدی از توانایی است که در افراد دیرآموز با افت عملکرد هوشی یا کم‌بودن عملکرد هوشمندانه قابل مشاهده است. همچنین تأثیر آن را در وضعیت حرکتی، صحبت کردن، نشستن و خلاصه در مجموعه حرکتی این افراد می‌شود دید. آیا در چند سال نخست زندگی کودک می‌توان به دیرآموزی و کم‌توانی ذهنی او پی برد؟ آیا دیرآموزی طیف مشخصی دارد؟ کتاب پسر دیرآموز من خودزندگی‌نامه نویسنده است. او، که پسری دیرآموز به نام پویا دارد، با زبان ساده و صادقانه احوالات، تجربیات و تلاش‌هایش در طول ۳۱ سال را نگاشته است.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

در چنین موقعیتی که در جامعه ما لفظ دیرآموز به‌سختی شنیده می‌شود و کمتر متخصصی است که با ویژگی‌ها و نیازهای افراد دیرآموز آشنایی داشته باشد، تصور کنید وضعیت

"کتابخانه"

۱. نوشته مهوش کیان ارثی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۹۶.

خانواده‌ای که فرزندش سالم یا ظاهراً سالم به دنیا می‌آید ولی به مرور زمان به دلایل مختلف دچار کم‌توانی ذهنی خفیف می‌شود چگونه خواهد شد. آنها تا سال‌ها در وضعیت مبهمی به سر می‌برند و مظلومانه دست‌وپا می‌زنند...

آری؛ در دنیایی زندگی می‌کنیم که چهارچوب‌های فکری بشری یا اصلاً اجازه ورود به دنیای تفاوت‌ها را نمی‌دهد یا قادر نیست آن را هضم کند و در نتیجه پس می‌زند. سخت‌تر از آن مقابله با سیستم رقابتی و طبقه‌بندی‌شده نظام آموزشی است که خانواده‌های کودکانی را که به لحاظ هوشی «مرزی» شمرده می‌شوند پا در هوا نگه می‌دارد. و نهایتاً مشکل بزرگ دیگر این است که کمتر متخصصی با ویژگی‌ها و نیازهای افراد دیرآموز آشنایی دارد. آیا مواجه شدن با این حقیقت که فرزند شما با دیگری تفاوت دارد بحران است؟

اگر جواب مثبت است، خانواده چگونه با این بحران کنار می‌آید؟ دکتر بهروز دولتشاهی می‌گوید: وقتی ما متوجه می‌شویم چیزی که دلمان نمی‌خواهد برایمان پیش آمده، وارد شرایط بحرانی می‌شویم. ما می‌گوییم اولین قدمی که به خانواده آرامش می‌دهد این است که شرایط فرزندش را بپذیرد و قدم دوم اینکه انتظاراتش را توانایی فرزندش متناسب بکند. این پذیرش سخت است، چون در دسر زیاد دارد. ممکن است خانواده را خسته کند و از طرفی پاداش‌دهنده هم نیست؛ انرژی زیادی باید بگذاری و پاداشی که می‌گیری آن قدر نیست. در این حالت می‌گوییم خانواده ناکام می‌شود؛ یعنی در ارتباط با بچه‌اش ناکامی‌های زیادی تجربه می‌کند. این ناکامی‌ها خشم می‌آورد؛ اگر نه، افسردگی می‌آورد. برای همین باید بپذیریم که ما کودکی داریم که بعضی فعالیت‌ها را کندتر از دیگران یاد می‌گیرد و انتظاراتمان را با آن شرایط

"کتابخانه"

هماهنگ کنیم.

آیا اینکه اعضای خانواده بپذیرند فرزند دیرآموز خانواده، با وجود تفاوت‌هایش، از توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی هرچند کم برخوردار است کافی است تا به آرامش برسند؟

با خوانشی که من از کتاب داشتم، در کنار روانشناسی مثبت‌گرا که توجه را به درون معطوف می‌کند و صلح درونی و رضایت قلبی از شرایط موجود را اولین قدم می‌داند، این کتاب در قدم دوم از خود فراتر می‌رود و این دل و جرئت را به مخاطبش می‌دهد که این مرحله را عملی کند: فرزند دیرآموز خود را به جامعه معرفی کند و به‌مرور جامعه اطرافش را بزرگ‌تر کند.

در بخش دیگری از کتاب می‌خوانیم:

چندی پیش با مادر نوجوانی سندرم داون صحبت می‌کردم. از پزشک متخصص کودکان شهرشان که بعد از معاینه متوجه اختلال فرزندش شده بود و توصیه‌ای که به او کرده بود می‌گفت و خدا را شکر می‌کرد. پرسیدم: مگر پزشک به شما چه توصیه‌ای کرد؟

دکتر به او گفته بود پسر اختلال سندرم داون دارد. از اینجا که می‌روی به تمام فامیل و دوستان و آشنایان زنگ بزن و به همه خبر بده!

آیا جامعه ظرفیت پذیرش کودک دیرآموز را دارد؟

چه کسی یا کسانی متولی آموزش جامعه‌اند؟

آیا پذیرش دیگری، با وجود تفاوت‌ها، مهارت اجتماعی محسوب می‌شود؟

نقش آموزش و پرورش در آموزش این مهارت چیست؟

لازمه داشتن خرسندی درونی و ذهن آرام شرایط اجتماعی مناسب است.

آیا سیستم آموزش و پرورش، دومین جامعه‌ای که

"کتابخانه"

کودک دیرآموز به آن قدم می‌گذارد، برای چنین کودکی مناسب‌سازی شده است؟

دکتر دولتشاهی می‌گوید: این افراد باید با گروه همسان خودشان که هم‌پایه‌ای هستند تحصیل کنند، چون آموزش باید بر مبنای توانایی‌ها و کم‌توانایی‌های آنها باشد.

آیا مدارس استثنائی موجود جوابگوی نیاز کودکانی هستند که به لحاظ هوشی مرزی شمرده می‌شوند؟

آیا مؤسسات غیردولتی نیز برای تکمیل فرایند آموزش کودکان دیرآموز به میزان لازم و کافی وجود دارند؟

نویسنده با اشتراک‌گذاری تجربیاتش و ابراز صادقانه اندوه و نگرانی‌اش برای حال و آینده پویا سعی می‌کند جواب سؤالات ریز و درشتی را بدهد که پیشاپیش یا حین خواندن کتاب به ذهن خواننده می‌رسد. این کتاب علاوه بر خانواده‌های دارای فرزند دیرآموز پتانسیل جذب مخاطبان دیگر نیز دارد. رویکرد نویسنده رویکردی انتقادی نیست، بلکه او، علاوه بر معرفی پدیده دیرآموزی و انتقال تجربیاتش به خانواده‌های دارای فرزند دیرآموز، ترویجگر فرهنگ پذیرش تفاوت‌ها نیز هست.



"کتابخانه"

هفت اسب هفت رنگ؛ کتابی عمیق‌تر از واژه‌ها

کتاب هفت اسب هفت رنگ، اثر محمدهادی محمدی با تصویرگری نوشین صفاخو، داستان دخترکی است که پریس پوشیده و دچار معلولیت حرکتی است. اما این موضوع به‌هیچ‌عنوان در متن ذکر نشده و فقط در تصاویر مشاهده می‌شود. در تصویری که اوایل کتاب مصور شده تعدادی قرص و شربت روی میز کوچک کنار تخت و ویلچری در گوشه اتاق مشاهده می‌شود.

نویسنده و تصویرگر به‌زیبایی در راستای هم حرکت کرده‌اند و اسباب‌بازی چرخان بالای تخت دخترک را، که هفت اسب کوچک دارد، به اسب‌های واقعی در طبیعت تبدیل کرده‌اند. این اتفاق در دنیای کودکی بسیار روزمره و عادی است. نویسنده به دنیای کودکان مسلط است و قدرت خیال‌بافی کودکان را به‌خوبی می‌شناسد. این اتفاق برای همه ما در دوران کودکی رخ داده است که با تصویری در بشقاب یا سینی خانه دنیایی شگفت‌انگیز در ذهنمان خلق کرده‌ایم و به شخصیت‌های موجود در آن شیء جان داده‌ایم.

اسب‌های گردونه بالای تخت دخترک در دنیای واقعی سفیدند. اگرچه سفید نوعی بی‌رنگی و خنثی بودن به ذهن القا می‌کند، در همان حال می‌تواند زمینه‌ای باشد برای پذیرش دیگر رنگ‌ها. این موضوع یکی از بن‌مایه‌های اصلی این کتاب است که از مفاهیم فلسفی نشئت می‌گیرد. مولانا در دفتر اول مثنوی می‌فرماید:

چونک بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسیقی با موسیقی در جنگ شد

"کتابخانه"

به این معنا که وقتی انسان‌های بی‌رنگ (کنایه از برابری بین انسان‌ها) به فکر کسب جایگاه‌های اجتماعی برتری جویانه می‌افتند، که در این شعر به کنایه رنگ می‌نامدش، کلیمی با کلیمی دیگر می‌جنگد؛ درحالی‌که ظاهراً هم‌کیشانش نباید با هم در جنگ باشند، اما سودای قدرت و مقام، آنها را رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد.

در سپهر اندیشه مولانا همه مخلوقات یکسان‌اند و بی‌رنگ. بی‌رنگی به معنای برابری در جایگاه آفرینش است و برتری نداشتن هیچ موجودی بر موجود دیگر.

رنگ با بی‌رنگی چون در جنگ خاست

این عجب کین رنگ از بی‌رنگ خاست

مولانا معتقد است ادیان و مکاتب از آنجایی باعث جنگ و کشتار شدند که انسان‌ها فراموش کردند که از مبدأ یکی بوده‌اند. محمدهادی محمدی با زبان ادبیات فاخر کودکانه این مفهوم بزرگ فلسفی را در این کتاب به سادگی و به زیبایی باز می‌آفریند، با این تفاوت که داستان رنگ‌ها در کتاب موجب جنگ نمی‌شود و درحقیقت نمادی است برای جلوه‌های گوناگون آفرینش و گیتی.

در ابتدای داستان هیچ‌کدام اسب‌ها رنگی ندارد، اما در خیال دخترک هرکدام رنگی می‌گیرد، به جز اولی.

در ادامه داستان می‌خوانیم که هرکدام اسب‌ها (به جز اسب بی‌رنگ)

از خویشکاری‌های گوناگونی بهره‌مند است. اما

به‌مرور همه صفات و ویژگی‌های شش اسب با

کنشی متقابل به اسب بی‌رنگ منتقل می‌شود.

اسب بی‌رنگ، که مخاطب اصلی قلمداد می‌شود،

نه تنها خالی و پوچ نیست بلکه وام‌دار تمام

خوبی‌های دیگران است.

به‌نوعی می‌توان گفت این نوع موجودیت مشابه

شکل‌گیری موجودات اساطیری در آغاز آفرینش

است. به‌عنوان مثال، «گوشوزن» ایزد موگُل

"کتابخانه"

چهارپایان است که تخمه تمام چهارپایان مفید زمین را از ماه می‌پذیرد و به یاری ایزدِ رام آن را در جهان رواج می‌دهد. گوشورن نماد موجودی است دربردارنده تمام حیوانات زمین. همچنین می‌توان به «فراخکرد» یا دریای نخستین در اساطیر اشاره کرد که نماد تمام آب‌های زمین بوده است. در اندیشه اسطوره‌ای ایران تمام آفریده‌ها سرمنشائی مینوی دارند که آن سرمنشأ دربرگیرنده تمام صفات و خویشکاری آن دسته موجودات است. اسب بی‌رنگ این داستان نیز، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، با پذیرش همه رنگ‌ها نماد همه چیز و همه‌کس می‌شود. مولانا نیز در مجموعه غزلیات خود به مفهوم یکی‌بودن خالق و مخلوق اشاره می‌کند:

هم دزد عیاران منم هم رنج بیماران منم
هم ابر و هم باران منم در باغ‌ها باریده‌ام

در ادامه نویسنده به یکی از مفاهیم مهم فلسفی جهان اشاره می‌کند: موضوع «مکان» که تا به امروز نیز از مباحث بسیار جنجال‌برانگیز به‌شمار می‌آید. محمدی در کتابش می‌نویسد: «هفت اسب در هفت جا بودند و نبودند.» و در سطور بعدی ادامه می‌دهد: «اسب هفتم جایی نداشت که آنجا باشد. هرکدام از اسب‌ها پاره‌ای از جای خود را به اسب هفتم دادند. اسب هفتم اکنون همه‌جا را داشت.»

در فلسفه کانت «زمان» عبارت است از صورت ذهنی جریان و مرور حوادث بیرونی و درونی و «مکان» عبارت است از صورت ذهنی که با آن اشیا را ادراک می‌کنیم. «مکان» شرط ادراک اشیا و امور بیرون ذهن است و «زمان» شرط ادراک همه امور، خواه بیرونی و خواه درونی. پس زمان و مکان جزء ذهن انسان‌اند و در خارج وجودی ندارند. از سوی دیگر در اساطیر ایرانی نیز اشاره شده که

"کتابخانه"

آفرینش در محدوده دوازده‌هزار سالِ اساطیری انجام پذیرفته است. این دوازده‌هزار سال به چهار دوره سه‌هزارساله تقسیم می‌شود. در سه‌هزار سال اول جهان مینوی است و هنوز نه «مکان» هست و نه «زمان». در این دوران جهان فارغ از ماده و حرکت است. داستان هفت اسب هفت رنگ به‌سادگی تکوین مفهوم زمان و مکان را به خوانندگان خود می‌آموزد. اسب هفتم هیچ‌جا نبود و همه‌جا بود. درحقیقت مکان بدون وجود مخلوقات معنا ندارد و مجموعه‌ای از مکان‌هایی که آن شش اسب به اسب هفتم دادند موقعیتی است برای تجلی مکان. پس از آنکه مکان متجلی شد، حال زمین آماده است برای زایش و اسب‌ها بچه به‌دنیا می‌آورند. شاید بتوان گفت این کتابِ داستانِ تصویری با کمترین کلمات داستان آفرینش را بازگویی نموده است.

و در انتهای داستان اسبی که دارای همه ویژگی‌ها شده آماده است که به‌سوی پنجره خیال دخترک برود. او اکنون به مقام پذیرش رسیده است. گیاهان اتاق دخترک همه تکثیر و رنگی شده‌اند. ویلچر حذف شده است. خیال جای پاها را گرفته و به دخترک قدرت حرکت می‌دهد. اسب‌های بالای تخت دخترک همه رنگی شده‌اند و پنجره باز است. سفر خیالی اسب درحقیقت سفر و بلوغ فکری دختر بوده، چراکه در صحنه آخر لباس دخترک و رنگ اسب هفتم از یک جنس و رنگ است.

نکته بسیار جالب در صفحه آخر فرش زمین است که به‌شکل چهارخانه آمده و آن هم سبزرنگ. دکتر یعقوب دانش‌دوست در کتاب ارزشمند و پژوهشی خود به نام باغ آسمانی به‌دقت و با دلایل شفاف پژوهشی توضیح داده که نقش چهارخانه (شطرنجی) در نقوش ایران باستان نماد چمنزار و باغ است. قدیمی‌ترین شیئی که در کتاب از آن یاد می‌شود ظرف سفالینی

"کتابخانه"

است از ۵۵۰۰ سال قبلِ میلاد که در گودین‌تپه به‌دست آمده و نقش قوچی دارد که روی چمنزار (صفحه‌ای شطرنجی) می‌دود. تشابه شکل فرش در این کتاب با نقش استیلیزه‌شده به‌عنوان باغ ایرانی، با قدمتی بیش از هفت‌هزار سال، به‌زیبایی تبدیلِ اتاق دخترک را به باغی سرسبز نشان می‌دهد. درنهایت خواننده این کتاب می‌آموزد امید و خیال‌پردازی می‌تواند اتاق یک کودک معلول را به باغی پُر رؤیا تبدیل کند. خواندن کتاب‌های ارزشمندی از این دست به کودکان می‌آموزد چگونه از قدرت تخیل‌شان استفاده کنند و با بال‌های خیال به چهارسوی جهان سفر کنند. تقویت خیال کودکان کمک‌شان می‌کند برای بیان احساسات و کشف ویژگی‌های درونی خود آمادگی بیشتری داشته باشند.

این کتاب را انتشارات «کوریدو»، از ناشران مطرح و خوش‌نام کتاب کودک هلند، با نام دخترک و هفت اسب به‌زبان هلندی منتشر کرده است. مترجم انگلیسی کتاب نیز مریم معزی بوده و **Imme Dros**، نویسنده نام‌آشنای کتاب کودک هلند، آن را از زبان انگلیسی به هلندی برگردانده و ویرایش کرده است.

محمدهادی محمدی، نویسنده کتاب هفت اسب هفت رنگ، از نویسندگان برجسته ادبیات کودک ایران است. او در سال ۲۰۰۶، به‌سبب مجموعه آثار ارزشمندش برای کودکان نامزد دریافت جایزه هانس کریستین اندرسن شد که به نوبل کوچک معروف

است. چه و چه و چه یک بچه، رفتم به باغی، داستانک‌های خرگوش حکیم، داستانک‌های نخودی، امپراتور سیب‌زمینی چهارم، آرش کماندار و بنفشه‌های عمونروز از آثار محبوب اوست. از این نویسنده افزون بر کتاب هفت اسب هفت رنگ کتاب‌های دیگری هم به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر شده است. به‌عنوان مثال، امپراتور سیب‌زمینی چهارم در تایلند و

"کتابخانه"

ترکیه، آواره بی‌خورشید در کره جنوبی و افسانه درخت خرما و بزی در ترکیه و همچنین در مجموعه‌ای به نام بهترین کتاب‌های کودکان دنیا در نیویورک منتشر شده است.

نوشین صفاخو، تصویرگر کتاب هفت اسب هفت رنگ، هم از تصویرگران ایرانی است که آثارش بارها در مسابقات بین‌المللی تصویرگری تشویق و برگزیده شده. او در سال ۲۰۱۳ توانست جایزه طلایی کنکور نامی کره جنوبی را از آن خود کند. از او تاکنون بیش از بیست کتاب در ایران، فرانسه و ایتالیا منتشر شده است. کتاب هفت اسب هفت رنگ دومین همکاری صفاخو با محمدهادی محمدی است و پیش از آن کتاب بنفشه‌های عمونوروز محمدهادی محمدی را هم تصویرگری کرده بود.

کتاب هفت اسب هفت رنگ، که مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان چاپ کرده، متنی فراتر از واژه‌هاست که می‌توان با خواندن آن کودکان را با دنیای درون‌شان آشنا کرد.

منابع

- ۱ - ژاله آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۳، ص ۳۷.
- ۲ - همان، ص ۲۴.
- ۳ - ریچارد پایکین و آروم استرول، کلیات فلسفه، ترجمه کریم مجتبوی، تهران، حکمت، ۱۳۷۷، ص ۳۳۵.
- ۴ ژاله آموزگار، همان، ص ۱۴.
- ۵ وبسایت کتابک (ketabak.org)

"کتابخانه"

صلح، هدف ناگفته فلسفه برای کودکان است

کتاب راهنمای انیمیشن‌هایی برای کلاس فلسفه برای کودکان، که به‌تازگی در نشر کرگدن به چاپ رسیده، فرصتی به‌وجود آورد که، ضمن معرفی کتاب، به نقش برنامه فلسفه برای کودکان در آموزش صلح بپردازیم. در پژوهشگاه علوم انسانی خدمت دکتر سعید ناجی، مدیر گروه فلسفه برای کودکان، رسیدیم و با ایشان گفتگویی ترتیب دادیم که در ادامه می‌خوانید.

لطفاً درباره چگونگی استفاده از این کتاب، یا درواقع شیوه‌نامه، توضیح دهید.

ما در برنامه فلسفه برای کودک (فبک) لازم است محتواهایی را که محرک نامیده می‌شوند، و از آنها برای شروع گفت‌وگو و کندوکاو استفاده می‌شود، ببریم سر کلاس. این محتوا شامل داستان، انیمیشن یا بازی است. ۱۰ تا ۱۵ دقیقه کودکان داستان را می‌خوانند، انیمیشن را می‌بینند یا بازی را انجام می‌دهند. در این محتواها، که در اینجا انیمیشن است، موضوعات چالش‌برانگیزی به تصویر کشیده شده که گاه سوالات اساسی کودکان است و عامل محرکی می‌شود که این سوالات اساسی، که به زندگی روزمره کودکان مربوط می‌شود، در ذهن‌شان پررنگ شود و درباره آنها بپرسند و حلقه کندوکاو شکل بگیرد. مربی فبک به‌منظور راه‌اندازی، هدایت و سازماندهی بحث‌ها و پرداختن به موضوعات چالش‌برانگیز به آمادگی پیش از کلاس نیاز دارد. درواقع لازم است مربی دیدی دقیق و همه‌جانبه داشته باشد نسبت به ایده‌های اصلی

"کتابخانه"

انیمیشن‌ها و پرسش‌هایی که درباره آن ایده‌ها طرح خواهد شد. گاهی لازم است مربی خودش طرح بحث کند. در این کتاب مربی می‌تواند از طرح بحث‌های طراحی‌شده در کتاب بهره بگیرد تا کندوکاو آغاز شود. این کتاب راهنما برای هر انیمیشن چند بخش دارد:

ایده‌های اصلی: موضوعات فلسفی استخراج‌شده از انیمیشن‌ها تا به آموزگار اندیشه‌ها و مفاهیم فلسفی مندرج در هر انیمیشن را نشان دهد؛

طرح بحث: گروهی از پرسش‌هاست که حول یک ایده تنظیم شده‌اند؛

تمرین: در کنار طرح بحث‌ها تمرین وجود دارد که به جزئیات می‌پردازد و عامل تقویت قدرت قضاوت است؛

فعالیت‌ها: به منظور انجام دادن تمرین‌های کاربردی و عملی برای دانش‌آموزان طراحی شده است.

داستان‌های فبک اغلب فاقد تصویرند. لیپمن از تصویرگذاری اجتناب می‌کند بنا به دلایلی مثل بی‌تناسبی تصویر، ممانعت از تقویت قدرت تخیل و اینکه تصاویر مانند متن واحدهای معنایی ندارند. چه شد که شما انیمیشن را در کلاس‌های فبک استفاده کردید؟

برای فبک داستان‌هایی نوشته و ترجمه شده‌اند، ولی کم‌اند و نوشتن داستان‌هایی که تلقینی نباشند هم بسیار سخت است.

درواقع ما ناچار شدیم از انیمیشن بهره بگیریم.

انیمیشن ممکن است تعدادی از موارد موردنظر

لیپمن را نداشته باشد، ولی مزیت‌هایی نیز دارد.

ممکن است مثلاً اگر لیپمن به یک داستان خوب

برای کلاس فبک امتیاز ۲۰ بدهد، یک انیمیشن

خوب امتیاز ۱۲ بگیرد. وقتی داستان در کلاس فبک

خوانده می‌شود، کودکان شروع می‌کنند به

تصویرسازی. مثلاً هر کودکی تصویر خودش را از

"کتابخانه"

جنگل در ذهنش می‌سازد که مربوط به تجربیات و پیش‌فرض‌های ذهنی خودش است. این به شکل‌گیری قدرت تخیل کودک کمک می‌کند. ولی انیمیشن تصویر را به کودک عرضه می‌کند؛ پس قدرت تخیل را، نسبت به داستان، محدود می‌کند و همین‌طور همذات‌پنداری را کم می‌کند. تسهیلگر می‌تواند بعد از دیدن انیمیشن با طرح بحثی این کمبود را جبران کند؛ مثلاً بپرسد: «شما اگر در جنگل گم شده بودید...؟» و اجازه بدهد قدرت تخیل کودکان فعال شود و دچار چالش شوند. تجربه به ما نشان داده انیمیشن برای ایجاد حلقه کندوکاو و گفت‌وگو جواب می‌دهد. البته این را نیز باید گفت که هر انیمیشنی این کار را نمی‌کند.

چه شد که به فکر تألیف این کتاب راهنما افتادید؟ و روند انتخاب انیمیشن‌ها چطور بود؟

حدوداً از شش سال پیش ما در مدارس از انیمیشن برای برنامه فیک استفاده کرده‌ایم. روزهای اول با احتیاط شروع کردیم، ولی حدس من این بود که انیمیشن ما را به هدفی که داریم می‌رساند، به‌خصوص انیمیشن‌های پیکسار که خوش‌ساخت و دارای مضامین فلسفی‌اند. برای ۶ مقطع تحصیلی در طول یک سال تحصیلی هر هفته یک محتوا لازم داشتیم. گروه محتوا تشکیل شد. انیمیشن‌های زیادی دیدیم. بعضی‌ها کنار گذاشته می‌شدند و روی بعضی از آنها کار می‌کردیم. گاهی برش‌هایی از یک انیمیشن را برمی‌داشتیم، گاهی هم ادیت می‌شدند و بدون اینکه خدشه‌ای به محتوا وارد شود کوتاه و موجز می‌شدند. خوشبختانه در مرحله ترجمه یک‌سری از نکات بدآموز حذف می‌شوند. و چون در مدارس کودکان از خانواده‌های مختلف‌اند و با فرهنگ‌های متفاوت، سعی کردیم، علی‌رغم میل‌مان، وسواس بیشتری نشان بدهیم. وقتی محتوا کامل شد به فکر تألیف کتاب راهنما افتادیم. و برای سهولت

"کتابخانه"

دسترسی به انیمیشن‌هایی که در این کتاب به آنها ارجاع داده شده آنها را در کانال ویسپی و وبلاگ هم قرار داده‌ایم.

چه وقت بهتر است از انیمیشن به جای داستان در کلاس‌های فیک بهره گرفت؟

انیمیشن در ایران مزیت خاصی دارد. بچه‌های ما، به خصوص در شهرهای بزرگ، دیر می‌خوابند و عموماً زنگ اول خواب‌آلودند و زنگ آخر هم خسته. فضای مدرسه که متأسفانه نشاطی را که باید، به بچه‌ها نمی‌دهد. کلاس‌های پشت هم و زنگ‌های تفریح کوتاه دارند. پس طبیعی است که حوصله گوش‌دادن به داستان را ندارند. در مدارس انیمیشن بهتر جواب می‌دهد، چون دارای تصاویر جذاب است و کودکان دوست دارند. اما در کلاس‌هایی که مثلاً در کانون یا پژوهشگاه برگزار می‌شود، چون خارج از فضای مدرسه است، داستان گزینه خوبی است.

این کتاب راهنما برای مقاطع تحصیلی مختلف تقسیم‌بندی نشده. معیار انتخاب‌تان برای استفاده چیست؟

تعیین کردن گروه سنی سخت است و به مربی فیک واگذار می‌شود. کودکان مناطق تهران باهم فرق دارند. خانواده‌هایی که کودکان در آن بزرگ شده‌اند نیز باهم فرق دارند. بعضی از کودکان یک انیمیشن را ده‌ها بار دیده‌اند و بعضی ندیده‌اند. در بعضی از خانواده‌ها گفت‌وگو وجود دارد و در بعضی نه، به طوری که کودک مهارت کلامی ضعیفی دارد. مربی فیک با تجربه معمولاً برای انتخاب انیمیشن از تجربیات خودش استفاده می‌کند، در غیر این صورت از راهنمایی معلم و مربی کودکان بهره می‌گیرد.

فلسفه برای کودک به آموزش صلح چه کمکی می‌تواند بکند؟

از اهداف ناگفته «فلسفه برای کودک» صلح است. در واقع ما برنامه فلسفه برای کودک را با شعار

"کتابخانه"

«می‌خواهیم صلح ایجاد کنیم» انجام نمی‌دهیم؛ این برنامه خودش به‌طور طبیعی و ناگفته این هدف را دنبال می‌کند. گفت‌وگو شکاف بین فرزندان با والدین، دانش‌آموزان با معلمان و کودکان با همدیگر را از بین می‌برد. فلسفه برای کودک بر مبنای گفت‌وگوست و این فرهنگ را بین اقشار مختلف مردم نیز به‌لحاظ فرهنگی، قومی و حتی سنی ایجاد می‌کند. ریشه‌های شناختی درگیری‌ها را نشانه می‌رود. یکی از این ریشه‌ها ندانستن حق و حقوق خود است و حق و حقوق دیگری. وقتی بدانی حق و حقوق تو چیست، نمی‌گذاری به تو ظلم شود و وقتی حق و حقوق دیگری را بدانی، بالطبع به او ظلم نمی‌کنی.

ریشه دوم متأسفانه چیزی است که دنیای مجازی هم به آن دامن زده و آن شیء‌انگاری آدم‌هاست. بچه‌ها در بازی‌های کامپیوتری اسلحه دست می‌گیرند و می‌کشند و نابود می‌کنند. شیء‌انگاری و مجازی تلقی‌شدن انسان‌ها یکی از دلایل ریشه‌ای درگیری‌هاست. وقتی بچه‌ها در حلقه کندوکاو دور هم و چشم‌درچشم هم می‌نشینند و راجع به یک مسئله مشترک گفت‌وگو می‌کنند، یاد می‌گیرند از زوایای مختلف به یک مسئله نگاه کنند و بدانند به‌اندازه همه کسانی که در حلقه کندوکاو هستند دیدگاه و نظر وجود دارد. این خودش درک متقابل ایجاد می‌کند؛ علاوه بر اینکه گفت‌وگو مهارت تفکر انتقادی را در کودکان بالا می‌برد، تشخیص سره از ناسره و دوست از دشمن را برای آنها آسان‌تر می‌کند. و کودکانی که این کلاس‌ها را پیگیرانه می‌گذرانند، اذعان می‌کنند که با یادگیری مهارت گفت‌وگو توانسته‌اند شکافی را که بین آنها و اعضای خانواده یا اولیای مدرسه و یا همسالانشان بوده کم کنند.

"کتابخانه"

جور دیگر دیدن

مثل ہیچکس، نوشتہ سپیدہ خلیلی، رمانی است برای نوجوانان در ۳۰ فصل و ۱۲۸ صفحہ. کتاب، داستان خانوادہ‌ای ساکن جنوب شہر تہران را روایت می‌کند. پدر، رانندہ اتوبوس واحد است و مادر، معلم مدرسہ ابتدایی. یک دختر ہم بہ نام نیلوفر دارند. ہر سہ، بی‌صبرانہ منتظر تولد فرزند دیگری ہستند. پدر و مادر، بہ خصوص پدر، دوست دارند نوزادشان پسر باشد. نویسندہ، با نثری پرکشش و سادہ، و بہرہ‌گیری از عناصری مانند طنز زیرپوستی و تخیل کودکانہ، از همان آغاز روند آمدن عضو تازہ را در ہمہ مراحل آن، بازگو می‌کند و ہر سہ شاہد تجربہ ناب و عینی این رویداد ہستند.

پدر و مادر داستان، رابطہ دوستانہ و گرمی دارند و این گرما را بہ دختر کوچولوی‌شان ہم منتقل می‌کنند. ولی ناگہان، در ماہ‌های آخر حاملگی، در یک مہمانی عروسی اتفاقی ناگوار، برای مادر می‌افتد: پایش لیز می‌خورد، بہ زمین می‌افتد و کارش بہ بیمارستان می‌کشد. نوزاد ہم زودہنگام بہ دنیا می‌آید، آن ہم با معلولیت جسمی. ناگہان تمام گرمای زوج داستان، بہ سردی عجیبی می‌گراید، پدر، در پی آن دچار عصبیت و کج‌خلقی می‌شود، ہم کارش را از دست می‌دہد و ہم خانہ را ترک می‌کند، چون مقصر تمام ماجراہا را مادر می‌داند. نیلوفر، دختر خانوادہ، در غیاب پدر، چندروز دشوار، آن ہم در آستانہ سال نو، را با مادر ناخوش احوالش، و نوید، نوزاد نورسیدہ، کنار پدر بزرگ و بعدہا دختر عمہ اش مونا، کہ بہ عید دیدنی‌شان آمدہ، طی می‌کند. سرانجام ابتکار کودکانہ اما ہوشمندانہ نیلوفر

"کتابخانہ"

و مونا، اعضای خانواده را مجاب می‌کند که نوید را به بهزیستی نسپارند، و او را همان‌گونه که هست بپذیرند و حتی از بودنش خوشحال هم باشند.

نویسنده، به طرز هوشمندانه‌ای از همان آغاز داستان، به دنبال شکستن پیش‌داوری‌هایی در زمینه‌های مختلف است که در خانواده‌های سنتی بعضاً وجود دارد. کلیشه‌هایی مثل فقر و غنا، جایگاه اجتماعی آدم‌ها، باورهای سنتی در مورد فرزندان کم‌توان جسمی، و در یک کلام مواجهه با تفاوت‌ها. شکستن این باورهای رایج، در این داستان، نه از سوی بزرگترها، بلکه با ابتکار کوچکترها انجام می‌شود.

معمولاً در آثار تعلیمی- آموزشی کلاسیک، در بیشتر موارد، یک دانای کل یا شخص خردمندی هست که در این جور مواقع پیش‌قدم می‌شود و آرام‌آرام در دستیابی به تکامل ذهنی به کوچکترها یاری می‌رساند. به عبارت دیگر، در این‌گونه آثار، روند آموزش و تکامل از بالا به پایین صورت می‌گیرد. ولی در اینجا، قضیه برعکس است و تنها نیلوفر و مونا هستند که- البته با همراهی و تحمل پدر بزرگ با تجربه در روزهای سخت-، با نگاه غیر کلیشه‌ای کودکانه‌شان، به درک و هضم تفاوت دست می‌یابند، و سرانجام باعث تکامل پدر، مادر، عمه مهین و حتی آقا فرزین، همسایه‌شان، در روند داستان می‌شوند.

افزون بر اینکه در این داستان، تکامل ذهنی از پایین به بالا صورت می‌گیرد، نویسنده به‌طور ضمنی به مخاطبان یادآوری و بر این نکته تأکید می‌کند که تربیت و تکامل، صرفاً روندی یک‌سویه نیست که فقط بزرگترها آموزش‌گر باشند و کوچکترها، آموزش‌پذیر؛ بلکه مسیری است دوسویه که در خلال آن، هم‌زمان بزرگتر و کوچکتر، به یک میزان از هم می‌آموزند. البته نوع

"کتابخانه"

آموختن هرکس از دیگری متفاوت است، بزرگترها،- نماد نسل قدیمی- تجربیات بیشتری دارند، و کوچکترها- نماد نسل نو- نگاهی تازه‌تر به امور. این گفتار رایج در فرازهای مختلف کتاب نهفته است که وقتی کسی را تربیت می‌کنیم، خودمان هم تربیت می‌شویم و رشد می‌کنیم. کتاب مثل هیچکس، تجسم کودکانه و عینی سطر درخشان سهراب سپهری است: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.» البته نویسنده، در دل همین باریک‌بینی و «جور دیگر دیدن»، بر نسبی‌بودن امور و باورها هم تاکید می‌کند و بر اینکه، باید تفاوت‌های جسمی و ذهنی میان آدم‌ها را ببینیم، جرات رودررویی و هضم آن را داشته باشیم و حتی از وجود آن و رنگارنگی زندگی لذت ببریم، که در نوع خود نگاهی نو و امروزی است. مثل هیچکس، موضوعی بکر و امروزی دارد که جامعه ما به آن و اثری شبیه به آن سخت نیازمند است.

"کتابخانه"



- کتاب‌های خوردنی در
نمایشگاه کتاب
- موزه صلح تهران، موزه برتر
کشور در بخش آموزش شد

کتاب‌های خوردنی در نمایشگاه کتاب

نشست ستایش کتاب با هدف ارتقای فرهنگ مطالعه و شناسایی آثار فاخر ادبی و افراد فرهیخته روز دوشنبه ۱۷ اردیبهشت‌ماه در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران برگزار شد. به گزارش خبرنگار لیژنا، این برنامه با حضور محسن حاجی‌زین‌العابدینی، مدرس گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، و با موضوع خواندن، خوردن و سلامتی برگزار شد. در این برنامه غذاها و شیرینی‌هایی مختلف با الهام از داستان‌های کتاب‌های کودک و نوجوان تهیه شده بود.

زین‌العابدینی در ابتدای این برنامه به دو جنبه جسم و روح و اهمیت سلامت آنها پرداخت. وی با اشاره بر لزوم حفظ سلامت، افزایش مطالعه را باعث افزایش اطلاعات و پیشگیری از بیماری‌های مختلف عنوان کرد. او توضیح داد که آب، سبزیجات، چربی و پروتئین مواد موردنیاز بدن هستند. این مواد غذایی هم برای جسم و هم برای روح لازم‌اند و تعادل آنها و کم یا زیاد کردن آنها به جسم و روح لطمه می‌زند.

وی به چهار طبع مختلف در طب سنتی یعنی صفرا، سودا، دم و بلغم و همچنین خشکی، سردی، تری و گرمی اشاره کرد و سپس مشکلات اندام‌های مختلف بدن را که در امر مطالعه درگیرند توضیح داد. او عوارض حاصل از مطالعه نادرست مانند چاقی را عامل ناراحتی روحی عنوان کرد که باعث اضطراب، دلهره، ناراحتی اعصاب و ناامیدی حاصل از شکست می‌شود.

”رویدادها“

به گفته زین‌العابدینی، مغز بیشترین درگیری را در مطالعه دارد. مغز دو درصد کل بدن را تشکیل می‌دهد، ولی در زمان استراحت هفت برابر دیگر اندام‌ها نیاز به مواد غذایی دارد که شامل گلوکز (که در عسل خالص وجود دارد) و اکسیژن خالص می‌شود. او به مخاطبان توصیه کرد که در زمان سردرد آب بنوشند و در زمان بیماری شدید مطالعه نکنند.

وی چشم را دیگر اندام درگیر نامید و گفت که بدن انسان پنج میلیون عصب دارد که دو و نیم میلیون آن در چشم است. سپس توضیح داد که در زمان کار با کامپیوتر یا مطالعه باید مدام پلک زد تا چشم دچار خشکی نشود.

زین‌العابدینی گردن را دیگر اندام درگیر دانست و گفت که در زمان خم کردن سر برای مطالعه تا سیصد کیلوگرم وزن بر گردن وارد می‌شود. به همین دلیل باید از صندلی‌های پشتی‌دار استفاده کرد تا گردن تکیه‌گاه داشته باشد.

به گفته او، ستون فقرات دیگر اندام درگیر در مطالعه است. زاویه پا در زمان مطالعه باید قائم باشد تا به ستون فقرات فشار نیاید. در زمان مطالعه بدن تعریق می‌کند و به همین دلیل غضروف‌ها و استخوان‌ها نرم می‌شوند و در صورت حرکت ناگهانی صدمه می‌بینند. در نتیجه پس از مطالعه باید با احتیاط از جا بلند شد.

او ادامه داد: انگشتان و دست‌ها دیگر اندام درگیر هستند که به دلیل استفاده زیاد از موبایل دچار آرتروز انگشت می‌شوند. در زمان تایپ دست باید در حالت صاف قرار گیرد و از انگشتان مختلف استفاده شود.

به گفته وی، زانو‌ها، دیگر اندام درگیر در مطالعه، در صورت نرسیدن پا به سطح زمین در زمان نشستن روی صندلی دچار فشار و درد می‌شوند. باید پا کامل به زمین برسد تا به زانو

“رویدادها”

فشار نیاید. زانوها نیز باید به حالت قائم باشند و پاها گاهی تکان بخورند.

او ترشیجات، ماست، نوشابه و چای را مواد غذایی نامناسب برای این اندام‌ها و عسل، خرما، انجیر، زیتون و چهارمغز را مواد غذایی لازم و مناسب دانست و خوردن شیر بادام و شربت عسل را توصیه کرد.

در ادامه لیلا کفاح‌زاده، مسئول دفتر کودک و نوجوان پژوهشگاه میراث فرهنگی، از گروه ترویج خواندن شورای کتاب کودک، کمیته ملی موزه‌ها (ایکوم)، دفتر کودک و نوجوان پژوهشگاه میراث فرهنگی، کتابخانه امید و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بابت اجرای این برنامه تشکر کرد و سپس لیلا نامداری به قصه‌خوانی پرداخت. او توضیح داد که «روز جهانی کتاب‌های خوراکی» برابر با اول فروردین‌ماه است، ولی به‌دلیل همزمانی با عید نوروز این برنامه امروز برگزار شد.

به گفته وی، کتاب‌ها برای معرفی و ترویج مطالعه آنها با استفاده از مواد خوراکی، به‌صورت هدفمند توسط شورای کتاب کودک انتخاب شده‌اند.

“رویدادها”

موزه صلح تهران، موزه برتر کشور در بخش آموزش شد

یازدهمین دوره انتخاب موزه‌های برتر کشور به‌مناسبت روز جهانی موزه و هفته میراث فرهنگی و با شعار جهانی «ارتباطات خلاق و نوین موزه‌ها: رویکردهای جدید، مخاطبان جدید» دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۷ در خانه هنرمندان ایران برگزار شد. در این مراسم موزه صلح تهران در شاخص «آموزش» موزه برتر خصوصی کشور در سال ۱۳۹۶ انتخاب و تقدیر شد. از سال ۱۳۹۱ تاکنون این پنجمین سال است که موزه صلح تهران بین موزه‌های خصوصی کشور در شاخص‌های مختلف برتر شناخته می‌شود. آیین انتخاب موزه‌های برتر با حضور مدیران و مسئولان فرهنگی و هنری و همچنین جمع کثیری از اعضای خانواده بزرگ موزه‌های کشور برگزار شد. برخی از سخنرانان این مراسم عبارت بودند از: دکتر احمد مسجدجامعی، رئیس خانه هنرمندان ایران؛ سیدمحمد بهشتی، رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری؛ سیداحمد محیط طباطبایی، رئیس ایکوم (شورای ملی موزه‌ها) ایران؛ محمدحسن طالبیان، معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری؛ علیرضا قلی‌نژاد، دبیر آیین معرفی موزه‌های برتر و عضو هیئت اجرایی ایکوم؛ و خانم استرکیش لاروش، مدیر و نماینده دفتر منطقه‌ای یونسکو در تهران که البته به‌دلیل مأموریت خارج از کشور ایشان، محق، معاون مدیر دفتر منطقه‌ای غرب آسیا پیام او را برای یازدهمین آیین انتخاب موزه‌های برتر قرائت کرد. محور عمده سخنرانی‌ها را نیز اقتصاد موزه‌های

“رویدادها”

کشور، تنظیم اساسنامه در مورد موزه‌ها، نقش موزه‌ها در ترویج صلح و امنیت، نقش سازمان یونسکو در حفاظت از موزه‌ها، ارتباطات و فناوری در عالم موزه‌داری، استقلال مالی موزه‌ها، هیئت امنایی شدن موزه‌های دولتی، مشارکت مردم و ایجاد موزه‌های خصوصی تشکیل می‌دادند.

رقابت‌های یازدهمین دوره با ارسال فراخوان به همه موزه‌ها آغاز شده بود که در پی آن ۹۵ موزه برای حضور در این مراسم اعلام آمادگی کردند. درنهایت ۷۰ موزه امتیاز لازم برای ورود به مرحله داوری را کسب کردند و ۶۰ داور پیشکسوت نیز داوری میان آنها را با ۱۲ معیار به عهده گرفتند.

در ادامه نتایج یازدهمین مراسم انتخاب موزه‌های برتر کشور به تفکیک چهار دسته اصلی موزه‌ها را می‌توانید مشاهده کنید.

موزه‌های برتر خصوصی

- معیار کودک و نوجوان: موزه عروسک و اسباب‌بازی کاشان
- معیار تلاش برای بقا: موزه شاهین‌شهر اصفهان
- معیار اعمال استانداردهای فنی و توسعه فیزیکی: موزه زمین‌شناسی گرگان
- معیار خلاقیت و نوآوری: مشترک بین دو موزه بین‌المللی سیار سفیران فرهنگ صلح و موزه خودروهای تاریخی یزد
- معیار گردآوری: موزه کلوک نطنز
- معیار معرفی: سراموزه دکتر رهگشا در بادرود
- معیار بازدید از موزه: موزه موسیقی اصفهان
- معیار آموزش: موزه صلح تهران
- معیار حفاظت و نگهداری: موزه کتب و اسناد تاریخی در فلاورجان استان اصفهان
- معیار توسعه مدیریت و پژوهش: موزه مردم‌شناسی اوز از شهرستان لار در استان فارس

“رویدادها”

- معیار روز جهانی موزه: هیئت داوران هیچ موزه‌ای را شایسته تقدیر ندانست

موزه‌های دولتی کوچک

- معیار تلاش برای بقا: کاخ‌موزه مروارید استان البرز
- معیار اعمال استانداردهای فنی و توسعه فیزیکی: سرای هیمن مهاباد در آذربایجان غربی
- معیار پژوهش: موزه گلسنگ‌های ایران
- معیار کودک و نوجوان: موزه باستان‌شناسی و مردم‌شناسی خلیج فارس
- معیار معرفی: موزه عصارخانه شاهی در اصفهان
- معیار پژوهش: باغ‌موزه اکبریه بیرجند
- معیار روز جهانی با سه ویژگی خلاقیت، گردآوری و بازدید از موزه: موزه تاریخ علوم طبیعی
- معیار توسعه مدیریت: هیئت داوران هیچ موزه‌ای را شایسته تقدیر ندانست

موزه‌های دولتی متوسط

- معیار اعمال استاندارد: مجتمع فرهنگی موزه‌های شهدای رامسر
- معیار بازدید از موزه: موزه نارنجستان قوام
- معیار گردآوری: موزه تاریخ آمل
- معیار آموزش: موزه علوم زمین در مشهد
- معیار حفاظت و نگهداری: موزه سینمای ایران
- معیار توسعه مدیریت و گردآوری: باغ‌موزه قصر
- معیارهای کودک و نوجوان، اعمال استانداردهای فنی و توسعه فیزیکی: موزه بانک ملی ایران
- معیار خلاقیت، پژوهش و معرفی: موزه

"رویدادها"

چینی‌خانه اردبیل

- معیار تلاش برای بقا: هیئت داوران هیچ موزه‌ای را شایسته تقدیر ندانست

موزه‌های دولتی بزرگ

- معیار حفاظت و نگهداری: کاخ موزه سعدآباد
- معیار معرفی: موزه ملی ایران
- معیارهای مدیریت، خلاقیت و آموزش: موزه علوم و فناوری
- معیارهای گردآوری، پژوهش و بازدید از موزه: موزه آستان قدس رضوی
- معیارهای کودک و نوجوان، اعمال استانداردهای فنی و توسعه فیزیکی، بازدید از موزه و حفاظت و نگهداری: کاخ موزه گلستان
- معیارهای تلاش برای بقا و روز جهانی موزه: هیئت داوران هیچ موزه‌ای را شایسته تقدیر ندانست

"رویدادها"

صلح، محیط زیست و آموزش

گزارش نشست‌های شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان به مناسبت روز جهانی صلح

گزارش: گروه درنای صلح

صلح به خودی خود مفهومی مجرد است و بی‌تردید پس از شنیدن واژه آن دنبال متعلّق و محمولی برای آن می‌گردیم؛ «صلح در کجا؟ صلح در چه؟!» مجموعه نشست‌های سه‌گانه «شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان» در بازه زمانی منتهی به روز جهانی صلح در تاریخ سی‌ام شهریور ماه، شاید پاسخی به این پرسش از خاستگاه و تجلی‌گاه صلح بوده است. در گزارش پیش رو، چکیده‌ای از دو رویداد نخست یعنی «صلح و محیط زیست» و همچنین «صلح و آموزش» را بازخوانی خواهیم کرد، بدان امید که تجلی‌گاه نهایی صلح، جان‌های ما همه و همه جهان ما بشود.

همایش نخست: صلح و محیط زیست

در نخستین همایش که در ساختمان انتشارات فنی تهران در تاریخ ۷ شهریور ماه برگزار شد، در ابتدا فرحناز عطاریان، دبیر شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان، به بیان اقدامات انجام شده شورا برای ترویج فرهنگ صلح در جامعه پرداخت؛ اقداماتی همچون:

جمع آوری اسباب‌بازی‌های مروج خشونت و جنگ‌افروز از مهدکودک‌ها و مدارس؛ برگزاری جلساتی با آموزش‌وپرورش و طراحان کتب درسی جهت بررسی و حذف یا به حداقل رساندن

“رویدادها”

متون و تصاویر خشونت‌افروز؛ برگزاری کارگاه‌ها، سمینارها و همایش‌های مختلف درباره صلح؛ آموزش تسهیل‌گران و انتشار فصلنامه «و صلح».

در ادامه، فیلم مستند «تبرستان ۱۴۹۶» که داستان سفری در زمان و به ایران امروز است، به کارگردانی مهدی سقط‌چی نمایش داده شد. سقط‌چی در پرسش از چرایی ساخت این مستند و چرایی انتخاب تبرستان گفت:

«محل زندگی من در ابتدای جاده چالوس است و زیاد هم به طبیعت‌گردی می‌رفتم. به همین دلیل همیشه درگیر موضوعاتی چون ترافیک و زباله ریختن در این مسیر بودم و تمام این مسائل دست به دست هم داد تا نام مستند تبرستان شود.»

او دلیل آن‌چه را که خودش فاجعه‌ای زیست‌محیطی برای نواحی شمال ایران می‌خواند و در مستندش به نمایش آن پرداخته است، عدم آموزش کافی و درست برای مردم و گردشگران در استفاده از طبیعت و زیست در آن و همچنین عدم قانون‌گذاری مناسب و اجرای نادرست قانون دانست.

قرائت بیانیه شورا به مناسبت روز جهانی صلح، دیگر بخش نخستین نشست امسال بود. در بخش‌هایی از این بیانیه چنین آمده است:

«صلح از ذهن انسان‌ها ریشه می‌گیرد. هر انسان در یک محیط سالم می‌تواند با ارزش‌های زندگی آشنا شود؛ خود و دیگران را دوست داشته باشد و به همه موجودات احترام بگذارد و بیاموزد که اجازه ندارد حق حیات و زندگی را از کسی دریغ کند. جنگ نیز از ذهن انسان‌ها ریشه می‌گیرد. باید در همه جا آن را خشکاند و به جای آن صلح، تفاهم، شکیبایی و عدالت را آموزش داد. ما می‌دانیم که صلح فقط به معنای نبود جنگ

“رویدادها”

نیست. بلکه حضور در یک جامعه مدنی و سرشار از عدالت، تفاهم، دیگرپذیری، آزادی، دموکراسی و عاری از خشونت بیانگر صلح است.»

و کودکان از محیط زیست می‌گویند

و شاید هیچ‌کس به اندازه خود کودکان و نوجوانان این مرزوبوم، شایستگی و صلاحیت آن را ندارد که از میراث آینده خود، طبیعت، محیط زیست و صلح و آرامشی که برای آن آرزومندند، بگویند. برسام فرهنگی نخستین نوجوانی است که در این نشست از صلح و زیست‌بوم گفت و فارغ از هر دغدغه سیاسی، از پارازیت‌های ماهواره‌ای حرف زد و از اثرات خاموش، ناپیدا و ماندگار آن بر سلامت او و نسل او. برسام از منابع طبیعی نیز سخن گفت و از فرهنگ مصرف‌گرایی مبتنی بر سرمایه‌داری که مدام محصولات جدید روانه بازار می‌کند، بی‌آن که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، به منابع طبیعی تجدید ناپذیری که در ساخت هر کدام از این محصولات، از دست می‌رود، بیندیشند و به کوهی از فلزات و پسماندهای غیر طبیعی برجای مانده از این مصرف انبوه. برسام خطاب به بزرگترها گفت: «اگر نظر مرا بخواهید، بهترین میراثی که برای نسل آینده‌مان می‌توانیم به جای بگذاریم، یک آسمان آبی و یک زمین سبز است.»

رکسانا پیراسته دیگر نوجوانی که در این نشست حضور داشت، از مسئولیت فردی تکتک ما افراد جامعه در برابر محیط زیست و بازیافت زباله گفت و پیشنهادی برایمان داشت؛ با تولد هر کودک، درختی بکاریم و بعد مسئولیت آن درخت را به همان کودک بسپاریم. رکسانا در پایان از همه ما پرسید:

“رویدادها”

«چرا در روزهایی که مدرسه می‌رفتم، به دلیل آلودگی هوا نمی‌توانستم زنگ تفریح و یا زنگ ورزش داشته باشم توی حیاط؟ چرا وقتی به ساحل می‌روم دریا آنقدر کثیف است که نمی‌توانم توی آب شنا کنم؟ چرا نمی‌توانم دریاچه ارومیه را ببینم، درحالی‌که مادرم می‌توانست؟»

و در نهایت پویا کلانتری از انجمن دیرآموزان، با زبان ساده و خودمانی خود از چالش آب گفت؛ چرا در کنش‌های خرد و روزمره‌مان، مثل حمام کردن یا شستن اتوموبیل‌هایمان، آب را بی‌رویه مصرف می‌کنیم؟ پویا از آلودگی‌های صوتی و از فرهنگ پایین ترافیکی در جامعه ما نیز حرف زد:

«بعضی‌ها موقع رانندگی خیلی عجولند یا بوق می‌زنند یا راهنمای ماشین را اشتباه می‌زنند. می‌خواهد بپیچد چپ راهنمای راست می‌زند، می‌خواهد بپیچد راست راهنمای چپ را می‌زند.»

تجربیات و دغدغه‌های زیست‌محیطی

مهمان بعدی برنامه دکتر سید احمد محیط طباطبایی رییس ایکوم (ICOM) بود. او در ابتدای سخنانش از نسبت میان میراث فرهنگی و صلح گفت:

«ذات میراث فرهنگی، ذات صلح است. چون به دنبال شناخت و آگاهی است. کاری که میراث فرهنگی می‌کند این است که باعث می‌شود افراد هم‌دیگر را بشناسند. وقتی شما بشناسی و آگاهی و شناخت پیدا کنی، می‌دانی که بلوچ دارای چه ارزش‌هایی است. عدم شناخت از بلوچ، بلوچ را در زمره مثلا یک قاچاقچی قرار می‌دهد. درک شناخت از بلوچ مشخص می‌کند که چه عنصر مطلوبی در جهت حفظ هویت ملی ایران است و در نتیجه به آن نزدیک می‌شویم. رویکرد میراث فرهنگی این

“رویدادها”

است که باعث می‌شود افراد به هم نزدیک‌تر شوند و اتحاد و دوستی ملی را به ارمغان بیاورد.»

او در ادامه با مثال‌های انتقادی متعددی از تجربه تاریخی مواجهه انسانی و پویای اجداد و نیاکان ما با زیست‌بوم و طبیعت سخن گفت و از این رابطه فراموش‌شده در ایران کنونی:

«مردم من پرستار بودند نه مسلح. یعنی نیاکان من هم‌زیستی با محیط زیست می‌کردند و در واقع حیات و استمرار محیط زیست مترادف با حیات و استمرار خودشان بود. من نمی‌توانستم زندگی و کشاورزی کنم به غیر از اینکه آب و کوه و دشت وجود داشته باشد. زندگی نیاکان من کاملاً وابسته به محیط زیست‌شان بود. اما مردم کنونی ما با اینکه زندگی‌شان همچنان وابسته به محیط زیست‌شان است اما تقریباً برای ۱۰۰۰ سال است که بسیار کمتر به این مسئله مهم توجه می‌کنند.»

محیط طباطبایی از سنت راه‌سازی در گذشته ایران گفت و از کشاورزی مبتنی بر دیم و پاسدار آب‌های زیرزمینی، از قنات و سدسازی و تنوع اقلیمی فراموش‌شده و یکسان‌سازی زیست‌بوم ایرانی و از انرژی و منابع طبیعی که در ایران کنونی به آسانی بر باد می‌رود.

در ادامه برنامه، سیما رئیسی بانوی نابینای فعال محیط زیست و دانشجوی دکترای علوم سیاسی از تجربه صلح‌آمیز و متفاوت خود و هم‌شهریانش در بلوچستان با محیط زیست گفت:

«ما نباید بایستیم که دیگران به ما آموزش بدهند. ما باید خودمان تلاش کنیم و خودمان در وهله اول باشیم. اولی بشویم تا دومی‌ها و آخری‌ها و... تا آخر جلو بروند برای بهتر شدن. من این مسیر را با کمک برادران خردسالم که ۸ و ۱۰ ساله هستند و چندین بچه کوچک و خیلی از

“رویدادها”

خانواده‌های اطرافیان خودم شروع کردم و به ساحل شهرستان‌های چابهار و کلارک رفتیم و هر مرتبه حدوداً ۱۰ تا پلاستیک بزرگ زباله را جمع می‌کردیم و به مردم نشان می‌دادیم که حداقل کاری که می‌توانید بکنید، این است که زباله‌هایی که هست را روی زمین نریزید.

این اتفاق واقعاً افتاد و دیدیم که وقتی ما در حال جمع کردن آشغال‌ها بودیم، خودشان شرمنده ریختن زباله‌هایشان شدند و حتی حاضر به همکاری با ما شدند و چندین دفعه آمدند با ما همکاری کردند. در این راه خانواده‌ام و برادر کوچکم و خیلی از آدم‌های دیگر بودند که همراهی کردند.»

او از فرهنگ بلوچ گفت که فرهنگ طبیعت است و مثلش این است: «زمانی که قنات خشک بشه، اون موقع فرهنگ ما هم خشک می‌شه»، و از محیط زیست این سرزمین کهن که در هجوم کارخانه‌های پتروشیمی و فولاد نادیده گرفته می‌شود. مهمان دیگر برنامه، اشرف امینی، مدیر مدرسه طبیعت دماوند، بود که گفت:

«ما اگر می‌خواهیم نسلی داشته باشیم که نگاهش به مواهب طبیعت، همانند نگاهش به مادر و پدر و دین‌مان باشد، باید از کودکان و به زعم ما باید از مدارس طبیعت شروع کنیم.»

آقای ملیحی عضو هیئت تحریریه نشریه کودک و نوجوان داروگ، مهمان پایانی نشست نخست بود. داروگ نشریه‌ای است که به گفته ملیحی توسط خود کودکان و نوجوانان اداره شده و علاقه به طبیعت، لزوم حفظ طبیعت، توسعه پایدار و صلح را برای بچه‌ها با زبان مخصوص خودشان توضیح می‌دهد. ملیحی گفت:

«برخلاف رویکردی که نشریات محیط زیستی برای بزرگسال دارند که بیشتر می‌گویند که

“رویدادها”

فلان جا خشک شد، فلان اتفاق افتاد و... و تماماً خبر بد می‌دهند، ما می‌خواهیم به بچه‌ها امید بدهیم و بگوییم که این سرزمین هنوز تمام نشده است و مادر و میهن ما، زمین، هنوز جا دارد که حفظش کنیم و هنوز می‌توانیم از آن نگه‌داری کنیم و از آن بهره ببریم و برای نسل‌های بعدی نیز حفظش کنیم.»

همایش دوم: آموزش و صلح

نشست دوم شورای گسترش صلح در بزرگداشت روز جهانی صلح، نشست آموزش و صلح بود که در تاریخ چهاردهم شهریور ۹۷ در مؤسسه انتشارات فنی برگزار شد. در بخش ابتدایی جلسه شهره یوسفی، عضو هیئت مدیره موسسه پژوهشی کودکان دنیا، در مورد ایده ۱۳ ساله خود در زمینه نوشتن کتاب «ارزش‌های زندگی» به شکل بومی‌سازی شده صحبت کرد. او از ارزش‌های دوازده‌گانه موارد توافق کشورهای مختلف سخن گفت؛ ارزش‌هایی که مهمترین آنها صلح بود و در زمان ۵۰ سالگی سازمان ملل متحد طراحی و به‌طور بسیار گسترده با شعار: «دست‌به‌دست هم بدهیم و دنیای بهتری را برای بچه‌هایمان فراهم کنیم.» ارائه شد. او در پاسخ به پرسشی از چگونگی انگیزه‌بخشی ارزش‌ها برای کودکان، ضمن اشاره به تاثیر ۳ فرضیه اصلی ارزش‌ها در موفقیت انسان‌ها گفت:

«بچه‌ها باید بتوانند از این ارزش‌ها لذت ببرند و در محیطی امن اجازه بیان داشته باشند. به همین دلیل است که در کتب ارزشی از روش‌های گوناگونی استفاده شده تا بتوانند ارزش‌ها را به کودکان آموزش بدهند و بستری بسازند تا ابزار و روش‌هایی را فراهم آورد تا بچه‌ها بتوانند در مسیر رشد تمامیت خودشان را به‌دست آورند. یعنی اینکه بچه‌ها در همه جوانب رشد کنند.»

”رویدادها“

او با بیان این نکته که روان‌شناسان و مشاورها به آموزگاران و پدر و مادرها، شیوه کارکردن این ارزش‌ها با کودکان را آموزش می‌دهند، در مورد تسهیل‌گری گفت:

«تسهیل‌گران کسانی هستند که مسیر را برای معلم‌ها هموار می‌کنند. مراحل رشد سنی کودکان متفاوت است و بنابراین استعدادهای سنین مختلف، راه‌های متفاوتی برای انتقال درست ارزش‌ها وجود دارد. ما نه تنها از زاویه دید روان‌شناختی، بلکه از زاویه دید دانش و آگاهی در سنین مختلف هم بررسی می‌کنیم و راه‌های درست ترویج این ارزش‌ها را آموزش می‌دهیم تا انتظارات‌شان از بچه‌ها، در سطح توانایی خودشان باشد.»

او درباره کتاب‌های مناسب برای کودکان گفت:

«یکی از کارهایی که در شورای کتاب کودک انجام می‌شود، بررسی کتاب‌های کودکان و نوجوانان است. ما این کتاب‌ها را حین ترجمه، بومی‌سازی می‌کنیم. این کتاب‌ها با شخصیت‌های ایرانی ساخته می‌شوند و وقتی که کودک این کتاب‌ها را می‌خواند، می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند. اینجا بومی‌سازی نقش پررنگی دارد. در مورد شعر و موسیقی و بسیاری از مطالب هم ما سعی کردیم از فرهنگ خودمان و تنوع‌های آن در موضوعات مختلف که مربوط به قومیت‌های مختلف می‌شود، استفاده کنیم و این گونه کتاب‌ها را برای بچه‌های ایرانی معرفی کنیم.»

کودکان بی‌باک: هنر، صلح و کودکان جهان

بخش متفاوت و جذاب این جلسه اما ارائه تعدادی از نوجوانان «مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا» بود درباره جشنواره بین‌المللی «کودکان بی‌باک». آنها از تولد از این طرح چنین گفتند:

«این پروژه به سفر یکی از بنیان‌گذاران این

”رویدادها“

مؤسسه که به تبت رفته بود برمی‌گردد. در تبت مؤسسه خیریه‌ای بوده که ۳۵ سال فعالیت داشته. در آن موسسه لامایی تبتی بوده و معتقد بوده که برای رخ دادن تغییر در دنیا، باید روی کودکان کار کرد و به رشد کودکان و آموزش آنها فکر کرد و این اتفاق نمی‌افتد مگر آنکه در بستر صلح و آموزش‌هایی باشد که در زمینه زندگی خودشان تاثیر داشته باشد؛ یعنی زبان مادریشان نباید فراموش شود و سنت‌ها و آیین‌هایشان باید نگه داشته شوند. این آقا در چنین فضایی در حال درمان کودکانی بودند که به دلیل تبعید یا شرایط زندگی یا هر دلیل دیگری دوره سختی را می‌گذراندند. در این هنگام شخصی که بنیان‌گذار مجموعه **Song Of The Goat** بود به آنجا سفر می‌کند و تجربه‌های این فرد را می‌شنود و وقتی که متوجه می‌شود درمان‌های این فرد از طریق موسیقی و تئاتر هست خودش را بسیار نزدیک به این شخص احساس می‌کند. این دو، در سال ۲۰۰۹ با سه کشور لهستان، تبت و اوگاندا پروژه "**Brave Kids**" را طراحی و با ۱۵ کودک شروع می‌کنند.

تجربه های مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا در جشنواره «کودکان بی‌باک»:

سرپرست گروه در مورد تجارب کسب شده گروه ایرانی در این جشنواره گفت: «به این دلیل که بچه‌های ما شهرهای مختلف ایران را دیده بودند و با آنها آشنایی داشتند، این ایده مطرح شد که بچه‌ها را به سفرهای بین‌المللی ببریم و این‌گونه بود که مؤسسه ما از طریق یکی از دبیران‌مان با این پروژه آشنا شد. ما حس کردیم که برای شناخت دنیا باید از مرزها فراتر رویم. یکی از چیزهای دیگری که برایمان ارزشمند بود این بود که

"رویدادها"

بتوانیم با هم و برای منافع یکدیگر، در راستای تغییر دنیا فعالیت کنیم. و این نزدیک بودن اهداف بود که ما "**Brave Kids**" را به هم نزدیکتر می‌کرد و ما را در انجام این خواسته، مصمم‌تر می‌کرد. بچه‌های ما قبل از سفر کارگاه‌های زیادی را گذراندند. ما فکر می‌کردیم که برای آماده‌شدن برای یک سفر طولانی اولین چیزی که باید بین‌مان شکل بگیرد یک دوستی عمیق و اعتماد زیاد است. بخشی از سوغاتی‌ها و هدیه‌های بچه‌ها کار دستی خود بچه‌ها بود که در کلاس‌های هنر یاد گرفته بودند. ما در این سوغاتی‌ها سعی کردیم اگر قرار است برای مثال برای رقص گیلکی لباسی تهیه کنیم، از خیاط همان منطقه استفاده کنیم و اصلیت آن فرهنگ را حفظ کنیم. ما حتی غذاها، نوشیدنی‌ها و رقص ایرانی را هم با خودمان به آنجا بردیم و با آنها به اشتراک گذاشتیم. یکی از اهداف اصلی این پروژه زنده‌نگه‌داشتن فرهنگ و زبان مادری بود.»

آموزش کودک به کودک و ارتباطی فراتر از یک زبان:

سرپرست گروه، در ادامه به این اشاره کرد که یکی از اصول این جشنواره، این است که کودکان و نوجوانان هم‌سن‌وسال از یکدیگر بیاموزند: «بچه‌های همین خانواده‌های میزبان با بچه‌های ما به کارگاه‌ها می‌آمدند، به نزد ما، تسهیل‌گران، که از کشورهای مختلف رفته بودیم، می‌آمدند و ما فرهنگ‌مان را به آنها آموزش می‌دادیم و بچه‌های دیگری که از کشورهای مختلف آمده بودند، خودشان به هم چیزهایی که آماده کرده بودند را یاد می‌دادند. در این مدت ما سرپرست‌ها با یکدیگر کارگاه‌هایی داشتیم و کارهایی را که انجام می‌دادیم با هم به اشتراک می‌گذاشتیم. در هفته دوم بچه‌های خانواده‌های میزبان می‌آمدند و ما سرپرست‌های

"رویدادها"

گروه های مختلف بنا بر رشته‌هایمان با آنها کار می‌کردیم و به آنها چیزهای مختلف یاد می‌دادیم. ما در این جشنواره توانستیم با استفاده از حرکات رقص که یک زبان هنری بین‌المللی است، با کودکانی که از کشورهای دیگر آمده بودند ارتباط بگیریم. در بخش دوم از ۶ شهر مختلف ۲۰ کشور بودیم که یک‌جا با هم در یک کمپ بودیم و زندگی گروهی را تجربه کردیم که این دوستی‌ها برای ما پله‌پله تجربه شد. قطعاً طی آن ۲ هفته بچه‌ها دوستی‌شان بیشتر و عمیق‌تر شد و هر بچه‌ای، بچه‌های هم‌شهری‌اش را با خود یک گروه می‌دانست. هر شهر یک رقص داشت و در آخر همه ۶ شهر یک رقص واحد داشتند که همه با لباس‌های متفاوت خودشان بودند. نمی‌شود کسی این برنامه‌ها را ببیند و اشک از چشمانش جاری نشود.»

“رویدادها”

صلح و حقوق کودکی

گزارشی از همایش تخصصی شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان به مناسبت روز جهانی صلح

شورای گسترش فرهنگ صلح برای کودکان امسال به مناسبت گرامی‌داشت سی‌وششمین سالروز جهانی صلح، برنامه‌ای یک ماهه طراحی کرده و طی شهریور ماه به اجرا گذاشت. هفته سوم این سلسله برنامه‌ها به موضوع «حقوق کودک و صلح» اختصاص پیدا کرد و فعالان حقوق کودک در این نشست، معضلات کودکان و به‌ویژه کودکان در معرض آسیب را به بحث گذاشتند.

حقوق کودک و سیاست‌گذاری‌ها

در بخش ابتدایی همایش، محمد لطفی، نماینده سمن‌ها در مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک، بیان داشت که زیربنای حقوق کودک ۴ محور اصلی است که شامل عدم تبعیض، رعایت منافع کودکان، حق زیست و رشد و بها دادن به دیدگاه کودک می‌شود. او در ادامه به معرفی ۳ سند در ارتباط با حقوق کودک پرداخت:

۱. استانداردهای بین‌المللی برای مزایای کودک و خانواده
۲. کنوانسیون حداقل استانداردهای تامین اجتماعی سازمان بین‌المللی کار ILO
۳. منشور شماره ۲۰۲ سازمان بین‌المللی کار (ILO) و در ادامه به بسط مورد نخست پرداخت و گفت:

“رویدادها”

«این مورد در واقع چهار چوبی است که سازمان ملل درباره حقوق بشر به معنی عام مطرح کرده و مزایای کودک و خانواده را هم در آن قرار داده است و اگر ما می‌خواهیم بحثی در زمینه حقوق کودک داشته باشیم باید همه این موارد را در نظر بگیریم.»

لطفی در ادامه به سیاست‌های کلان اقتصادی که در کشور اجرا می‌شود اشاره کرد و گفت:

«ما نمی‌توانیم بحث حمایت از کودکان را از بحث حمایت از خانواده و هر دو این دو بحث را از بحث کلان اقتصادی جدا کنیم. کشور ما سال‌هاست در حال اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری است که این برنامه‌ها از طرف آمریکا و انگلستان بر کشورهای جهان سوم دیکته شد و هدف از آن حذف یارانه‌ها و خصوصی‌سازی بود. نتیجه این برنامه در تمام کشورها فقر بیشتر مردم بود. در حال حاضر، نبود وضعیت اقتصادی و سیاست‌گذاری مناسب در آن کشورها ادامه همین روند است که در نتیجه آن فقر افزایش می‌یابد.»

او پاشنه آشیل لایحه حمایت از کودکان را بی‌توجهی به رویکرد امنیت درآمدی کودکان خواند و ادامه داد:

«ماده ۱۹ پیمان‌نامه حقوق کودک مطرح می‌کند کشورهای عضو، کلیه اقدامات قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی لازم را به عمل خواهند آورد تا از کودک در برابر کلیه اشکال خشونت جسمی یا روانی، صدمه یا آزار، بی‌توجهی توأم با سهل‌انگاری، سوء رفتار یا بهره‌کشی، از جمله سوء استفاده جنسی در حین مراقبت توسط والد یا والدین، سرپرست یا سرپرستان قانونی یا هر شخص دیگری که عهده‌دار کودک است حمایت کند. لایحه حمایت از کودکان در واقع برون‌داد این ماده از پیمان‌نامه است؛ این موارد پیش از این در قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی کشور نیز

“رویدادها”

وجود داشته است و این لایحه به قانون مجازات اسلامی هم ارجاع می‌دهد. اما این لایحه حتی به صورت آن مسئولیتی که برای خودش قائل است یعنی در خصوص کودکان در معرض خطر موفقیت کافی را ندارد. پیمان‌نامه برای حمایت از کودکان مجموعه‌ای از اقدامات ذکر می‌کند. اقدامات اجرایی، قانونی، اقتصادی، فرهنگی و... ولی این لایحه تنها به صورت عمده، والدین یا کسانی را که به کودکان آزار می‌رسانند کیفر می‌کند و جنبه اجتماعی آن بسیار کم‌رنگ است.»

او همین‌طور راجع به ممنوعیت ازدواج کودکان و اعدام کودکان به لایحه نقد می‌کند و می‌گوید:

«در این لایحه هیچ بندی برای این موضوع وجود ندارد. یعنی مجلس حتی اجازه وارد کردن این بندها به لایحه را نداد به این دلیل که معتقد بود در شورای نگهبان رد می‌شود. وقتی این دو مورد (لایحه حمایت از کودکان و پیمان‌نامه حقوق کودک) را مقایسه می‌کنیم به این دلیل که لایحه جدیدتر است قاعدتاً باید به پیمان‌نامه بیافزاید و آن را به سمت جلو هدایت کند، در حالی که وقتی بررسی می‌شود، می‌بینیم که خیلی از جاها پیمان‌نامه به برنامه‌های حمایت اجتماعی، یا سیستم‌های حمایت اجتماعی مانند مزایای کودک و خانواده یا یارانه‌های نقدی مشروط و غیر مشروط می‌پردازد اما لایحه این مزایا را ندارد؛ یعنی تمام حمایتی که از کودکان می‌کند کیفر شخص آزاردهنده کودک است. برای حمایت از کودکی که در خانواده‌ای آسیب‌دیده زندگی می‌کند، باید از خانواده آسیب‌دیده حمایت شود. لایحه بدون این که به این مسئله بپردازد، کودک را از خانواده جدا می‌کند و در مقابل خانواده قرار می‌دهد، در حالی که کودک را باید به همراه خانواده دید.»

“رویدادها”

تعریف سن کودکی، یکی از رفتاری‌های نظام حقوقی

او سپس به بحث پیرامون تعریف سن کودکی پرداخت و ضمن معرفی این قضیه به عنوان یکی از رفتاری‌های نظام حقوقی ما، افزود: «در هر بخشی از قانون قضایی ما سن کودکی متفاوت است و تعریف مشخصی برای آن وجود ندارد. تحقیقات علمی و روان‌شناسی نشان می‌دهد که تا قبل از ۱۸ سالگی ذهن آماده پذیرش برخی از مسئولیت‌ها نیست. خیلی چیزها را هنوز متوجه نیست. یعنی مسئله رشد که مفهومی مربوط به ذهن است، اصلاً تا قبل از ۱۸ سالگی ما به آن معنایی که مد نظر است شکل نمی‌گیرد. این یک تعریف علمی است. اما در تعریف فقهی، تعریف بلوغ را داریم که برای دختران سن ۹ سال کامل قمری و برای پسران سن ۱۵ سال کامل قمری است. این موضوع به این معنی است که اگر دختر بچه‌ای در سن ۱۳ سالگی ازدواج کرده باشد و در سن ۱۵ سالگی جدا شده باشد، قادر به دریافت مهریه خودش نیست و مهریه به پدرش تحویل داده می‌شود، زیرا نظام قانونی ما معتقد است که این دختر تا سن ۱۸ سالگی صلاحیت دخالت در امور مالی را ندارد. به نظر شما کدامیک کار سخت‌تری است؟ این که مادر بچه‌داری کند یا اینکه مهریه‌اش را بگیرد؟ این موضوع تناقض به وجود می‌آورد.»

کودکان مهاجر و زباله‌گرد و حقوق کودکی

سخنران بعدی این جلسه خانم ناظری، رییس هیات مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان، بود. ناظری طرح ضربتی جمع‌کردن کودکان کار را یکی از طرح‌های پرآسیب شهرداری خواند و افزود: «طی یک طرح ضربتی شهرداری، تمام کودکان کار

”رویدادها“

و زباله‌گرد را از خیابان جمع و آنها را تهدید به رد مرز کرد؛ در نتیجه این کودکان در کارگاه‌هایی مشغول شدند که کارگاه‌های زیرزمینی بوده و خیلی از آنها در کارگاه‌های زباله که اطراف تهران و دور از شهر هستند مشغول به کار شدند و در نتیجه نظارت عمومی بر این کودکان از دست رفت. در تهران کارگاه‌هایی هستند که اصلاً اجازه ورود به کسی داده نمی‌شود و معلوم نیست پشت درهای این کارگاه‌ها چه رفتاری با کودکان می‌شود. در اطراف شهر و محله‌هایی مثل زمان‌آباد گاراژهایی وجود دارند که از بچه‌ها به عنوان نیروی کار استفاده می‌کنند. بچه‌ها در این آلودگی‌ها کار می‌کنند و نظارت عمومی روی آنها وجود ندارد. این کودکان با یک ماشین خاور به سطح شهر آورده می‌شوند و مثلاً به آنها می‌گویند شما ۳ ساعت فرصت دارید که زباله‌هایی که قابل تفکیک هستند را جمع‌آوری کنید و بعد از ۳ ساعت دوباره آنها را به کارگاه بازمی‌گرداند. در واقع عملیات تفکیک زباله به جای اینکه مکانیزه باشد به دست بچه‌ها انجام می‌شود. ساعت کار این بچه‌ها گاهی به ۲۰ ساعت در شبانه‌روز هم می‌رسد.»

ناظری فقر آموزشی را یکی از معضلات کودکان کار به ویژه کودکان مهاجر دانست و در این باره توضیح داد:

«این کودکان تنها نان‌آور خانواده هستند و حتی در حوزه کاری خود آموزش مناسبی ندیده‌اند. بسیاری از این کودکان مهاجرند و وقتی به کشور دیگری می‌آیند کاملاً بی‌پناه هستند و دارای هیچ حقوقی نیستند و حتی هم‌زبانی ندارند. این کودکان به عنوان کارگر ارزان انتخاب می‌شوند و از آنها سوء استفاده می‌شود و نظارتی هم بر آنها نیست. قانون، به‌کارگیری کودکان را در این کارگاه‌ها ممنوع کرده است اما در عمل می‌بینیم تعداد کارگاه‌هایی که از این کودکان استفاده می‌کنند روزبه‌روز در حال افزایش است.»

“رویدادها”

نهادهای رسمی و زباله‌گردی کودکان

سخنران بعدی جلسه که درباره موضوع کودکان زباله‌گرد و منع بدترین اشکال کار کودکان صحبت کرد، خانم نعمت‌اللهی از جمعیت دانشجویی امام علی بود و صحبت های خود را این‌گونه آغاز کرد:

«ما تحقیقات میدانی خود را از تهران و هر شهری که اثری از کودکان زباله‌گرد در آن وجود داشت آغاز کردیم. در تهران از طریق پرس‌وجو از بچه‌های زباله‌گرد، کارگاه‌ها و نقاطی که در آن زباله‌ها تفکیک می‌شد، پیدا شد که با مناطقی که شهرداری اعلام می‌کرد (ملاصدرا و...) تفاوت بسیاری داشت و اکثر این کارگاه‌ها در مناطقی مانند پاسگاه نعمت‌آباد یا زمان‌آباد و محمودآباد هستند. ۸۵ درصد این کودکان از مهاجران افغان هستند و کودکان پاکستانی و ایرانی در رده‌های بعدی قرار می‌گیرند. آمار کودکان ایرانی زباله‌گرد بسیار بیشتر از آن چیزی بود که تصور می‌کردیم. ۴۱ درصد این بچه‌ها بی‌سواد مطلق بودند و حدود ۳۷ درصد هم در حال تحصیل بودند که از این بین هم تعدادی به خاطر مشکلاتی که داشتند در آستانه ترک تحصیل قرار داشتند. بیش از ۵۰ درصد این بچه‌ها در خود این کارگاه‌ها زندگی می‌کردند. ۵۹ درصد همراه با عضوی از خانواده و ۴۰ درصد به تنهایی منبع درآمد خانواده بودند. زباله‌گردی به عنوان تنها شغل این کودکان است که نسبت به بسیاری از شغل‌ها برای کودکان درآمد بیشتری دارد.»

«در تحقیقات ما یک سیستم کاملا ساختارمند کارفرمایی کشف شد و برخلاف آنچه تصور می‌کردیم و در مجامع نیز گفته می‌شد که این کودکان هیچ ارتباطی با شهرداری ندارند و زباله‌دزد هستند نه زباله‌گرد؛ متوجه شدیم که این کودکان به شیوه استخدام می‌شوند؛ یک

“رویدادها”

روش که در مناطقی مانند پاکدشت دیده شد؛ کودکان مستقیماً توسط پیمانکار شهرداری استخدام می‌شوند و حالت دوم این است که پیمانکار شهرداری به ازای هر بچه مبلغ ۸۰۰ هزار تومان از صاحب گاراژ دریافت می‌کند و در برابر آن منطقه‌ای که مسئول تفکیک زباله است را به صاحب گاراژ می‌سپارد و در نتیجه هر بچه هر میزانی که زباله جمع کند، سود آن به صاحب گاراژ می‌رسد.

او زباله را کالای ارزشمندی دانست که تا زمانی که برای آن سیستم خرید و فروش وجود دارد، امکان استعمار کودکان هم در آن وجود خواهد داشت. به اعتقاد ایشان، تمام سهم زباله‌گردی بر گردن بچه‌ها گذاشته شده است و اگر این کودکان نباشند این کار انجام نمی‌شود.

نعمت‌اللهی درباره کارت‌های فصلی نیز این‌گونه بیان داشت:

«اگرچه شهرداری این کارت‌ها را غیرمجاز اعلام کرده است اما دیده شده در مناطق مختلفی این کارت‌ها صادر می‌شود. سازوکار آن این است که علاوه بر اینکه ۸۰۰ هزار تومان از کودک گرفته می‌شود تا اجازه زباله‌گردی داشته باشد باید فصلی ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان نیز برای شارژ کارت بپردازد و در صورتی که کودک این کارت را نداشته باشد مأموران شهرداری با او برخورد می‌کنند، زباله‌ها را تصاحب می‌کنند و حتی کودک را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. در سیستم ما کودک ۴ ساله زباله‌گرد نیز ثبت شده است و میانگین سنی کودکان ۵/۱۲ سال است. حداقل ساعت کاری ۵/۱۰ ساعت و

حداکثر آن ۲۰ ساعت ثبت شده است. این آمار از مطالعه روی ۷۵۰ کودک زباله‌گرد به دست آمده است. با این حال هنوز کسی این سیستم جا افتاده را به رسمیت نمی‌شناسد و در نتیجه برای مقابله با آن کار جدی نمی‌شود. از لحاظ وضعیت سلامت و بهداشت بسیاری از ما می‌پرسند که آیا آماری از هپاتیت یا بیماری‌های بسیار سخت دیگر از این بچه‌ها داریم یا خیر؟ ما ۲ سال است

”رویدادها“

که در حال تلاش هستیم تا اثبات کنیم که اولاً این ساختار وجود دارد و بعد با وجود اینکه از تمام مراکز مرتبط دعوت کرده‌ایم، پای هیچ مسئولی از وزارت بهداشت هنوز به جلسات ما باز نشده است. این بچه‌ها حداقل خدمات ممکن بهداشت و درمانی را ندارند. چیزی که ما مشاهده کردیم گازگرفتگی‌های بسیار زیاد از حیوانات موزی و بیماری‌های شدید پوستی، انواع و اقسام بیماری‌های ستون فقرات بوده است. یک بچه حدود ۱۰ ساله برای ما تعریف می‌کرد حداقل ۷۰ کیلو زباله جمع می‌کند و این حجم را بر دوشش می‌گذارد. این کودکان چرخ و گاری حمل نمی‌کنند چون مأمور شهرداری کودک را می‌زند و گاری را از او می‌گیرد و به این صورت کودک، پول از دست می‌دهد پس ترجیح می‌دهد زباله را بر دوش خود حمل کند.»

او هیپاتیت، ایدز، حصبه و سل را مواردی اعلام کرد که در کار پژوهشی بر روی این کودکان به آنها برخوردند و به آمار مرگ‌ومیر نسبتاً بالای این کودکان پرداخت و در این مورد توضیح داد:

«برای مثال بچه تا ساعت ۴ صبح در تاریکی کار می‌کند و با ماشین تصادف می‌کند و کسی خبردار نمی‌شود. زمانی که بحث کودکان زباله‌گرد و این‌که چه کسی مسئول است، مطرح شد، تمام دوستان به شکل هماهنگ شروع کردند به پاس‌کاری و دقیقاً با وجود اینکه طبق قوانین تمام این ارگان‌ها مسئول هستند اما شخص خاصی مسئولیتی نپذیرفت.»

نعمت‌اللهی ضمن بیان این مطلب که در تحقیقاتشان به اسنادی دست یافتند که به‌طور واضح چرایی مسئولیت‌ناپذیری و یا کارشکنی تمام ارگان‌ها مانند شهرداری، وزارت کار و رفاه، بهزیستی و... را نشان می‌دهد، گفت که مستندات به‌گونه‌ای است که هیچ‌کدام از این ارگان‌ها قادر به تکذیب نخواهند بود.

“رویدادها”

زباله‌گرد و آرزوهای ناکام کودکی

در بخش بعدی، نعمت‌اللهی در مورد آرزوهایی که از کودکان جمع‌آوری شده، به طور خلاصه بیان داشت:

«آرزوهایی که از بچه‌ها ثبت کردیم واقعاً دردآور بود. چیزی که بچه‌ها می‌خواستند حقوق کودکی بود. حقوق بسیار ساده مثل زمانی برای بازی کردن و درس خواندن و متأسفانه مثل همیشه، آرزوی مرگ ثبت کردیم و به آرزوهایی هم برخوردیم که برای بچه‌های دیگر به مراتب قابل تحمل‌تر بود؛ برای مثال کودکی فقط می‌خواست یک نفر با او حرف بزند و در واقع انسان شمرده بشود. بیشترین چیزی که بچه‌ها دوست داشتند ادامه تحصیل بود که با توجه به ساعت‌های کاری که داشتند عملاً مقدور نبود، مگر اینکه دوستان‌مان در آموزش و پرورش این بچه‌ها را ببینند و به آنها کمک کنند. نکته دیگر این است که این کودکان به دلیل اینکه با مواد دورریز ما انسان‌ها سروکار دارند که موادی هستند که بوی بد می‌دهند، به شدت خود را شایسته طرد شدن از جامعه می‌دانند.»

نعمت‌اللهی در پایان گفت: «شهرداری تهران رسانه در اختیار دارد و می‌تواند تعدادی کلیپ درباره تفکیک زباله بسازد و می‌تواند سیستم‌های مختلفی تهیه کند مثل سطل آشغال‌هایی در اروپا که وقتی زباله را در داخل آن می‌اندازید، به داخل زمین می‌رود و کسی نمی‌تواند به زباله‌ها دسترسی پیدا کند. تعبیه کردن این سیستم‌ها و فرهنگ‌سازی و آموزشی که آموزش و پرورش و رسانه‌ها می‌دهند می‌تواند کارساز باشد.»

“رویدادها”

کودک‌آزاری ساختاری

در بخش بعدی جلسه دکتر فاطمه قاسم زاده، دبیر شبکه یاری کودکان کار و خیابان، به چیستی کودک‌آزاری ساختاری پرداخت و در این باره بیان داشت:

«کودک‌آزاری ساختاری، نوعی از کودک‌آزاری است که بر خلاف کودک‌آزاری‌های دیگر توسط افراد انجام نمی‌گیرد، بلکه ناشی از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است. علت ناشناخته ترماندن این نوع از کودک‌آزاری نسبت به انواع دیگر کودک‌آزاری (روحی، جسمی، جنسی و...) این است که این نوع از کودک‌آزاری انواعی از آزارها را شامل می‌شود که از طریق ساختارهای کشورها به کودک وارد می‌شود و بررسی این نوع از کودک‌آزاری نوعی درگیر شدن با دولت و اجتماع است و به بیان دیگر نقد دولت‌هاست که خیلی از دولت‌ها بر نمی‌تابند در مورد چنین مواردی صحبتی انجام بدهند. در رابطه با کودک‌آزاری اول از همه علم پزشکی در ارتباط با با کودک‌آزاری جنسی دخالت کرد پس از آن روان‌شناسی مداخله کرد که کودک‌آزاری روانی را شناساند و بعد کودک‌آزاری اقتصادی که در آن علم اقتصاد کودک‌آزاری ناشی از فقر را معرفی کرد و در گام بعد، جامعه‌شناسی مداخله کرد. در دهه‌های اخیر بود که کودک‌آزاری ساختاری مورد بحث قرار گرفت و در این زمینه بیشتر تحقیق شد.»

او در ادامه به بحث در مورد تکلیف کودکانی به واسطه شرایط خانوادگی‌شان، وارد عرصه کار می‌شوند پرداخت و ادامه داد:

«در قانون جدیدی که در دست بررسی است، شرایط تمامی کودکان به گونه‌ای بررسی می‌شود که طبق نظر قاضی و مراجع قضایی، این کودکان

“رویدادها”

در محل‌های مناسبی مانند مراکز بهزیستی و یا در کنار اشخاص معتمد در اطراف کودک به‌طور مثال نزدیکان و خویشاوندان کودک و یا در مراکز امن برای نگهداری کودک نگهداری شوند و اگر قرار بر برگشت کودک به خانواده باشد، کودک با نظر قاضی به خانواده برمی‌گردد و اگر والدین محکوم به حبس باشند کودک طبق حکم قاضی تحت مراقبت قرار می‌گیرد.»

“رویدادها”

صلح احساس امنیت است

گزارش کارگاه‌های کنترل خشم مادران سوادآموز انجمن دوستداران کودک پویش

انجمن دوستداران کودک پویش یکی از سمن‌های عضو شورای گسترش صلح است که فعالیت آن متمرکز بر آموزش خانواده‌محور کودکان بازمانده از تحصیل در روستاهای حاشیه جنوب شرقی تهران است. در این مناطق بازماندگی تحصیلی برای کودکان به دلایل مختلفی همچون افغانستانی بودن ساکنان منطقه و موانع قانونی برای تحصیل آنها، فقر اقتصادی و فقر فرهنگی و همچنین اشتغال کودکان اتفاق می‌افتد. در این میان با توجه به نیازسنجی و شناختی که در این مناطق توسط انجمن پویش صورت گرفت، این نتیجه به دست آمد که آموزش همه‌جانبه‌نگر کودکان بدون توجه به بستری که کودکان در آن رشدونمو دارند، یعنی خانواده ممکن نیست. از این‌رو از چهار سال پیش طرح توانمندسازی خانواده‌های کودکان این انجمن با محوریت سوادآموزی و ترویج کتاب‌خوانی برای بیش از صدوپنجاه نفر از مادران و پدران آغاز شد. در کنار بحث آموزش و ترویج کتاب‌خوانی برای خانواده‌ها که مبتنی بر فرهنگ صلح و گفت‌وگو در درون خانواده بوده است، واحد روانشناسی و مددکاری این انجمن، به‌طور مستمر کارگاه‌هایی را جهت آموزش مهارت‌های زندگی و گفت‌وگو در خانواده و توانمندسازی روانی خانواده‌ها در دستور کار خود قرار داده است. مجموعه کارگاه‌های کنترل خشم برای مادران سوادآموز منطقه که اغلب شامل مهاجران افغانستانی و شاغل در کارگاه‌های خیاطی یا آجرپزی در منطقه است در همین

“رویدادها”

راستاست. معصومه خلیلی، روانشناس و مسئول واحد مددکاری انجمن پویش، گزارش کوتاهی از این کارگاه‌ها را ارائه می‌دهد: صلح زمانی به وجود می‌آید که انسان‌ها در برآورده شدن نیازهایشان احساس امنیت کنند. در سطح خانواده و ارتباطات اجتماعی بعد از احساس امنیت درمورد برآورده شدن نیازهای فیزیولوژیکی و آب و غذا، مهم‌ترین امنیتی که افراد به آن نیاز دارند احساس امنیتی است که از پذیرفته شدن توسط دیگران و درک شدن و عدم به کارگیری خشونت به وجود می‌آید.

در همین راستا کارگاه‌های روانشناسی مدیریت خشم در چهار جلسه برای مادران سوادآموز برگزار شد. طی این جلسات مادران سوادآموز درمورد خشم شنیدند و گفتند و تبادل اطلاعات انجام شد. جلسات از بحث درباره نظریه‌ها و مثال‌ها و مهارت‌های داخل کتاب شروع می‌شد و هریک از مادران، تجربه خود را در زمینه خشم توضیح می‌دادند. مادران سال اول نسبت به مادران سال سوم بیشتر اظهار می‌کردند که دچار فوران خشم شده بودند، طوری که اوضاع از کنترلشان خارج شده بود. مادران پایه سوم خشم را قابل کنترل‌تر می‌دانستند تا مادران سال اول. مادران سوادآموز از تجربیاتشان می‌گفتند و برای حل مشکلاتشان راه حل می‌خواستند. آنها می‌گفتند که سر کار از دست صاحب‌کار به دلیل درخواست کار بیشتر و سریع‌تر خشمگین شده بودند اما نتوانسته بودند درمورد آن صحبتی داشته باشند. مادری از رفتار پسر نوجوانش در خانه و خشم‌های گاه‌به‌گاه او احساس نگرانی می‌کرد.

مادران با آثار جسمی و شناختی‌ای آشنا شدند که خشم، به وجود آورنده آنها بود. به اهمیت مدیریت خشم واقف شدند و سعی داشتند که با استفاده از مهارت کنترل خشم و ابراز خشم به صورت بی‌ضرر و بی‌خطر از پیامدهای مضر آن بکاهند.

“رویدادها”

راه دیگر ارتباط مسالمت‌آمیز و بدون خشونت، به‌کارگیری مهارت‌های گفت‌وگو و ارتباط مؤثر است. مادران در چهار جلسه به تبادل نظر و فراگیری مهارت‌های ارتباط مؤثر پرداختند. چطور می‌شود با نوجوانی که درس خواندن را امری بیهوده می‌داند و قصد ترک تحصیل دارد، ارتباط برقرار کرد و با او صحبت کرد و صحبت‌های او را هم شنید تا به درک متقابل بینجامد. یا با نوجوانی که درخواست خرید موتور دارد و مادر از ناایمنی آن می‌ترسد و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند این اجازه را به او بدهد. خانمی از همسرش مبلغی را درخواست دارد تا بتواند برای خرید لوازم موردنیازش برای شرکت در جشن عروسی دوستش هزینه کند اما همسرش مبلغ را فراهم نمی‌کند. آیا می‌توان با این مرد همدلی کرد؟ توقف و تأمل در رفتارهایی که جزء عادت‌های ما شده‌اند، باعث می‌شود شناخت بهتری نسبت به موضوع و خودمان داشته باشیم. همدلی یکی از تکنیک‌های رفتاری برای ایجاد ارتباط مناسب است. مادران این موقعیت‌ها را در کلاس بازسازی می‌کردند و سعی داشتند تا این‌بار با استفاده از همدلی ارتباط خود را بهبود بخشند.

لذت‌بخش است وقتی مادری از این صحبت می‌کند که مهارت‌ها را به همسر خود نیز انتقال می‌دهد.

”رویدادها“

یادداشت سردبیر

در روزگاری که شبکه‌های اجتماعی از انسان‌ها ابررسانه ساخته است، و هر روز میلیون‌ها پیام صرفاً توسط مردم عادی متولد می‌شود و می‌میرد، سخن گفتن از صلح بی‌آنکه از این مفهوم، توقع کارکردی رسانه‌ای داشته باشیم؛ از فرط تکرار، دیگر توجهی بر نمی‌انگیزد. حالا اغلب ما معنای صلح را می‌دانیم و نیز آموخته‌ایم و دیده‌ایم که این کلمه چگونه روزبه‌روز اهمیت خود را به ما یادآوری می‌کند. مخصوصاً آنجا که بهانه‌ای می‌شود برای خشونت‌طلبی، افراطی‌گری و جنگ افروزی. در جهانی که رسانه‌ها برای ما می‌سازند هرکدام از ما که برای گسترش فرهنگ صلح تلاش می‌کنیم، باید رسانه‌ای باشیم که مدام فعالیت مدنی بر مدار مدارا و صلح‌جویی را به‌طرز موثری بیان کنیم.

بیان صلح، کنشی خلاقانه در مسیر زیست مسالمت‌آمیز با دیگری و با زمین است.

روزی که «وَّ صُلْحٍ» را به عنوان نام فصلنامه شورا، به اعضای تحریریه پیشنهاد دادم به مجموعه کلماتی می‌اندیشیدم که می‌تواند پیش از حرف «وَّ» قرار بگیرد و ترکیب معنایی بسازد؛ فرهنگ صلح همه این کلماتی است که پیش از صلح و همراه با آن بیان می‌شود. و از آن جمله، کلمه «خانواده» است. در جهانی که آکنده از ناآرامی و درگیری است، ما با این چالش روبه‌رو هستیم که به کودکان نقطه مقابل آن یعنی صلح را بیاموزیم. اگر والدین موظف نباشند تا صلح را به فرزندان‌شان آموزش دهند، اگر ما نتوانیم صلح را در مدرسه و خانواده به آن‌ها بیاموزیم، بعید است که کودکان ما اصول صلح در جهان را جای دیگری فرا بگیرند.

ما هرروز فرصتی برای آموزش صلح داریم:

سیب بزرگ‌تر به چه کسی می‌رسد؟ کارهای منزل چگونه تقسیم می‌شوند؟ اگر برادرت تو را بزند چه کاری باید انجام دهی؟ اگر خواهرت بدون اجازه کفش‌هایت را بردارد یا برادرت اسباب‌بازی مورد علاقه‌ات را خراب کند، چه می‌شود؟ فرصت‌های کوچک اما مکرر برای آموزش صلح در خانه، برای کودک نوپا تا نوجوان وجود دارد. شناخت صلح، شادی و خوشبختی را به ارمغان می‌آورد.

همچنین آموزش صلح در بستر زیست روزانه به کودکان کمک می‌کند با اختلافات و مشکلات به‌طور سازنده برخورد کنند. آموختن صلح در زندگی شخصی، باعث حساس‌شدن افراد به نابرابری‌های تبعیض‌آمیز در زندگی روزمره می‌شود. جنگ اما دقیقاً همان دعواکردن نیست و صلح دقیقاً همان دوستی نیست.

امروزه تصاویر جنگ و خشونت سریع‌تر از همیشه از طریق رسانه‌ها در سراسر جهان پخش می‌شوند. کودکان بیش از گذشته در معرض این تصاویر هستند و معمولاً قبل از ورود به مدرسه، تصویری برای خود دارند از این‌که جنگ چیست.

روبه‌روشدن با موضوع صلح و جنگ در سنین مدرسه، به کودکان کمک می‌کند این پدیده‌ها را بهتر درک کنند و تصاویری که در آن‌ها خشونت، ترس و ناامنی را ایجاد می‌کند، بهتر در ذهن خود طبقه‌بندی کنند.

همان‌طور که در شناسنامه مجله آمده، این شماره با فونت «صلح» طراحی شده است. امیدوارم لطف و همراهی دامون خانجان‌زاده در طراحی این فونت، یادگاری شایسته برای کودکان فارسی‌زبان باشد؛ آن‌ها که زندگی و رویاهایشان را با «صلح» می‌نویسند.

رضا عبدی ۱۳۹۷/۷/۱۴

